

نهضت های صد ساله اخیر کردستان

(جامعه‌شناسی تاریخی کرد و کردستان)

عبدالواحد صفی زاده





# نهضت‌های صدسالهٔ اخیر کردستان

(جامعه‌شناسی تاریخی کرد و کردستان)

عبدالواحد صفی‌زاده (بوره‌کاهی)

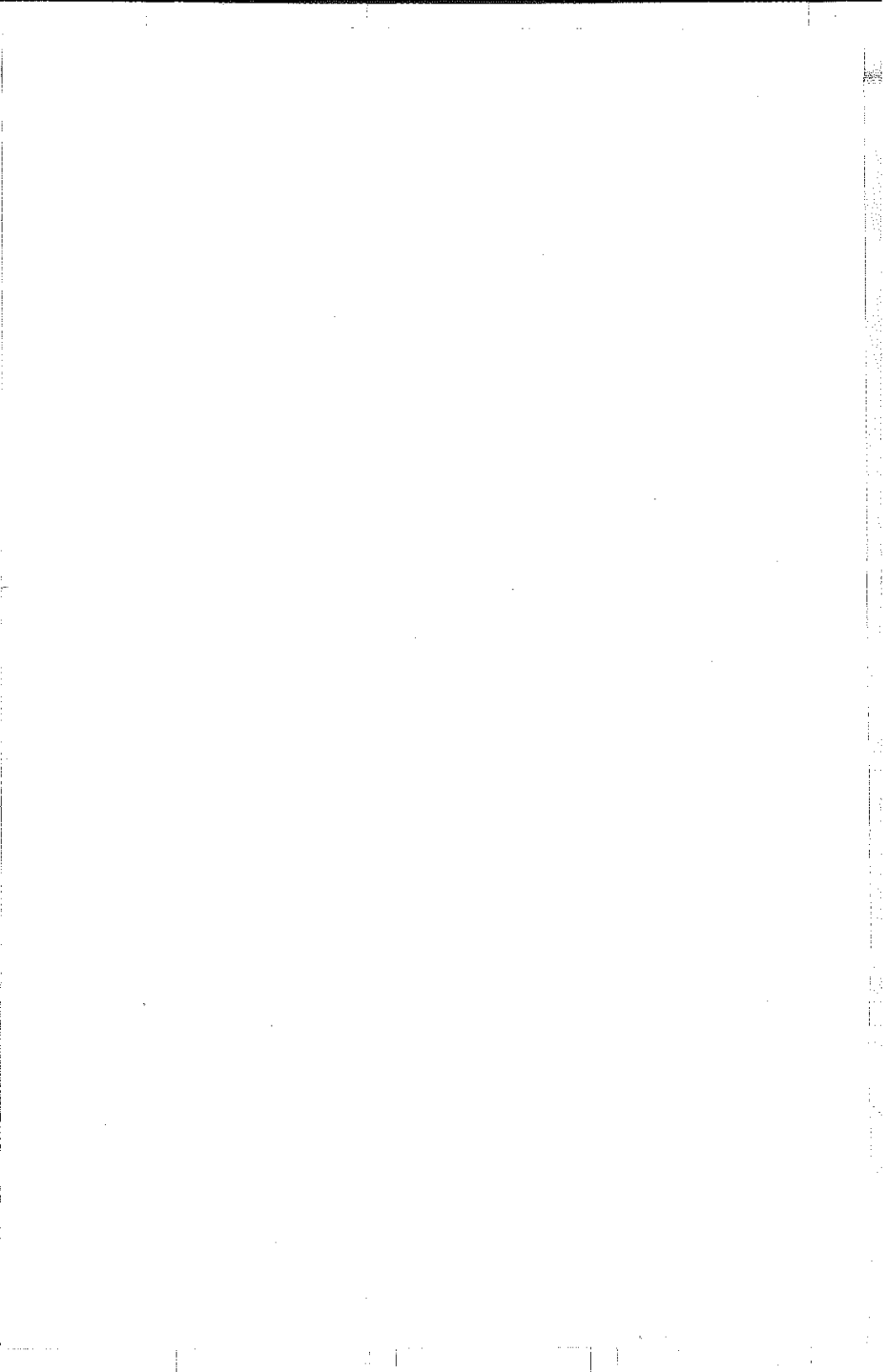
تهران، ۱۳۸۱

تألیف: عبدالواحد صفی زاده (بوره که‌یی) ۱۳۴۹  
نهضت‌های صدسالهٔ اخیر کردستان - تهران: بوره که‌یی،  
۱۳۸۱.  
ISBN 964-7849-03-6 ص ۳۱۸  
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
۱. کردان ۲. کردستان - تاریخ، الف. عنوان.  
۱۳۸۱  
کتابخانه ملی ایران - ۸۱-م

### سازمان انتشارات بوره که‌یی

تهران، صندوق پستی ۳۱۷۱-۱۵۸۷۵، تلفن: ۴۸۰۴۶۷۳

- نام کتاب: نهضت‌های صدسالهٔ اخیر کردستان
- (جامعه‌شناسی تاریخی کرد و کردستان)
- نویسنده: عبدالواحد صفی زاده (بوره که‌یی)
- طرح روی جلد: مؤسسه‌ی آریا سیستم رایان
- ناشر: سازمان انتشارات بوره که‌یی
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۵۰۰ تومان
- سال چاپ: ۹۱۳۱ مادی، بهار ۱۳۸۱ خورشیدی.
- نوبت چاپ: نخست
- شمارگان: ۲۰۰۰
- شابک: ۶-۰۳-۷۸۴۹-۹۶۴ ISBN: 964-7849-03-6



## نهضت‌های صدسالهٔ اخیر کردستان

## فهرست

مقدمه ..... ۹

### بخش یکم: جامعه‌شناسی تاریخی کرد و کردستان

تاریخ کردستان .....	۱۵
سرزمین کردستان .....	۱۸
کردستان و ساکنان آن .....	۲۱
جغرافیای کردستان .....	۲۴
نهضت مردم کرد .....	۲۷
لفظ کُرد .....	۳۰
تاریخ کُرد .....	۳۳
طوایف قدیم کُرد .....	۳۶
گوتی .....	۳۹
لولو .....	۴۲
کاسی .....	۴۷
مانایی .....	۵۰
نایری .....	۵۴

۵۷	.....	سوباری
۶۰	.....	میتانی
۶۳	.....	اورارتو
۶۸	.....	ماد
۷۳	.....	کردوک
۷۶	.....	کرد در دوره اسلامی
۷۹	.....	ستم ملی و علت شورش‌های کردان
۸۲	.....	دیانت و معتقدات کردان
۸۵	.....	طریقت نقشبندی
۸۸	.....	طریقت قادری
۹۱	.....	مسلک یارسان
۹۷	.....	مسلک ایزدی
۱۰۳	.....	خط و زبان کردی
۱۰۹	.....	ادبیات کردی
۱۲۱	.....	موسیقی و نوازندگی در میان کردان
۱۲۶	.....	رقص و پایکوبی در میان کردان
۱۳۱	.....	جشن‌ها و اعیاد
۱۳۴	.....	میر نوروزی
۱۳۷	.....	عروسی در میان کردان
۱۴۰	.....	بازی‌های سنتی در کردستان
۱۴۳	.....	پوشاک کردی زن و مرد
۱۴۶	.....	باورهای عامیانه در میان کردان
۱۴۹	.....	فولکلور کردی
۱۵۲	.....	بیت کردی
۱۵۵	.....	ترانه‌ی باستانی هوره



۱۵۸	.....	طب سنتی در میان کردان
۱۶۳	.....	گاهنمای گردی
۱۶۶	.....	طوایف کرد

### بخش دوم: مبارزان کُرد در صد سالهٔ اخیر

۱۹۱	.....	محمد پاشای رواندز
۱۹۵	.....	امیر بدرخان جزیری
۱۹۹	.....	شیخ عبیدالله شمزینی
۲۰۱	.....	یزدان شیر
۲۰۳	.....	شیخ سعید پالو
۲۰۷	.....	سید عطا کل
۲۱۱	.....	شیخ محمود برزنجی
۲۲۰	.....	قدم خیر فیلی
۲۲۲	.....	احسان نوری پاشا
۲۴۰	.....	ملا مصطفی بارزانی
۲۶۶	.....	اسماعیل آقا سمکو
۲۷۳	.....	قاضی محمد
۳۰۰	.....	سردار رشید اردلان
۳۰۴	.....	ملا آواره
۳۰۹	.....	جلال طالبانی
۳۱۶	.....	منابع و مأخذ



## مقدمه

گردها در سرزمین کردستان سکونت دارند که سرزمینی کوهستانی و بسیار ناهموار و پرفراز و نشیب و دارای رودخانه‌ها و چشمه‌های بی‌شمار و آب‌های فراوانی است. دو رودخانه عظیم آن: دجله و فرات در کردستان جاری هستند و کردستان را مشروب می‌کنند. در کردستان چندین دریاچه هم وجود دارد از جمله: دریاچه وان در شمال، دریاچه نازلیک، در شمال شرقی آن دریاچه ارچک واقع است. دورتر از این نواحی دریاچه بالیک در شرق قاراگوز وجود دارد. در اطراف ارومیه دریاچه ارومیه قرار دارد که در پیرامون آن کردها زندگی می‌کنند.

کردستان به علت ارتفاعی که دارد دارای آب و هوای سرد کوهستانی می‌باشد و قله مرتفع آن در بیش‌تر ماه‌های سال به خصوص در زمستان پوشیده از برف هستند. کردستان سرزمینی است که بخش‌هایی از آن در: ایران، عراق، ترکیه، سوریه و روسیه واقع شده و مسکن قبایل گوناگون کرد می‌باشد. آنان اکنون در حدود چهل و پنج میلیون نفر هستند. عده‌ای هم در خراسان و فارس و قفقاز زندگی می‌کنند. کردها طوایف زیادی دارند از جمله: گوران، اردلان، مکرری، سنجابی، قلخانی، جاف، کلهر، قبادی زعفرانلو، و...

زبان آنان یکی از زبان‌های آریایی است. واژه‌ی کردستان برای نخستین بار در عهد سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ هجری) متداول شده و رسماً آن را در دفاتر دیوانی ثبت کرده‌اند. حمدالله مستوفی حدود قلمرو کردستان را ولایات: عراق عرب، خوزستان، عراق عجم، آذربایجان و دیار بکر دانسته و شانزده ولایت ذیل را جزو آن شمرده است: آلانی، الیشتر، بهار، خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزیل، دینور، سلطان‌آباد چمچمال، شهرزور، قرمیسین (کرمانشاه)، کرد و خوشان، کنگور یا قصر اللصوص، ماهیدشت، هرسین، و سظام.

بنابه سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری و مدارک موثق تاریخی، کردها در هزاره سوم قبل از میلاد در کردستان سکونت داشته‌اند و مورخین یونانی سرزمین بوتان و جزیره ابن عمر را به نام کردوئن ذکر کرده‌اند. مینورسکی بر این عقیده است که نیاکان باستانی کردان را باید در میان پاخوها یا بوتان جستجو کرد. به قول هرودوت بهتانیان با ارمنیان سیزدهمین ساتراپ‌نشین ایران را تشکیل دادند و گمانی نیست که کردان در گذشته در کوهستان زاگروس ساکن بوده‌اند.

شکی نیست که کردها از اخلاف: گوتی، لولو، کاسی، نایری، میتانی، سویاری، مانایی، کردوک، و ماد هستند. کردها توانستند در سده هفتم قبل از میلاد امپراتوری بزرگ ماد را تشکیل دهند و در سال ۶۱۲ قبل از میلاد پایتخت امپراتوری آشور را تسخیر و قلمرو آنان را زیر سلطه خود درآوردند. کردستان را می‌توان به میدانی تشبیه کرد که همواره خون کردان در آن ریخته شده است.

گرنفون در کتاب بازگشت ده هزار سرباز یونانی (۴۰۰-۴۰۱ قبل از میلاد) نام طائفه کردوک را که سرزمینشان در شرق بوتان واقع بود نام می‌برد. به قول گرنفون این طایفه که در مقابل او و سپاهیان‌ش ایستادگی کردند و بسی از دو طرف کشته شدند، نه حاکمیت شاه ایران را می‌پذیرفتند و نه سلطه آرامنه را

قبول داشتند، بلکه خود سرزمینشان را اداره می‌کردند و بسیار شجاع و ترس بودند.

در کردستان کانی‌های نفت و فیروزه نیکل یافت می‌شود و از این رو سرزمینی بسیار غنی است. حتی در برخی از کوه‌های آن: طلا و جیوه و الماس وجود دارد و ارزش منابع زیرزمینی کردستان از جهت غنی بودن معادن کم‌تر از مواهب گیاهی آن نمی‌باشد و در برخی جاهای دیگر کردستان، زغال سنگ و سنگ آهک و سنگ نمک و سنگ آهن استخراج شده است.

در دو سوی کردستان دو دولت نیرومند به وجود آمد: دولت صفوی و دولت عثمانی. این دو دولت قریب سیصد سال با هم در حال جنگ و ستیز بودند. کردها گاهی با صوفی‌ها بودند و گاه در کنار عثمانی‌ها، تا این‌که در سال ۹۲۰ هجری جنگ چالدران به وجود آمد و در این جنگ کردها به یاری ترک‌های عثمانی شتافتند و لشکریان شاه اسماعیل را شکست سختی دادند. ترک‌های عثمانی در مقابل این همکاری و عده خودمختاری به کردها داده بودند، ولی هرگز به قول خود عمل نکردند. جنگ چالدران به زیان کردها تمام شد، زیرا بخشی از کردستان طبق یک قرارداد که فیما بین سلطان سلیم عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) و شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) بسته شد به حکومت عثمانی واگذار گردید و اما کردها این مرزبندی را نپذیرفتند و با هر دو دولت به جنگ و ستیز پرداختند و خود بعداً حکومت‌های مستقلی تشکیل دادند، سپس کردستان بین کشورهای ایران، ترکیه، عراق، سوریه و روسیه تقسیم شد. متفقین برای تحکیم موقعیت خود علاقه‌مند بودند، که در بین ترکیه و روسیه یک دولت مقتدر کرد تأسیس شود، تا مانع توسعه نفوذ کمونیزم گردد و نیز جلو توسعه طلبی ترکیه را بگیرد. برای این منظور در پیمان صلح سال ۱۹۲۰ معروف به پیمان سور که میان نمایندگان ترکیه و فاتحین جنگ منعقد شد، در بندهای ۶۲، ۶۳ و ۶۴ معروف به پیمان سور که میان نمایندگان ترکیه و فاتحین جنگ منعقد شد، در بندهای ۶۲، ۶۳

و ۶۴ تأسیس یک دولت کرد، پیش‌بینی گردید و بعداً در اثر امتیازاتی که انگلیس از ترکیه گرفت از اجرای مفاد پیمان‌نامه سور منصرف گردیدند و پیمان دیگری به نام لوزان در سال ۱۹۲۳ با ترکیه بستند، اما در آن ذکری از تأسیس دولت کرد به میان نیامد.

گردها در طول تاریخ در حال مبارزه با زور و استبداد بوده‌اند و حکومت‌های گوناگون در کردستان آن‌ها را تحت ظلم و ستم قرار داده‌اند، اما هر بار که کردها قیام کرده‌اند بسی از مردان شجاع و سلحشور آنان کشته شده‌اند و این مسلم است که تاریخ مبارزات خلق کرد در یکصد ساله اخیر به طور منظم و مرتب به رشته تحریر درنیامده، بلکه جسته و گریخته و به طور پراکنده مطالبی در کتاب‌های تاریخی در باره آنان نوشته‌اند. نگارنده چون از دیرباز علاقه وافری به تحقیق و پژوهش در باره تاریخ این ملت مبارز داشتم، از این رو در صدد برآدمم با مراجعه به اسناد و کتب گوناگون تاریخی، تاریخ مبارزات این قوم را در صد ساله اخیر تدوین و در اختیار هم‌میهنانم قرار دهم.

زمستان ۱۳۸۰ - تهران

عبدالواحد، صفی‌زاده (بوره‌که‌بی)

بخش یکم

جامعه‌شناسی تاریخی کرد و کردستان





## تاریخ کردستان

کردستان را در قدیم زاگروس می‌نامیدند. زاگروس به استناد کتیبه‌ها و الواح بابلی، آشوری و ایلامی عبارت بوده از طوایفی به نام‌های: گوتی، لولو، کاسی، نایری، مانایی، سوباری، اورارتو، کردوک، ماد که بیش‌تر مورخین و مستشرقین طبق اسناد تاریخی معتقدند؛ این طوایف کرد بوده‌اند و بیش‌تر در هزاره سوم حکومت کرده‌اند. کهن‌ترین اثری که از ساکنان زاگروس نام می‌برد؛ سنگ‌نوشته سارگون (۲۴۷۵-۲۵۳۰ قبل از میلاد) پادشاه مقتدر اکد است که بر بین‌النهرین فرمان می‌راند و در سالنامه‌های سارگون از سرزمین‌های لولو و گوتی نام برده شده است که سارگون بدان‌ها دست یافته است.

نخستین طایفه سرزمین زاگروس گوتی‌ها هستند که در شمال شهر زور سکنی داشتند و زمانی با نارامسین روبرو شدند، سپس آنان بابل را گشودند و سپس به بخشی از سرزمین‌های اکد دست یافتند. آنان یکصد و بیست و پنج سال حکومت کردند. آخرین پادشاه گوتی تیریگان نام داشت که چهل روز پیش‌تر سلطنت نکرد و به دست اوتون لگال پادشاه سومر از پای درآمد. پایتخت گوتی‌ها شهر آرینچا، یا کرکوک بود.

در سده هفتم قبل از میلاد در سلطنت سناخریب (۶۸۱-۷۰۵ قبل از میلاد) طوایف کرد باهم متحد شدند و با اتحاد در گرد خاندان دیاکو دولت



ماد را به وجود آوردند. بازیل نیکیتین و پرفسور سایش می‌گویند: قوم ماد عشایر کرد بوده‌اند؛ دیا اکو (۷۰۸-۶۵۵ قبل از میلاد) اولین پادشاه ماد بوده که شهر همدان یا امرانه را پایتخت خود قرار داد. هووخ شتر (۶۳۳-۵۸۴ قبل از میلاد) سومین پادشاه ماد به سال ۶۱۲ قبل از میلاد نینوا را گرفت و کشور آشور را میان دولت ماد و بابل قسمت کرد. زردشت مادی (۶۶۰-۵۰۳ قبل از میلاد) از میان مادها ظهور کرد و آیین خود را به گشتاسب که یکی از پادشاهان محلی بود عرضه داشت. او آئینش را پذیرفت و از آن به بعد آیین زردشت در سرتاسر کردستان ترویج پیدا کرد. راجع به مادی بودن او هرتسفلد می‌گوید: زردشت از خانواده اسپیتمان ماد است و پلینوس رومی (۲۳-۷۹ قبل از میلاد) نیز در تاریخ طبیعی خود او را به عنوان زردشت مادی یاد کرده است.

استرابون جغرافی‌دان یونانی در اوائل سده‌های میلادی، مناطق کردستان را گردوئن نامیده است. بنابه گفته او از سلماس و قسمت‌های جنوبی از منطقه هکاری و از آن‌جا به طرف غرب تابوتان امتداد می‌یابد که امروز به آن کردستان گفته می‌شود.

یکی از طوایف کرد گُردوک یا کاردوخ است که گزنفون یونانی با ده هزار سرباز که به کمک کوروش دوم آمده بود، در هنگام بازگشت به یونان از میان این طایفه گذشته و سرزمین آنان را بوهتان یا بوتان یادداشت کرده است. در دایرةالمعارف بریتانیکا آمده است: محتمل کردوک‌ها یا کاردوخی‌ها که در سال ۴۰۱ قبل از میلاد در نزدیکی‌های زاخو بر قوای گزنفون حمله کرده‌اند، از طوایف کرد می‌باشند.

چنان که از سنگ‌نوشته‌های آشوری استنباط می‌شود، یکی از پادشاهان اکد به نام سارگون چندین بار به زاگروس حمله کرده و آنان را به اطاعت خود درآورده است و نیز پادشاهان اور به زاگروس یورش برده‌اند. شولگی (۲۲۷۲-۲۲۲۶ ق. م) به زاگروس حمله برد. این پادشاه ابتدا مجسمه خدای ستاران را به معبد درآورد و همچنین مجسمه خدای نوموشدا را به ولایت

کازالو پس داد و بعد از درگذشت به ولایت مرهشی رسید و با والی مرهشی ملاقات کرد. سپس گهر را گشود و آن‌جا را چپاول نمود. دولت‌های بابل و ایلام مکرر به زاگروس لشکر کشیده‌اند و ولایات آن‌جا را غارت کرده‌اند.

دولت آشور قبل از تشکیل دولت ماد مکرر به زاگروس حمله می‌کرد و پس از تصرف نواحی، حُکّامی را از جانب خود می‌گماشتند. اداد نیراری دوم (۹۱۱-۸۹۰ ق. م) مدعی است که از حدود زاب کوچک گذشته و از اطراف لولوبوم و زاموآ و گردنه ثمری عبور کرده است، اما آشور بانپیال (۸۶۰-۸۸۵ ق. م) به زاگروس حمله کرد و کوهستان اورامان را تصرف کرد. در محل شهر قدیمی آتیلیلا شهر جدیدی بنا نهاد و آن را دور آشور نام نهاد.

پس از آن مردم زاگروس شوریدند. نخست دولت هالديا یا اورارتو را پدید آوردند. در این زمان بود که آشوری‌ها از ترس جان‌نشان شروع به ساختن قلعه‌ها و استحکاماتی نمودند. مردم زاگروس پس از آن شهرها و نواحی جدیدی ساختند و آن‌جا را مرکز عملیات خود قرار دادند. سارگون کتیبه‌ای دارد که در آن تصویر ساکنین زاگروس یعنی کردستان قدیم را نشان می‌دهد و از روی آن می‌توان به چگونگی جامه، لباس، زینت و حتی مناظر سروصورت و اندام بومیان زاگروس پی برد. این تصاویر نشان می‌دهد که مردم قدیم زاگروس گیسوانی کوتاه و مجعد داشته‌اند و با نوار سرخ رنگی آن را می‌بسته‌اند. برخی هم کلاهی کوتاه با دستاری باریک بر سر می‌نهادند. ریش کوتاه آنان هم مجعد بوده است. قبا‌ی آن‌ها آستین کوتاه بوده و بلندی آن تا زانو می‌رسیده است. بر روی این قبا نیم‌تنه‌ای از پوست می‌پوشیدند که در موقع صلح آن را بر روی دوش آویخته و جلو نیم‌تنه را باز می‌گذاشتند. در موقع جنگ به جای زره به کار می‌بردند و برخی از آن‌ها هم پابره‌نه بوده، بعضی موزه بلندی با تسمه‌های چرمی در پای می‌کرده‌اند که نوک آن‌ها برگشته و مناسب کوهستان که محل سکونتشان بوده می‌باشد. سلاح آن‌ها هم منحصر به نیزه‌ای بلند و سپری مستطیل شکل بود، اما شمشیر و کمان نداشته‌اند.

## سرزمین کردستان

کردستان یکی از کهن‌ترین نقاطی است که نخستین اجتماعات بشری در آن جا پدید آمده‌اند و آن سرزمینی کوهستانی می‌باشد. هرچه از جنوب و غرب به سمت شمال و شرق پیش برویم بر ارتفاع کوه‌ها افزوده می‌شود، تا جایی که ارتفاعات آزارات بلندترین نقطه آن را تشکیل می‌دهد. کوه‌های شمالی کردستان پوشیده از جنگل و دره است. بیش‌تر روستاها در میان این دره‌ها واقع شده، مردم در کوهستان‌های آن به کار دامداری و کشاورزی می‌پردازند. عده‌ای هم در شهرها به سر می‌برند. همچنین در بخش جنوبی آزارات به مسافت بیش از دو هزار فرسنگ از شمال به جنوب، سلسله کوه‌هایی وجود دارد که بخشی از آن از شمال به جنوب به هم پیوسته است و چند رشته آن به سوی جنوب شرقی و خلیج فارس کشیده می‌شود که نخستین بخش این رشته کوه‌ها در مرز ترکیه و ایران قرار دارد، چنان که منطقه را به دو قسمت کوهستانی و دو دریاچه وان و ارومیه تقسیم می‌کند. قسمت دوم به سوی مرز ترکیه و ایران امتداد دارد.

کوه‌های سر به فلک کشیده و جلگه‌های میان کوه‌های ایران و بین‌النهرین را زاگروس می‌نامند. کوه‌های آگری از آزارات به سوی جنوب امتداد دارد و در ماوراء قفقاز از رشته کوه‌های ارمنستان جدا می‌شود.

کوه جودی که بنابه افسانه‌ها جای توفان‌کشتی نوح است، در ساحل چپ

رودخانه دجله قرار دارد و کوه‌های جوله میرگ از کوه جودی بلندتر است. در ساحل چپ مسیر دجله و زاب بزرگ واقع شده و زاب بزرگ به قسمت‌های علیای دجله نمی‌پیوندد بلکه در وسط‌های دجله به آن می‌ریزد.

به طور کلی باید بگوییم که کردها و کوه‌ها از هم جدانشدنی هستند و هر جا که به جایی رسیده‌اند آن را برای بیگانگان ساخته‌اند و خود در میان کوه‌ها زندگی کرده‌اند.

عده‌ای از کردها در جنوب، انتهای جلگه‌های بین‌النهرین زندگی می‌کنند و حدود غربی سرزمین آن‌ها رودخانه فرات یا قره‌سواست. کردها تا اعماق آسیای صغیر پیش رفته‌اند و حتی مناطق جنوب شرقی سیواس را هم در اختیار خود درآورده‌اند. به دریای مدیترانه هم راه دارند.

کردستان از لحاظ منابع معدنی بسیار غنی است و قسمت غربی آن دارای غنی‌ترین منابع نفتی جهان می‌باشد، به خصوص در کرکوک، موصل و دهوک چاه‌های بی‌شماری از نفت وجود دارد. در کردستان ایران و ترکیه هم نفت استخراج شده و آهن و مس و اورانیوم هم یافت می‌شود.

مهم‌ترین منابع کردستان آب است. رودخانه‌ها و جویبارهای بی‌شماری در کردستان وجود دارد. همچنین مردم کرد کشاورزان بسیار خوبی هستند و در کار کشاورزی مهارت دارند. در بیش‌تر شهرهای کردستان گندم و نخود و به مقدار زیاد کاشته می‌شود و انواع توتون نیز وجود دارد که از لحاظ نوع جنس بسیار مرغوب است. احشام و دام‌هایی که عمده‌ترین آن‌ها بز، گوسفند و گاو می‌باشد، بخش اصلی دامداری کردها را تشکیل می‌دهند و از حیواناتی چون اسب، استر و الاغ برای بارکشی و سواری استفاده می‌کنند. همچنان انواع میوه‌ها از جمله: انگور، انجیر، بادام و گردو نیز یافت می‌شود.

بلندترین قله کردستان آرازات است که بلندی آن هفده هزار پا است. دریاچه وان نیز در کردستان ترکیه واقع شده که شش هزار پا از سطح دریا بلندتر می‌باشد.

زبان کردی یکی از زبان‌های هندواروپایی است که دارای پنج لهجه به نام‌های: کرمانجی جنوبی، کرمانجی شمالی، گورانی، لری، لکی و قدیمی‌ترین لهجه آن گورانی است که بیش‌تر شعرای ایرانی از قرن دوم هجری با آن شعر سروده‌اند و عده‌ای آن را فهلویات گویند.

کوه‌های معروف کردستان عبارتند از: زاگروس، شاهو، پرو، شاه‌کوه، هلگرد، چهل چشمه، پیره مگرون، کاژاو، سورین، ماروین، قندیل، آگری داغ، قره‌داغ. مهم‌ترین رودهای کردستان عبارتند از: دجله، فرات، قزل‌اوزن، زاب بزرگ، زاب کوچک، سیروان، قره‌سو، گاماسیاب و شهرهای معروف کردستان در ایران عبارتند از: سنندج، کرمانشاه، مهاباد، ایلام، سقز، بانه، بوکان، مریوان، سردشت، قصر شیرین، ایلام، میاندوآب، پاوه، اشنویه، خانه، سرپل ذهاب، ساین قلعه، تکاب، اورمیه، کردند، صحنه، کنگاور، شاه‌آباد، نقره، ماکو، خوی، سلماس، خرم‌آباد.

شهرهای کردستان عراق عبارتند از: اربیل، سلیمانیه، کرکوک، موصل، خانقین، رواندر، قلعه‌دره، عمادیه، زاخو، پنجوین، رانیه، حلبچه، زرباتیه، مندلی، بدره، دهوک، عقره، کوی‌سنجق. شهرهای کردستان ترکیه عبارتند از: ماردین، دیاربکر، بایزید، قارص، ارض روم، ارزنجان، وان، بدلیس، درسیم، اورفه، مرعش، ملاطیه، اخلاط، موش، سیواس، بوتان، جرزیده. کردهای سوریه هم در شهر قامشلی و کردهای روسیه در ایروان زندگی می‌کنند.

در میان کردها ایلات و طوایف زیادی وجود دارد. عده‌ای از آن‌ها عبارتند از: اردلان، گوران، گلباغی، بوره‌که‌یی، مندمی، کلهر، جاف، احمد زینل، ایناخچی، ایله‌روته، تیلکو، دُراجی، زردویی، کوماسی، امامی، قبادی، تایجوزی، زندیه، هفت لنگ، سنگور، سورسور، قبادی، قشه‌یی، کشکی، محلاشی، ولدبیگی، کوسه‌یی، ندری، شکاک هرکی، منگور، فیض‌الله بیگی، گلالی.

## کردستان و ساکنان آن

سرزمین کردستان که کردان در آن سکنی گزیده‌اند، عده‌ای از مورخین آن را مسکن قدیم‌ترین طوایف انسانی دانسته‌اند. یکی از پادشاهان اکد به نام سارگن (۲۵۳۰-۲۴۷۵ ق.م) با اهالی کردستان جنگیده و سپس آنان را تحت اطاعت خود درآورده است. نام شهرها و مناطقی که در آن زمان به تصرف او درآمده، در سنگ‌نوشته‌ای حکاکی شده که عبارتست از: کازالو در بدره فعلی، لوبدو در کرکوک فعلی و لولو بوم در شمال دیاله.

هنری فیلد در یکی از گفتارهایش که در یک ماهنامه آمریکایی به سال ۱۹۳۵ به چاپ رسانده، اظهار می‌دارد: کردها در دوره پالئولیتیک از درّه‌های ایران گذشته و به طرف شمال غربی رفته، پس از عبور از درّه‌ها و تنگه‌های سلیمانیه و رواندز وارد کردستان شده و سپس به سوی شمال مهاجرت کرده‌اند.

شولگی مؤسسه سلسله‌آور، که در سال‌های (۲۲۷۲-۲۲۲۶ ق.م) می‌زیسته، به کردستان هجوم برد و این پادشاه نخست مجسمه‌ خدای ستاران را به معبد در باز آورد و همچنین مجسمه‌ خدای نوموشدا را به ولایت کازالو پس داد. سپس از بدره فعلی گذشت و به ولایت مرهشی رسید. در این سرزمین با والی مرهشی وصلت کرد و پس از آن به گهر رفت و آن‌جا را چپاول نمود. پس از یورش به سرزمین لولو و سرنگون ساختن دولت شیموروم و



تسخیر ولایت هارش، متوجه سرزمین کردستان شد. این پادشاه چندین بار به سرزمین کردستان حمله کرد و به نواحی مرهشی و هارش و شاشروم و اوریلوم لشکر کشید.

اشیای مصنوع انسان‌هایی که به موستری شناخته شده‌اند در غارهای نزدیک سلیمانیه و شهر بازار کشف شده‌اند. از آثار دیگر قدمت تمدن این منطقه وجود یک نوع غله است که آن را امر می‌گویند و آن را اصل گندم زراعتی فعلی دانسته‌اند. این غله در حوالی هرنند هم کشف شده است.

همچنین تصویر گوسفندان و چهارپایان دراز شاخ در سفال‌های کشف شده در کردستان زیاد است؛ نظیر سفال‌های مقوشی که در نهاوند و کرمانشاه به دست آمده است. طبق مدارک موجود در حدود هزاره چهارم قبل از میلاد نخستین موجی از مهاجرین به سرزمین کردستان روی آور شده و بسیاری از باستان‌شناسان این را تأیید کرده‌اند. از اسناد بسیار قدیمی که در دسترس می‌باشد، حاوی ذکر طوایف کردستان است و از جمله آثار سارگن پادشاه مقتدر را که باید شمرد که با برخی از طوایف کرد جنگیده است.

سابق به کردستان کردوئن می‌گفتند و بنابه یکی از سنگ‌نوشته‌های آشوری، گروهی بهنام کاردو در کردستان ساکن بوده‌اند که دارای تمدنی بالنسبه مهمی بوده‌اند و در اطراف دریایچه وان می‌زیسته‌اند. نیز قلاع بسیار محکمی در نواحی بدلیس داشته‌اند که آثار آن‌ها هنوز هم باقی است.

گزنفون سردار یونانی پس از شکست و کشته شدن کورش کوچک به دست برادرش اردشیر سوم که عازم ایران می‌شود، با اقوام کاردوک که سرزمین وسیعی را در طرف چپ رود دجله، حوالی ارتفاعات جودی در تصرف داشتند روبرو می‌شود. او در کتاب خود بازگشت ده هزار سرباز یونانی اقوام مزبور را به شجاعت ستوده است و آن‌ها را کاردوک و سرزمینشان را کردوئن می‌نامد.

استرابون جغرافیادان یونانی که در اوایل میلاد مسیح می‌زیسته،

می‌نویسد: قسمت ساحلی دجله از قوم کردوئن که از نسل قوم کسارد و هستند مسکون و دارای شهرها و قلاع مستحکمی است. ناحیه‌ای که استرابون بدان اشاره کرده، در حد فاصل دیار بکر و موصل کنونی واقع شده است.

مینورسکی بنابه منابع ارمنی می‌نویسد: در قرن اول قبل از میلاد این ناحیه به دست تیگران دوم فرمانروای ارمنستان تسخیر شده و فرمانروای آن سامان به نام زربی نوس کشته می‌شود و در سال ۱۱۵ میلادی هم امیر کردوئن به نام مانی ساروس تحت سلطه ارمنستان درآمده است. کلمه کردو کم کم مفهوم تاریخی خود را از دست داد و بعدها مؤرخین اسلامی این ناحیه را گاهی به نام جزیره ابن عمرو گاهی به نام بهتان یا جزیر و بوتان ذکر کرده‌اند.

مینورسکی در دایرةالمعارف اسلام در ذیل واژه گرد می‌گوید: یونانیان ساکنان این ناحیه را کردوخوی می‌نامیدند و جزء اخیر این کلمه در زبان ارمنی علامت جمع است، وی می‌گوید: گویا سبب این باشد که مورخان یونانی آن را از زبان یک نفر ارمنی شنیده‌اند. در زبان آشوری و بابلی کلمه گرد و به معنی نیرومند و پهلوان است. عده‌ای بر این عقیده‌اند که قوم کورتی که مورخان یونانی آنان را از طوایف ماد و پارس دانسته‌اند، همین کرد فعلی است.

## جغرافیای کردستان

برای این که جغرافیای کردستان را بهتر بشناسیم، باید به دو نقطه مهم اشاره کنیم که یکی کوه آزارات است و دیگری خلیج اسکندرون. در بخش جنوبی آزارات و به مسافت بیش از دو هزار فرسنگ از شمال به جنوب، سلسله کوه‌هایی وجود دارد که بخشی از آن از شمال به جنوب مستقیماً به هم پیوسته است و چند رشته آن به سوی جنوب شرقی و خلیج فارس کشیده شده است. نخستین بخش این رشته کوه‌ها مرز ترکیه و ایران است که منطقه را به دو قسمت کوهستانی و دو دریاچه وان و ارومیه بخش بندی می‌کند. قسمت دوم به طرف مرز ترکیه و ایران کشیده می‌شود.

آزارات مرکز منطقه کوهستانی وسیعی به شمار می‌آید که شکل آن، لوزی است و چهار رأس آن عبارتند از: رأس شمال در گوری، رأس جنوبی در جولمیرگ، رأس شرقی در شوشا، رأس غربی در بایبورت و این دو خط سیر، تقریباً منطبقند با محورهای لوزی در صورتی که کوه‌هایی که از سورام واقع در نزدیکی‌های گکوری تا جولمیرگ پایین می‌آیند و در این مسیر از آزارات می‌گذرند، محور اولی را به طور عمودی قطع می‌کنند.

در واقع کوه‌های آگری از آزارات به سوی جنوب امتداد می‌یابد و در ماوراء قفقاز از رشته کوه‌های ارمنستان جدا می‌شود و دوباره به آن می‌پیوندد. اگر به اسکندرون سرازیر شویم، پس از طی مسافتی کوتاه در شمال

اسکندرون رشته کوه‌های آنتی توروس را می‌بینیم. کوه‌های آنتی توروس مسر رودهای دریای سیاه و سرزمین بین‌النهرین را تقسیم می‌کند، اما جهت کلی آنتی توروس به سوی شمال شرقی است و سه رشته می‌شود: شمال، میان، ارمنستان جنوبی و از آن‌جا به سوی قارس و ماکو و آارات امتداد می‌یابد.

سرچشمه اصلی رود فرات در جلگه‌های متصل به رشته کوه‌های آنتی توروس واقع شده و از دو رود تشکیل شده است؛ نخست مرادسو که تقریباً در جلگه اشکرت از آارات آغاز می‌شود و دیگری قره‌سویا فرات که از حوالی ارزروم سرچشمه می‌گیرد. سرچشمه‌های رود ارس میان این دو رود و در سلسله کوه بینگول است. مسیر این رود به طور معکوس به سوی شمال است، لکن مرادچای و فرات ابتدا به سوی جنوب غربی جریان می‌یابند و مرادچای در نقطه‌ای به سرچشمه‌های دلجه نزدیک می‌شود، ولی نمی‌تواند دیوار نازک فاصل را قطع کند و در نتیجه مسیر خود را تغییر می‌دهد و در حوالی خربوط به قره‌سو می‌ریزد. با به هم پیوستن این دو رود بزرگ‌ترین رودخانه خاورمیانه یعنی فرات که ۲۶۷۰ فرسنگ طول آن است به وجود می‌آید. فرات به سوی جنوب غربی سرازیر می‌شود، ولی کوه توروس مانع ریختن آن به دریای مدیترانه می‌شود. بنابراین مسیر خود را به سوی شرق منحرف می‌کند و به خلیج فارس می‌ریزد.

دومین رشته کوه که به سوی جنوب شرقی اسکندرون امتداد می‌یابد، دنباله کوه‌های شمال سوریه است که به رشته کوه‌های توروس معروف است. این رشته کوه مستقیماً به سوی شرق کشیده می‌شود و در حوالی دریاچه وان رشته کوهی از آن جدا می‌شود و به سوی شمال امتداد می‌یابد. قسمت دیگری از کوه نامبرده از جنوب و شرق دریاچه مذکور می‌گذرد و در حوالی کونیا به مرز ایران نزدیک می‌شود. در شرق دریاچه وان حوضه دریاچه را از قسمت‌های علیای زاب کبیر جدا می‌کند. این رشته کوه به سوی جنوب

کشیده می‌شود و دو رشته کوه بسیار بلند را تشکیل می‌دهد که حوضه قسمت‌های علیای رود دجله را دربر می‌گیرند و به سوی جنوب شرقی امتداد می‌یابند. دجله پیش از آن‌که وارد جلگه شود نسبت به منطقه مسیر فرات اراضی کم‌تری را دربر می‌گیرد.

کوه جودی که طبق افسانه‌ها جای توفان‌کشتی نوح است، در ساحل چپ رودخانه دجله واقع شده و کوه‌های جولمیرگ که از جودی بلندتر است در ساحل چپ مسیر دجله و زاب کبیر قرار دارد. زاب بزرگ به قسمت‌های علیای دجله نمی‌پیوندد بلکه در وسط‌های دجله به آن می‌ریزد و اگر قسمت‌های علیای رودخانه فرات و دریاچه وان مربوط به کردها باشد، به نظر قسمت‌های جنوبی توروس و سواحل چپ رود دجله در گذشته سرزمین اصلی کردها بوده است.

کردها در جنوب بر منطقه وسیعی در انتهای جلگه‌های بین‌النهرین تسلط دارند و حدود غربی سرزمین آن‌ها رودخانه فرات یا قره‌سو است. کردها در این حد متوقف نشده‌اند، بلکه تا اعماق آسیای صغیر هم پیش رفته‌اند و نه تنها مناطق جنوبی شرقی سیواس را اشغال کرده‌اند بلکه بدین ترتیب به دریای مدیترانه هم راه دارند و به طور کلی کردها و کوه‌ها از هم جدانشدنی هستند.

## نهیضت مردم کرد

کردها به رغم مبارزاتی که در کشورهای ایران، عراق، ترکیه، سوریه و روسیه داشته‌اند، متأسفانه هنوز به اهداف مبارزاتی خود نرسیده‌اند. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در پی تقسیم کردستان چندین بار به شورش و مبارزه برخاسته‌اند. آنان از ابتدایی‌ترین حقوق از جمله آموزش زبان کردی در مدارس و چاپ و نشر کتب کردی محرومند، اما پس از انقلاب اسلامی در ایران، کردها آزادی خود را در مطبوعات کردی پیدا کرده و اکنون چندین مجله و روزنامه به زبان کردی منتشر می‌شود. نویسندگان کرد هم با زبان کردی نوشته‌های خود را به طبع می‌رسانند.

سابقه نخستین نوشته کردی به قرن دوم هجری می‌رسد و از آن پس آثار ارزنده‌ای فراهم آمده که از میان آن‌ها می‌توان به منظومه مم و زین شاه‌کار احمدخانی (۱۰۶۱-۱۱۱۸ هجری) اشاره کرد. در ادوار گذشته امارت‌های متعددی در کردستان به وجود آمدند که این امارت‌ها خدمت‌های شایانی به فرهنگ و زبان کردی کردند.

رژیم مصطفی کمال آتاترک در سال ۱۹۲۵ و ۱۹۳۰ و ۱۹۳۵ هجری سه شورش عمده ملی کرد را سرکوب کرد. کردها را از کلیه حقوق خودشان محروم و در ضمن چند صد هزار کرد را به آناتولی تبعید کرد. رژیم شاه هم دو شورش مهم کردها را سرکوب کرد و تعداد کثیری از

کردها را به شهرهای اصفهان و تبریز و شیراز و تهران تبعید نمود. سرانجام کردها در سال ۱۹۴۵ جمهوری کردستان را در مهاباد اعلام کردند که این جمهوری یک سال و اندی دوام آورد و عاقبت آن را مورد تهاجم قرار دادند و رهبرانش را به دار آویختند.

در سوریه نیز کردها هیچ گونه حقوقی ندارند. آنان در شهرهای جزیره و قاملی و کرد داغ و عرب پینار زندگی می‌کنند و عرب‌ها به چشم حقارت به آن‌ها می‌نگرند!

علت از پا درآمدن نهضت کردها، خیانت‌های خود سران کرد بود و فشار ذهنیتی عشیره‌ای و فشار رؤسا و اعیان و رؤسای طوایف باعث تضعیف این جنبش‌ها شد. قرن‌هاست که پیوسته نشان داده شده خود کردها باعث از بین رفتن خودشان شده‌اند و نیز برخی از سران این جنبش‌ها فاقد سیاست لازم در مبارزه بوده‌اند، اما در آینده امکان دارد برخی از فرهیختگان و روشنفکران کرد ظهور کنند و جنبشی فرهنگی پدید آورده و به حق مسلم خود برسند.

علت شورش‌های کردان در کردستان بیش‌تر به خاطر ستم ملی بوده است، زیرا از یک سو احساسات ملی‌گرایی در کردان گسترش می‌یافت و از سوی دیگر ستم ملی از جانب سردمداران شدت می‌گرفت و این ستم باعث اتحاد و یگانگی کردان می‌شد. کشاورزان و کارگران که از همه چیز محروم می‌شدند، همه در این شورش سهیم می‌شدند و همچنین باج و خراج سنگین رژیم‌ها و فشارهای اقتصادی از سوی ژاندارم‌ها و امنیه‌ها هم مردم را به سوی شورش سوق می‌داد.

مسئله زبان و عدم آزاد بودن تدریس زبان کردی و حتی چاپ کتب کردی با توجه به سایر موارد ستم ملی، عمده‌ترین تضاد منطقه را تشکیل می‌داد و همین مسئله زبان عامل اصلی بی‌سوادی اکثریت مردم کرد را تشکیل می‌داد، حتی رژیم در گذشته از به کارگماردن آموزگاران کرد در ده و شهر خودداری می‌کرد. سپس رژیم شاهنشاهی گذشته، کوشش فراوانی در از مَد انداختن

لباس‌های کردی به عمل آورد. از دوره صفویه حاکمان و فرمانروایان کردستان که دست‌نشانده دولت مرکزی بودند بر کردستان حکومت می‌کردند.

اصول جنبش‌ها در کردستان به عنوان مسأله ملی و ستم ملی مطرح بود، زیرا اکثر ساکنین روستاها کشاورزند و آنان از همه چیز محرومند. مدرسه‌ای نیست که کودکانشان در آن درس بخوانند و بیمارستانی نیست که بیمارانشان در آن مداوا شود. همگی شب و روز کار می‌کنند و در خانه‌های گلی که سال‌ها است بنا شده به سر می‌برند و بدین سان همگی زندگی را در فقر و بدبختی می‌گذرانند و همه این‌ها باعث شورش و قیام مردم کرد شده است.

البته قبل از ظهور جنبش‌های ترقی خواهانه در کردستان خوانین کرد و سپس شورش‌های عشایر، علاوه بر گردنکشی‌های خان‌خانی جنبش‌های ترقی خواهانه در کردستان با شورش‌های ملی کردها آغاز شد.

نهضت مردم کرد در مقام یک نیروی اجتماعی به سود مردم کردستان بود، زیرا جوان‌ها در این نهضت‌ها شرکت کردند و بسیج عمومی به وجود آمد. اکثر جوان‌ها با رژیم به مبارزه پرداختند و کشاورزان که سال‌ها زیر یوغ مالکین و فئودال‌ها بودند علیه آن‌ها شوریدند و به حق و حقوق از دست رفته خود رسیدند. رسیدن به خواست‌های میهن که آرزوی همه کردها بود و همه آن را یک وظیفه میهنی می‌دانستند، آنان چند ماده را مد نظر داشتند:

۱. آزاد ساختن کردستان از قیود استعمار از جنبه‌های اقتصادی و سیاسی.

۲. سرنگون ساختن رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی.

۳. شناسایی حقوق کردها و صنعتی کردن کردستان.



## لفظ گُرد

در بارهٔ لفظ گُرد باید گفت که در زمان گیمیل سین از پادشاهان اور، که در قرن بیست و دوم قبل از میلاد می‌زیسته، مناطق کردستان از جانب وی به فرمانروایی سپرده شد به نام وردلنر که او آن‌جا را کرده نام نهاد. ارمنی‌ها واژهٔ کردوخ را برای کرده‌ها به کار برده‌اند. مورخین یونانی سرزمین آنان را گُردوئن یاد کرده‌اند. مینورسکی در دانشنامه‌ی اسلام می‌نویسد: یونانیان ساکنان کردستان را گُردوخوی نام نهاده‌اند. جزء اخیر یعنی خوی در لغت ارمنی علامت جمع است و گویا مورخان یونانی آن نام را از یک نفر ارمنی شنیده‌اند. گزنفون این قوم را گُردوک نامیده که امروز به آنان گُرد می‌گویند.

تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ ق. م) پادشاه آشور در یکی از سنگ‌نوشته‌هایش به طایفهٔ کورتی ساکن کوهستان زاگروس اشاره می‌کند که نمودار کردها است. این طایفه بعداً به نام گوتی، کورتی و گُردی معروف شدند. بارها در سنگ‌نوشته‌های آشوری به آنان اشاره شده است.

استرابون جغرافی‌دان یونانی که در اوائل تاریخ میلادی می‌زیسته می‌گوید: قسمت ساحلی دجله از آن قوم گُردوئن بوده و آنان قلعه‌ها و دژهای محکمی داشته‌اند که در حد فاصل دیاربکر و موصل و جزیره واقع بوده است. مینورسکی با استناد به منابع ارمنی می‌نویسد: در قرن اول قبل از میلاد این ناحیه به دست تیگران دوم فرمانروای ارمنستان تصرف شد و فرمانروای

آن‌جا به نام زرپی نویس کشته شد. در سال ۱۱۵ میلادی نیز فرمانروای گُردوئن به نام مانی ساروس تحت سلطهٔ ارمنستان درآمد.

رایسکه یکی از خاورشناسان می‌گوید: واژه‌های: گوتی و کوتی و کورتی و کُردی و گُردیای همه یکی است و به قومی گفته می‌شود که اکنون به نام کُرد معروفند و در کردستان زندگی می‌کنند.

در زبان آشوری لفظ: کُرد و کُردو به معنی نیرومند و پهلوان است. نولدکه و وایسباخ و هارتمان مطلب را به نحو دیگر تفسیر کرده‌اند. آنان از لحاظ قوانین زبان‌شناسی بر این عقیده‌اند که گُردو قُرد از دو ریشهٔ متباین هستند و همین دانشمندان برآنند که قوم کورتی که مورخان یونانی آنان را در جزء طوایف ماد نام برده‌اند، همین کُرد فعلی‌اند.

بنابراین واژه‌های: کاردا، کارداک، کارداکا، کاردو، کاردوک، کارتوای، کارتوایه، کارتئی، کاردخوی، کاردوخی، کردوخی، کردوک، کورتی، کوتی و گوتی همهٔ این‌ها که در نوشته‌های ایرانی، یونانی، سومری و آشوری به کار رفته به گُردها اطلاق شده است.

تیگلات پیلسر پادشاه آشور (۱۰۹۸-۱۰۶۸ ق. م) در کوه‌های آزو با عده‌ای به نام: کُرتی جنگید و سخت شکست خورد. دراپور خاورشناس می‌گوید: کُرتی همان کُردها هستند که پادشاه آشور را شکست داده‌اند. در زبان آشوری به دو واژه: کاردو و کارادو برمی‌خوریم که واژهٔ نخست به معنی پهلوان و دومی به معنی نیرو است. چنان که می‌بینیم این دو واژه با واژهٔ کُردها هماهنگی دارند.

در کتاب آوستا هم به سه واژه: کرتی و کرتی و کرتو برمی‌خوریم که به معنی کارد و شمشیر و نیرو است و چنان که می‌دانیم نشان مادها هم دو شمشیر بوده و آن نشان درفش مادها بوده است.

روی هم رفته واژهٔ کرد در زبان‌های: ایرانی، ارمنی، یونانی، آشوری، سومری و عربی بدین گونه آمده است: ۱. در زبان ایرانی: کورئوی، سیرتی،

کورتی. ۲. در زبان ارمنی: گُردوئن، کورئینخ، کورچینخ، گُرخی، کورخی. ۳. در زبان یونانی: کاردخوی، کاردوک، گُردوک، کاردوخی، کاردوکی. ۴. در زبان آشوری: گوتی، کوتی، کورئی، کارتئی، کاردو، کارداکا، کارداک. ۵. در زبان سومری: گوتی، جودی، جوتی، کوئی، کورئی، کوردی. ۶. در زبان عربی: کُردی، کاردوی، باکارد، کارتاوین، جودی. در زبان پهلوی هم به کُرد واژه کورت گفته می‌شود و کورتیک هم به معنی کُردی است.

## تاریخ کرد

کردها شعبه‌ای از نژاد آریایی هندواروپایی هستند. استرابون می‌نویسد که منطقه کوهستانی که میان دیار بکر و موش قرار دارد روزگاری کوردوا خوانده می‌شده که محتملاً منظور کرد است. آرامنه این سرزمین را کردوخ و کورچیخ یاد کرده‌اند. استرابون می‌گوید: جوانان پارسی را چنان تربیت کردند که در سرما و گرما بردبار و ورزیده باشند و شب در هوای آزاد به چشم‌داری پردازند. میوه‌های جنگلی مانند بلوط بخورند و این‌ها را کرداک گویند و کردا به معنی مرد جنگی و دلیر است.

در یکی از سنگ‌نوشته‌های تیگلات پیلسر پادشاه آشور به نام قوم کورتی یا کوردی برمی‌خوریم که ساکن کوهستان آزو بوده‌اند. این پادشاه با آنان جنگیده است. به عقیده خاورشناس درایور آزو همان هازو است که امروز سامسون گفته می‌شود که در کردستان ترکیه در مغرب دریاچه وان واقع است. گزنفون سردار یونانی در نقل عقب‌نشینی ده‌هزار سرباز یونانی که در سال‌های ۴۰۱ و ۴۰۰ قبل از میلاد به وقوع پیوست، با گروهی به نام کردخوی برخورد کرده و با آنان جنگیده و بسیاری از سپاهیان‌ش در این راه تلف شده‌اند. چنان که گوید: آنان هم کوه‌نشین و بسیار شجاع و دلیر بوده‌اند. عده‌ای از مورخین بر این عقیده‌اند که کردوخوی‌ها همان کردان امروزی‌اند که در سرزمین ماد سکونت داشته‌اند.

به هر حال کردها چندین قرن قبل از میلاد در کردستان سکونت داشته‌اند و آنان نه تنها به زبان آریایی سخن می‌گویند، بلکه آداب و رسومشان هم آریایی است. آنان سرانجام به سال ۶۱۲ قبل از میلاد بر دولت آشور غالب آمدند و سپس سرزمین آنان کوردوئن نامیده شده است. در آنجا شهر کوچکی به نام پیناک وجود داشته که این شهر هم اکنون در کنار رود دجله قرار دارد.

مینورسکی می‌نویسد: بی‌گمان طوایف کرد از شرق ایران به سوی غرب یعنی کردستان آمده‌اند و آنجا را مسکن خود قرار داده‌اند. سپس به سرزمین آنان کوردوئن گفته و این نام در پاره‌ای از تألیفات کاردو دیده می‌شود. به همین جهت کردستان در گذشته مورد هجوم آشوریان و سایر ملل بین‌النهرین قرار گرفته. در هزاره سوم پیش از میلاد در آثاری به زبان‌های سومری و اکدی که به دست آمده از طوایفی یاد شده که عبارتند از: گوتی، لولو، کاسی، نایری، میتانی، سوبارتو، اورارتو و ماد که همه این طوایف کردند. از دلایل و نوشته‌های خارجی معلوم می‌شود که نام کردستان در گذشته مادایان بوده و ادواتی که از اقوام دوره موسترین از غار سلیمانیه به دست آمده، با ابزار و آلاتی که از غار کرفتو کشف شده شباهت تام دارد و این شواهد آشکار می‌سازد که دوران این غارها با آخرین پیشرفت عصر یخبندان مقارن بوده است.

در سده پنجم هجری سلجوقیان که بر کردستان تسلط یافتند، در این هنگام یورش مغول هم آغاز شد و کردها ناچار شدند که دست به پیکار سختی بزنند. سپس با هلاکو خان مغول جنگیدند. نیز با تیمور لنگ درافتادند و در این هنگام ترکان عثمانی از جانب باختر سربرآوردند. برخی از شهرهای کردستان را به آتش و خون کشیدند. سلطان سلیم عثمانی پس از تصرف کردستان حکومت آنجا را به یکی از مقربان درگاه خود یعنی ملا ادریس بدلیسی سپرد.

در کتاب شرفنامه مطالبی پیرامون علاقه و اشتیاق کردها به آزادی ذکر شده است و این می‌رساند که کردها از قدیم طالب آزادی بوده‌اند. از این رو سلاطین قدرتمند نتوانسته‌اند بر سرزمین آن‌ها تسلط پیدا کنند. در میان کردها آزادی خواهان بزرگی پیدا شده‌اند، از جمله بدرخان پاشا، علیه عثمانی‌ها قیام کرد، ولی از سپاه او شکست خورد، دولت عثمانی ناچار او را به جزیره کرت تبعید کرد. و پس از آن نهضت‌های دیگری در کردستان پیدا شد، از جمله نهضت یزدان شیر که دولت عثمانی نشان‌ها و مدال‌های زیادی به افسرانی که در سرکوبی این نهضت شرکت داشته‌اند اعطا نمود.

صلاح‌الدین ایوبی اولین فردی است در میان کردها که علیه صلیبی‌ها جنگید. او بود که ریچارد پادشاه انگلیس و فیلیپ اوگست پادشاه فرانسه را شکست داد و قدس را از آنان بازپس گرفت. کریم خان زند که پادشاهی عادل و دادگر بود، حکومت ایران را به دست گرفت که او از کردهای زند بود. سپس سلسله‌های دیگر کرد در کردستان حکومت کرده‌اند از جمله: مروانی‌ها، اردلانی‌ها، بابان‌ها و سوران‌ها و این نمونه مختصری بود از تاریخ کرد و کردستان. علاوه بر همه این‌ها حس آزادی و استقلال در میان کردها بسیار قوی است و این از عوامل بقاء کردها می‌باشد.

## طوایف قدیم کُرد

ساکنان کوهستان کردستان به استناد سنگ‌نوشته‌ها و الواح بابلی، آشوری و ایلامی طوایفی هستند مانند: گوتی، لولو، کاسی، مانایی، نایری، سوباری، میتانی، اورارتو، ماد و کردوک که همه‌اشان آریایی بوده‌اند. دکتر کنتو بر این عقیده است که در حدود هزارهٔ چهارم پیش از میلاد نخستین اقوام مهاجری که به سرزمین ایران آمده‌اند، همان‌هایی هستند که دانشمندان آن‌ها را آزیانیک نام نهاده‌اند، تا از سایر اقوام متمایز باشند. در هزارهٔ سوم قبل از میلاد مهاجرت دیگری در همان سرزمین انجام گرفت که با اقوام قبلی تصادم پیدا کردند و غالب و مغلوب به هم آمیختند که درصدد تصرف بلاد بین‌النهرین برآمدند. این همان حمله‌ای است که به نام حملهٔ گوتی و لولو شهرت یافته است.

کهن‌ترین آثاری که از ساکنان زاگروس نام می‌برد، سنگ‌نوشته‌های سارگن اکدی (۲۴۷۵-۲۵۳۰ ق. م) است که بر جنوب بین‌النهرین فرمان می‌رانده. سارگن ابتدا به ولایت کازالو در شرق دجله تاخت و پس از فتح آن متوجه درکه در یکی از معابر مهم زاگروس، گردید و فتح در باعث گشوده شدن سرزمین‌های ایلام و لرستان و کردستان بود.

در سالنامه‌های سارگن از سرزمین‌های لولوبوم و گونیوم و نواحی بین دوزاب نام برده شده که سارگن بر آن‌ها دست یافته است و ایلامی‌ها تمامی این نواحی را یالمان می‌خوانده‌اند.

پس از سارگن نارامسین دومین پادشاه اکد، که به سرزمین زاگروس لشکر کشید، در آغاز اهالی کازلو و دِر را مطیع خود ساخت. پس از آن به ناحیه آلتون تاخت و ولایات نمروشیموروم را تصرف کرد. آن گاه به ناحیه مرکزی زاگروس حمله برد که مسکن اقوام گوتی و لولو بود. در سنگ‌نوشته‌های اکدی به نام دو تن یاغی به نام‌های: آریزن و این بیر برمی‌خوریم که هر دو از اهالی زاگروس بوده‌اند.

سرزمین زاگروس سرزمین مردان دلاور است و همان‌ها بودند که آشوریان و بابلیان را شکست دادند و خود حکومت را به دست گرفتند. اخیراً اشیایی در غارهای نزدیک سلیمانیه کشف شده که این اشیاء شباهت به وسایلی دارند که در فلسطین کشف شده است. انسان‌هایی که آن‌ها را اوری نیامن می‌خوانند بعد از موستری‌ها در این سرزمین می‌زیسته‌اند و نیز آثاری در کوهستان زاگروس از خود به جای گذاشته‌اند.

دیگر از قدمت تمدن این ناحیه وجود یک قسم غله است که دانشمندان به آن امر گویند و آن را اصل گندم زراعتی فعلی دانسته‌اند. این غله را هم در حوالی کرد کشف کرده‌اند.

تصویر گوسفندان و چهارپایان دراز شاخ در سفال‌های مکشوفه در کوهستان زاگروس بسیار است. از این حیث نظیر سفال‌های گوشی است که در شوش و نهاوند و کرمانشاه وری به دست آمده و حتی در سیستان و بلوچستان هم دیده شده است. بنابراین ارتباط تام بین آثار ساکنان قدیم زاگروس با سایر اقوام ایرانی وجود دارد.

شولگی که یکی از جهانگشایان معروف اوراست و در سال‌های (۲۲۷۲-۲۲۲۶ م) می‌زیسته، پس از جلوس بر تخت پادشاهی به توسعه کشور خود پرداخت و ولایات استقلال یافته را به اطاعت خود درآورد. او توانست بخشی از سرزمین زاگروس را فتح کند. او در سال هفتم سلطنتش توانست که مجسمه خدای ستاران را به معبد دِر بازگرداند نیز در سال هشتم



مجسمه خدای نوموشدا را به ولایت کازالو که در مشرق دجله قرار داشت، بازپس داد. پس از آن شولگی به فتح ممالک شرق و شمال سرگرم شد و از بدره کنونی یک منزل فراتر رفت و به ولایت مرهشی رسید. دختر خود را که نامش بایشکوی بود به والی آن سامان داد. در سال بیست و دوم سلطنتش ولایت گهر را به باد تاراج داد و شروع به تهاجم به سرزمین‌های زاگروس کرد. در سال‌های بیست و چهارم سلطنتش ماوراء کوهستان زاگروس را مورد تهاجم قرار داد.

در سال‌های آخر سلطنتش چون سکنه دوردست کوهستان کردستان در اطاعت او باقی نمانده بودند، شولگی مکرر لشکر به آنجا کشید و تا سال ۴۴ سلطنتش نواحی: لولوبوم و گهر و اوریلوم را چند بار چپاول کرد. در هنگام سلطنت پسرش بورسین نواحی مرکزی زاگروس شوریدند و او مجدداً آنجا را به اطاعت خود درآورد. در کرکوک یک والی گماشت و پس از مدتی آرامش در آن ناحیه برقرار شد.

## گوتی

گوتی در هزاره سوم قبل از میلاد به مردمی اطلاق می شد که در مشرق و شمال غربی لولوبوم در آذربایجان و کردستان زندگی می کردند. آنان در اراضی میان زاب سفلا و دجله، جبال سلیمانیه و دیاله ساکن بوده اند. در هزاره اول قبل از میلاد همه اورارتوئیان و مرم مانا و مادراکوتی یا کورتی می گفتند که همان کرد است.

گوتی ها زبان مستقلی داشته اند که تا اندازه ای با زبان های لولو و ماد و ایلام نزدیکی داشته است. از لحاظ نژادی یکی از مردم شناسان فرانسوی پس از تحقیقاتی که در این باره نموده بر این عقیده است که تپ مردمانی که در عصر حاضر بین آذربایجانی ها و کردستانی ها زندگی می کنند با تصاویر و مجسمه هایی که از لولوئیان و گوتیان مانده مطابقت می کند که این تپ در میان ساکنین زاگروس فراوان بوده است.

گوتیان به سبب نزدیکی با قلمرو آشوری ها غالباً مورد تهاجم و حملات آن ها قرار می گرفتند، اگرچه در برابرشان ایستادگی می کردند، اما سرانجام با ایلامی ها که توانسته بودند به تازگی دولتی مستقل تشکیل دهند متحد شدند و سپس باهم به سرزمین آشور و بابل حمله کردند.

گوتی ها راه های مغرب ایران را در دست داشتند و رفت و آمد کاروان ها را زیر نظر گرفته بودند. مرتب به بابل کالاهای صادراتی می فرستادند.

گوتیان پس از این که سلسله اكد را منقرض کردند، به آباد کردن شهرها و روستاها پرداختند و قریب یکصد و بیست و پنج سال حکومت کردند. پایتختشان شهر آرانچایا کرکوک بود. پیشوای گوتی‌ها که برنارامسین غلبه یافت، نامش انرید اوزیر بود که او حتی شهر نیبور شهر مقدس و مذهبی سومریان را هم فتح کرد. تاریخ کشته شدن نارسین (۲۲۰۱-۲۲۰۲ ق. م) بود. اواخر تسلط گوتیان مجدداً ساکنین بابل و اطراف متحد شدند و مایع نفوذ گوتیان شدند، در جنگی که به همین مناسبت به وقوع پیوست، پادشاهان بابل موفق شدند که قدرت را از دست گوتیان خارج کنند و خود حاکم سرنوشت اراضی مربوط باشند. سپس پیشروی کردند و شوش و نواحی دیگر را تصرف کردند، ولی حاکمیت آن‌ها چندان دوامی نیافت.

گوتیان با کمک قبایل دیگر زاگروس به دشمنان خود حمله می‌کردند و چه بسا گوتی‌ها قبل از حمله به اكد از موقعیت‌هایی استفاده نموده و عواملی را در داخل حکومت و ملت اكد به نفع خود ساخته و پرورده بودند، زیرا بدون کمک از داخل اكد فتح و پیروزی آن‌ها کار آسانی نبود.

اتحاد گوتی‌ها تنها در مراکز مهم و شهرها نبوده، بلکه در یورش به کشوری چون اكد همبستگی و کمک و پشتیبانی همه قبایل ضروری بود. چه گوتی‌ها قبل از حمله به اكد از موقعیت‌هایی استفاده نموده و عواملی را در داخل حکومت اكد به نفع خود پرورده بودند، زیرا بدون کمک آنان هرگز نمی‌توانستند حکومت اكد را منقرض کنند و به پیروزی برسند.

پیروزی گوتی‌ها بر دشمنان به قدری بر آن‌ها گران آمده است که اوتوهگال پادشاه اوروک در کتبیۀ خود این قوم را مارگزنده کوهستان و متجاوز به حریم خدایان نامیده است، که سلطنت سومریان را به کوه‌ها بردند و سراسر سومر را کینه و دشمنی افکندند. البته این جملات برای قومی مغلوب منطقی است، ولی اكدی‌ها در سرتاس دوران فرمانروایی خود بیش‌تر با خونریزی و کشت و کشتار مردم سروکار داشته‌اند. آنان بسی ظالم و ستمکار و خونریز بودند. به

احتمال قوی در موقع حمله گوتی‌ها به اکد مردم ستم‌کشیده اکد برای نجات خود آنان را یاری کرده‌اند، لذا گوتیان برای مردم اکد پرتی و آزادی‌بخش بوده‌اند. چون هدف گوتی‌ها از بین بردن دشمن و به دست آوردن حامل و مکتب و غنیمت بوده، مسلماً آنان بناهای نظامی را خراب کرده‌اند و به همین مناسبت در سنگ‌نوشته مزبور آن‌ها را متجاوز به حریم خدایان خوانده‌اند.

فرمانروایان گوتی که از سال ۲۲۳۴ ق. تا ۲۱۰۹ ق. م به مدت یکصد و بیست و پنج سال در سرزمین گوتی حکمرانی کرده‌اند، عبارتند از: اینگه شوش، سارلاگاب، شولمه، الومش، اینی‌ماباگش، اینگه شوش دوم، ایارلاگاب، ایبانه، ایارلانگاب، کوروم، خایلیکین لائه‌رابوم، ایراروم، ایرانوم، خابلوم، پوزورسین، ایارلاگاند، سیوما، سی‌اوم، ایارلاگاند، سیوما، سی‌اوم، تیریگان.

سرانجام جنگ میان تیریگان و اوتوهگال به سال ۲۱۰۹ ق. م اتفاق افتاد و تیریگان مغلوب و از میدان جنگ فرار و در دهکده دوبروم پنهان شد، ولی مردم او را گرفتند و به دارش کشیدند. اوتوهگال سلطنت سومر و اکد را احیا کرد، ولی چند سال بعد غرق شد و گوتیان مجدداً توانستند بر اراضی سابق خود حاکم گردند.

## لولو

لولوها که اجداد لرها محسوب می‌شوند، در گذشته در سرزمین زهاب و سلیمانیه و شهر زور به سر می‌بردند. کهن‌ترین سنگ‌نوشته‌ای که در باره لولویی‌ها در دسترس است سنگ‌نوشته نارامسین است که در نیمه دوم هزاره سوم قبل از میلاد نوشته شده. نارامسین بر این سنگ شرح لشکرکشی خود را بر لولوئیان نوشته است. شوتروگ ناحوتنه پادشاه ایلام به سال ۱۲۰۰ ق. م این سنگ‌نوشته را به دست آورد و به نشانه پیروزی آن را به شوش پایتخت خود برد. بر روی آن شرح پیروزی‌های خود را بر طایفه لولو و سایر طوایف دیگر ذکر کرده است.

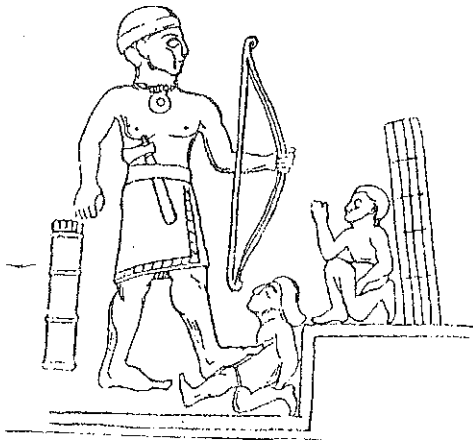
سند دیگری که از لولویی‌ها به یادگار مانده سنگ‌نوشته‌ای است از آنوبانی‌نی (۲۲۳۸-۲۰۰ ق. م) پادشاه لولوکه بر صخره‌های سرپیل زهاب هنوز به یادگار مانده است. در این نقش آنوبانی‌نی در حالی که پای چپ خود را بر سینه یکی از دشمنانش گذاشته است در مقابل الاهه‌ی ایشتار ایستاده و به حالت احترام دست چپ خود را بر سینه نهاده است. و الاهه‌ی ایشتار در دست راست خود نیزه‌ای گرفته و بر آن تکیه کرده و به دست دیگر طنابی گرفته و می‌خواهد به لب یکی از اسیران ببندد. اسیران همه برهنه‌اند و دستشان را بر پشت بسته‌اند. آن‌ها را به وسیله حلقه‌ای که از لب گذرانیده‌اند مانند حیوان مهار کرده‌اند. آنوبانی‌نی در این نقش لباس اکدی به تن دارد و



هشت نفر از اسیران کلاه‌های سومری و اکدی و نهمی کلاه مادی بر سر دارد. در این کتیبه چنین نوشته شده است:

آنوبانی نی پادشاه توانا، پادشاه لولوبی نقش خود و الاهه‌ی ایشتار را در کوه پاتیر کنده است. آن کس که این نقش و این لوح را محو کند، به نفرین آتو، آنوتوم، بل، بلیت، رامان، ایشتاروسین، شمس گرفتار باد و نسل او بر باد رود. پس از آنوبانی نی بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری شخصی به نام تاردونی (۲۲۰۰-۲۱۸۵ ق. م) به حکومت لولو رسید. او در آغاز سپاهی از جوانان

گردآورد و به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و روستایی به نام خود تاردونی آباد کرد. سپس سنگ‌نوشته‌ای به خط و زبان اکدی در باره کارهای خود نوشت و در آن از خدایان بابل و شمش و اداد یاری خواست. این سنگ‌نوشته در بیست کیلومتری سرپل ذهاب در هورین شیخان قرار دارد. در آن نقش تاردونی دیده می‌شود که کمان و زوبینی در دست دارد و لباس نقش کوتاه، بر کمرش خنجری که در غلاف است آویزان می‌باشد. او در این نقش دشمنان را مغلوب کرده و آنان استدعای ترحم دارند، اما تاردونی به دشمنان خود مهتری نمی‌ورزد، بلکه آنان را سرکوب می‌کند تا عبرت دیگران شوند.



در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد، حدود سال ۱۱۰۰ قبل از میلاد، سرزمین لولوئیان مورد تاخت و تاز نبوکدنصر قرار گرفت و سپس لولوئیان اطاعت او را گردن نهادند. پادشاهان آشور مکرر به زاگروس لکش کشیدند و با طوایف

لولو و گوتی و کاسی و سوباری که از یک نژاد بودند جنگیده‌اند. تیگلات پیلسر اول (۱۰۹۰-۱۱۱۶ ق. م) ارمنستان را فتح کرد و سپس به لولو بوم و اورارتو و نایری لشکر کشید. پس از او اداد نیراری دوم (۹۱۱-۸۹۰ ق. م) و پسرش آشور نازیریال (۸۶۰-۸۸۵ ق. م) با همه کوششی که برای به دست آوردن سرزمین‌های زاگروس کردند توفیقی نیافتند و تنها توانستند اورامان را فتح کنند، ولی ادا نیراری از حدود زاب کوچک حرکت کرده و از حوالی لولوبوم و شهر زور گذشته است.

تیگلات پیلسر سوم (۷۲۷-۷۴۵) برای سرکوبی طوایف زاگروس سپاهی

آماده کرد. او پس از تصرف شهر زور متوجه نقاط دیگر شده است. در سالنامه‌های آشوری می‌بینیم که در این دوره لشکریان آشور به سرزمین مادای یا ماد وارد شده‌اند و تا نواحی کوه بیکنی یا دماوند رفته‌اند. در سنگ‌نوشته‌های آشوری ولایت‌هایی مانند: پارسواش، زاگروتی، نیشایی را می‌یابیم. این نخستین بار است که نام ماد در سالنامه‌های آشوری آمده است. فرمانروایان لولو در زمان نارامسین در یکی از معابر کوه قره‌داغ در جنوب شهر زور با لشکریان وی روبرو شدند و نارامسین در این جنگ آنان را سخت شکست داد. به یادگار این فتح سنگ‌نوشته‌هایی در دربند گاور که از معابر قره‌داغ است حجاری کرد که به ستون پیروزی معروف است.

سپایز و امستد بر این عقیده‌اند که لولوئیان نه تنها مالک دشت زهاب و سلیمانیه و شهر زور بوده‌اند، بلکه در سده‌های هجدهم نوزدهم و قبل از میلاد فرمانروایان آشوری هم از آنان بوده‌اند.

بنابه اسناد دوره آشور ناصریال دوم، سرزمین لولو خیلی آباد بوده و ساختمان‌های زیبا و مجللی داشته و اهالی آن دارای مدنیت و تمدن درخشان و صنایع کاملاً پیشرفته‌ای بوده‌اند. در این باره به درجهٔ اعلا رسیده‌اند. سپس پادشاهان آشور صنعتگران لولویی را به آشور برده‌اند و از آن‌ها استفاده کرده‌اند.

طوایف لولو در اراضی شمال دیاله تا اطراف دریاچه ارومیه زندگی می‌کرده‌اند و سپس به تدریج به مناطق مختلف آذربایجان و کردستان پراکنده شده‌اند. واژهٔ لولو در زبان هوریانی به معنی بیگانه و دشمن است، ولی در کردی فعلی به معنی ترسناک است، برای نخستین بار در قرن بیست و سوم قبل از میلاد نارامسین در سنگ‌نوشته‌اش ضمن شرح پیروزی خود از آنان نام برده است.

لولویی‌ها در نیمهٔ هزارهٔ سوم قبل از میلاد دارای دولتی بسیار قوی بودند و جامعه‌ای طبقاتی داشتند که در نوشتهٔ مزبور سخنی از دولتی در میان است که



آن را هوریان به کمک نیروهای مسلح قبایل لولو پدید آوردند، پس از آن لولویی‌ها ضعیف شدند. از اسناد و سنگ‌نوشته‌های آشوری چنین برمی‌آید که برخی از زنان لولویی را اسیر کرده‌اند و این نمودار اوضاع و احوال وحشتناک زنان اسیر و زنان باردار و کودکان نمودار است و چون این زنان اسیر در هنگام لشکرکشی به اربیل یا اوریلوم گرفته شده بودند، معلوم می‌شود که این ناحیه جزو سرزمین لولویی‌ها و زنان مزبور هم از طایفه لولو بوده‌اند. در قصه خدای طاعون که لوح آن کشف شده است، نام ولایات ذیل که وابسته به لولو بوم بوده ذکر شده است: سوواشتو، تاندیم، الامو، کاشو، سوتو، لولو، بو، و در لوح دیگری نام دو کوه در ولایت لولو مذکور است یکی: کوه کیوشبورا و دیگری: سیکورابی.

## کاسی

کاسی ها که در دامنه های سرزمین زاگروس زندگی می کردند، بعد از گوتی ها و لرلویی ها مهم ترین ساکنان کوهستان زاگروس بودند. کاسی ها مقدمات تصرف بین النهرین را از سده بیستم قبل از میلاد فراهم ساختند و پس از آن به سال ۱۷۴۶ ق از میلادگان پیش پادشاه مقتدر کاسی دولت بابل را منقرض کرد و حکومتی را بنیان نهاد که بیش از پانصد سال بر بین النهرین پادشاهی کرد.

پس از مستقر شدن کاسی ها در بابل، ایلامیان که قبلاً قصد تصرف بابل را داشتند از این کار صرف نظر کردند و با کاسی ها دوست شدند، ولی خطر بزرگی که بابل را تهدید می کرد قدرت روزافزون آشوری ها بود، اما این خطر به وسیله کاسی ها که روز به روز قدرت بیش تری به دست می آوردند رفع شد. کاسی ها بنا به روایتی در آغاز در کرمانشاه سکونت کرده اند و سپس مناطق آذربایجان و شهر زور را به تصرف خود درآورده اند. از سنگ نوشته ها و اسناد بابلی و آشوری چنین استنباط می شود که تمام اهالی زاگروس ساکنین اصلی بوده اند و سپس مناطق دیگر را به تدریج تسخیر کرده اند. بیش ترشان مشغول فلاح و زراعت بوده اند و صنعتگران خوبی هم داشته اند.

کاسی ها هنگامی که بابل را تصرف کردند حکومتی نیرومند در سومر و اکد برقرار کردند که به آن ها دولت کاردونیاش می گفتند. حکومتشان قریب شش قرن دوام یافت. هیچ دولتی مانند آن ها نتوانسته است در بابل با اقتدار حکومت کند.

کاسی‌ها در بابل خیلی نفوذ داشتند. در حدود بیست و چهار قرن قبل از میلاد نام مکانی را در شمال ایلام می‌بینیم که آن را کاسن می‌گفته‌اند و عده‌ای از مورخین نوشته‌اند که کاسی در اصل لرستانی بوده‌اند و در آن‌جا زندگی کرده‌اند. بعداً مناطق شهر زور و آذربایجان و کردستان را تصرف کرده و بابل را هم تسخیر کرده‌اند.

دانشمندان، زبان کاسی را هندواروپایی نوشته‌اند، یعنی همان زبانی که گوتی‌ها و لولوها و مادها با آن صحبت می‌کرده‌اند، چنان که یکی از دبیران بابلی فهرستی از لغات کاسی را جمع‌آوری کرده و معنی آن‌ها را به زبان اکدی و پهلوی نوشته است. اکثر این الفاظ معلوم می‌دارد که جزو زبان‌های آریایی و ایرانی است. فهرست دیگری هم در دسترس است که معنی اعلام پادشاهان کاسی را که در ترکیب اسماء سلاطین آمده از آن معلوم توان کرد که برخی از اسامی مأخوذ از خدایان بابلی است.

کاسی‌ها اسب را مظهر خدا دانسته‌اند، در حالی که این اعتقاد در میان بابلی‌ها نبوده و فقط آریایی‌ها چنین اعتقادی داشته‌اند. از نام خدایان کاسی پیدا است که روابط خاصی میان آن‌ها و نژاد آریایی وجود داشته است، سوریاش خدای کاسی مسلماً با سوریای هند یکی است و خدای آفتاب همان است که در آوستایی هورگویند. ماروتاش همان ماروت هندی است.

از آثار نفوذ هندواروپایی در طایفه کاسی یکی لفظ بوگاش است یعنی بَغاش که به معنی خدا است و بغ در زبان آوستایی بغه است، چنان که این واژه در لفظ بغداد و بغپور و غیره باقی مانده. همچنین در اسامی پادشاهان کاسی ریشه‌های ایرانی می‌یابیم مانند: آرتانمه، شوترنه، توشرتنه. حدود قلمرو کاسی بنابه کتیبه‌ای عبارت است از: ولایت گوتی و پادان و آلمان یا حلوان. کاسی‌ها به حکام خود یانزو می‌گفتند. چنان که از الواح بابلی برمی‌آید کاسی‌ها کشاورز و دروگر و صاحب مسافرخانه بوده‌اند. از عهد تسلط کاسی‌ها بر بابل که ۵۷۷ سال دوام داشته سنگ‌نوشته‌ای در دست نداریم.

طوایف کاسی پس از بین رفتن حکومتشان به منطقه زاگروس یعنی لرستان امروزی کوچیدند و سناخریب در قرن هفتم قبل از میلاد به سرزمینشان لشکر کشید و با آن‌ها جنگید، اما آنان در برابر او ایستادند و شکستش دادند. در دوره هخامنشی طوایف کاسی همه ساله در راه بابل به اکباتان آمد و شد می‌کردند و مواجب معینی از دولت ایران می‌گرفتند. اسکندر مقدونی با آن‌ها هم جنگید و سردار رومی آنتیفونوس هم از طوایف کاسی نام برده و گویا در درند پل تنگ با آنان زد و خورد نموده. روی هم رفته این طایفه تا اوایل میلاد در لرستان می‌زیسته‌اند و اجداد لرها محسوب می‌شوند. قسمت جنوبی محل سکونت طوایف کاسی در زیر نفوذ ایلامی‌ها بود.

## مانایی

مانایی ها، یکی از طوایف زاگروس اند که در ناحیه شهرزور و در جنوب دریاچه ارومیه زندگی می کردند و در قرن هشتم قبل از میلاد دولت نیرومندی در مغرب ایران تشکیل دادند و اینان باگوتی ها، لولویی ها، نایری ها و سوباری ها قرابت داشتند. برای نخستین بار در قرن نهم قبل از میلاد نام آنان در سالنامه های آشوری آمده است. پایتخت آنان شهرایزیوتو در پنجاه کیلومتری شهر سقز است.

دولت مانا پس از این که نیرو گرفت، چندین بار با دولت آشور جنگید و هرگز مغلوب نشد این کشور گاهی مستقل و گاهی زیر سلطه اورارتو بود، اما برخی از ایالاتش که در ناحیه شرقی دریاچه ارومیه قرار داشت مانند: ساگارتی و زیکورتو و آندیا در تحت اطاعت دولت مانایی بود.

آشوری ها همواره به سرزمین مانا تاخته اند و مانایی ها در یکی از جنگ ها بخشی از سرزمین آشور را تصرف کردند. دولت آشور کوشید آن چه را که در جنگ از دست داده است باز پس بگیرد و چون لشکریان آشور به سال ۶۶۰ ق. م از سلسله جبال زاگروس گذشتند، مانایی ها سعی کردند که در هنگام استراحت به آنان یورش برده و نابودشان کنند، اما پیروز نشدند و ناچار شدند عقب نشینی کنند. در این هنگام آشوریان هشت دژ مانا را به تصرف خود درآوردند و بسی از نواحی و شهرها را ویران کردند. بسیاری از سربازان را هم

به اسارت گرفتند. پس از مدتی مانایی‌ها به تجهیز سپاه پرداختند، به آشور حمله کردند و مناطقی را که از دست داده بودند بازپس گرفتند.

در سنگ‌نوشته‌های آشوری آمده است که مانایی‌ها به سال ۵۶۶ ق. م به ریاست اهشری علیه دولت آشور قیام کردند و باعث گرفتاری آشور بانیپال شدند. وی سپاهی برای قلع و قمع آنان فرستاد و پیش از آن‌که سپاه آشور به آن‌جا برسد، اهشری شهر ایزرتو را تخلیه کرد و به شهر اترانه پناه برد. و در این دم مردم که از اهشری ناراضی بودند به او حمله بردند و او را کشتند و پسرش الی را جانشین او کردند. بدین گونه آنان زیر پرچم آشوری‌ها رفتند.

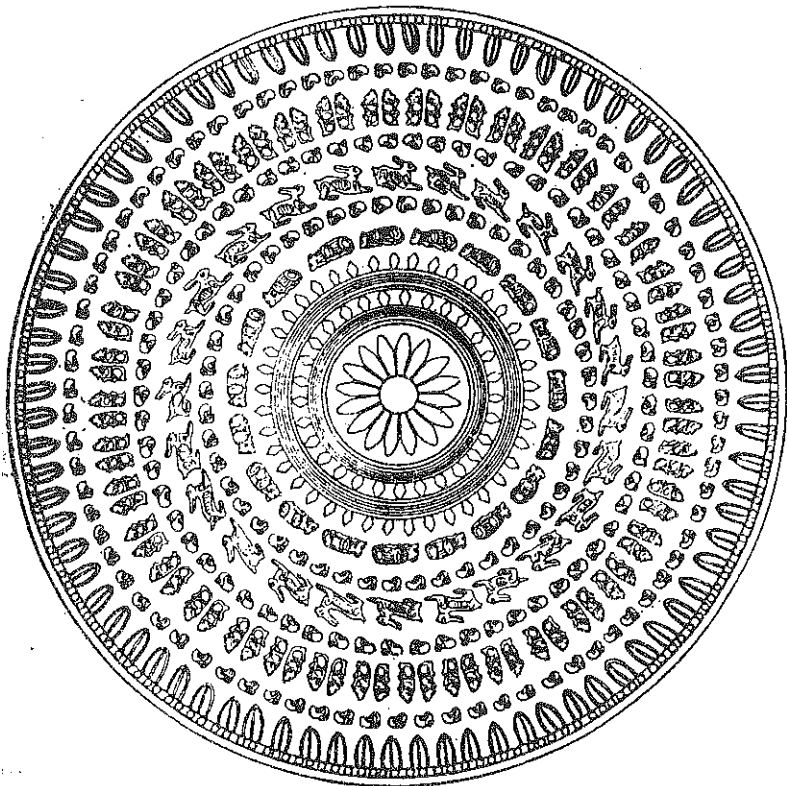
بنابه سنگ‌نوشته‌های آشوری یکی از سران مانایی پسری داشت به نام دیاکو که نزد دولت هالديا گروگان بود و در این دم سپاه هالدي وارد سرزمین مانایی شد و دیاکورا وسیله قرارداد و بیست و دو دژ محکم را تصرف کرد. سارگن که این را دید به سرعت پیش آمد و دیاکورا با خانواده‌اش اسیر کرد و او را به حمص تبعید نمود. پس از آن مدتی در سرزمین مانایی آرامش برقرار شد.

مانایی‌ها بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری و پرورش گوسفند، گاو، اسب و شترهای دوکوهانه سرگرم بودند. آنان دارای اراضی وسیعی بودند، چنان‌که هنگام لشکرکشی سارگون دوم (۷۲۲-۷۰۵ ق. م) به اورارتو اهالی مانا آرد و شراب سربازان آشور را تأمین می‌کردند و مانایی‌ها در هنرهای دستی استاد بودند، چنان‌که گنجینه‌ای که اخیراً در زیویه کشف شده از چیره‌دستی هنرمندان آن طایفه در کنده‌کاری حکایت می‌کند.

مانایی‌ها دارای شورای شیوخ بودند و هیچ‌گاه به تنهایی تصمیم نمی‌گرفتند و کشور را با نظر آنان اداره می‌کردند. بزرگانی که در این شورا عضویت داشتند عبارت بودند از پیشوایان و سران محلی. عنوان فرمانروایان مانا در منابع آشوری شاکنو ذکر شده است که هر یک در رأس ایالتی قرار داشتند.

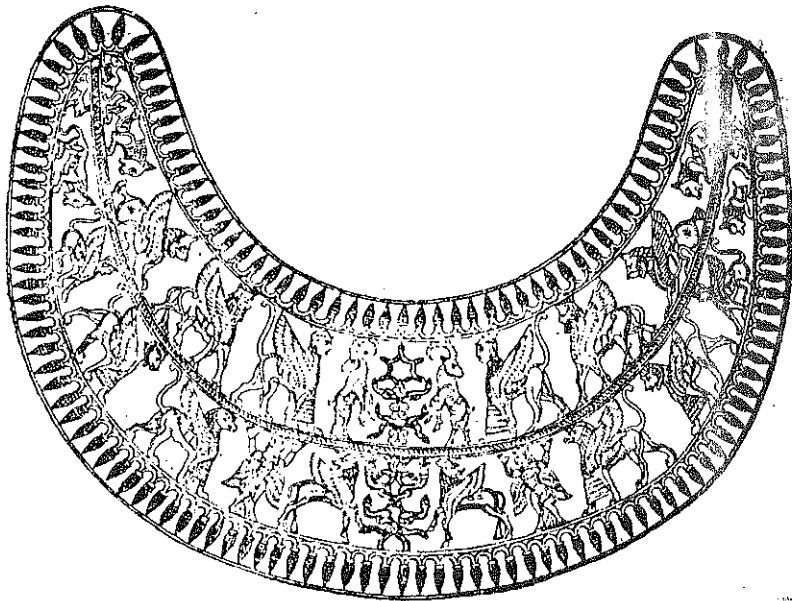
قدرت بیش از حد مانایی‌ها باعث اعمال فشارهای سنگینی بر دیگر اقوام بومی از سوی آنان می‌شد و دامنه نفوذ آنان در اطراف دشت‌های حاصل‌خیز سواحل جنوب شرقی دریاچه ارومیه متمرکز بوده و به احتمال قوی از جهت شمال و شرق دریاچه ارومیه تا مراغه و از جهت جنوبی تا بوکان و مهاباد و احتمالاً تا سقز هم ادامه داشته است.

فرمانروایان و پادشاهان مانایی که از سال ۷۱۹ تا ۷۰۵ ق.م حکومت کرده‌اند عبارتند از سه نفر به نام‌های: ایرانزو (۷۱۹-۷۱۶ ق.م)، آزا



بشقابی نقره، زیویه (ماننا). قرن هشتم، ق. م.

(۷۱۶-۷۱۳ ق. م، اولوسونو (۷۱۳-۷۰۵ ق. م). در سنگ‌نوشته‌های آشوری از چند فرمانروای دیگر مانا ذکر می‌شود که از جمله: آرتاساری، باگدائی، اونیش دیش، متائی، زیکرتو، که همگی در سرزمین مانا به حکومت رسیده‌اند.



سینه‌بند طلا از زیویه. هنر مانثائی - مادی. قرن هشتم ق. م.



## نایری

نایری که یکی از طوایف زاگروس است بسی تترس و مبارز بوده‌اند و بارها با آشوری‌ها جنگیده‌اند. توکولتی نینورتا (۱۲۵۵-۱۲۱۸ ق. م) که بر آشور فرمان می‌راند در یکی از سنگ‌نوشته‌های خود از آنان یاد کرده، او می‌نویسد: نایری‌ها در جنوب دریاچه وان به سر می‌برده‌اند و از آشور اطاعت می‌کردند. در زمان تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ ق. م) آشوری‌ها در سنگ‌نوشته‌های خود دریاچه وان را دریاچه نایری خوانده‌اند.

تیگلات پیلسر در دشت ملازگرد با بیست و سه سردار نایری جنگید و پس از آن در کنار رودخانه دجله به آنان شیبخون زد و آنان را شکست داد. این جنگ را به درازا کشاند و در سال ۹۱۰ ق. م لشکر آشوری برای گشودن سرزمین کوتموخ که در میان دجله و کوه آرارات بوده با نایری‌ها جنگید و سرزمینشان را به تصرف خود درآورد.

توکولتی نینیب دوم (۸۹۰-۸۸۴ ق. م) به سرزمین نایری لشکر کشید و با آنان زد و خورد نمود و در سال ۷۴۳ ق. م نایری‌ها به تجهیز سپاه پرداختند. از شمال خاوری به سرزمین آشور حمله کردند. تیگلات پیلسر چهارم (۷۴۵-۷۲۷ ق. م) با سختی نایری‌ها را از سرزمین خود راند و سنجریب (۷۰۵-۶۷۲ ق. م) هم به سال ۶۹۹ ق. م با نایری‌ها در کوه آرارات جنگید و گزارش این جنگ را در یکی از سنگ‌نوشته‌هایش نوشته است. سرزمین

نایری طبق الواح بابلی و آشوری شامل سرزمین‌های: آمد، خربوت، دیرسم، بدلیس، اخلاط و توروس بوده، سپس آنان را کردوئن نامیده‌اند.

میجرسون می‌گوید: چنان‌که به دوران سده‌های دوازده پانزده و قبل از میلاد بنگریم آشکار می‌شود که در کردستان نایری‌ها همان پیشینیان مادها بوده‌اند که شجاعت و عظمت این قوم تمام منطقه را دربر گرفته است. همین نایری‌ها بعداً به نام کرد معروف شدند، چنان‌که گویند طایفه ماد پس از سقوط دولتشان به این منطقه آمدند و در آن‌جا به زندگی ادامه دادند.

نایری‌ها دژهای محکمی ساختند تا آشوری‌ها نتوانند در آن‌ها نفوذ کنند و سپس قوایی از طوایف زاگروس جمع‌آوری کردند و به تجهیز سپاه پرداختند تا به دولت قاهره توفیق یافتند و به سرزمین‌های آشور و بابل حمله کردند. بسی از نقاط حساس را تصرف و استقلال آشور را تهدید کردند. آنان از اسب و ارابه‌های جنگی استفاده می‌کردند. طوایف نایری بارها آشور را تهدید کرده‌اند. آشوری‌ها در مقابل نایری‌ها فقط از خود دفاع می‌کردند، سرانجام به سال ۷۴۳ ق. م آنان به سرزمین آشور یورش بردند. تیگلات پیلسر چهارم پس از جمع‌آوری قوا فقط توانست سرزمین خود را از حمله سخت آنان محفوظ دارد و سپس آنان را تا کوه جودی دنبال کرد. سنحریب هم در کوه جودی با آنان جنگید، اما تلفات زیادی داد.

پادشاهان آشوری می‌خواستند سرزمین نایری را تصرف کنند، اما در برابر آنان نمی‌توانستند کاری انجام دهند و با حمله برق‌آسای آنان روبرو می‌شدند، پس از مدتی توانستند دولتی نیرومند تشکیل دهند و آن دولت سپس به نام کردوئن معروف شد.

مینورسکی می‌گوید: نایری‌ها که در روزگار گذشته کشور بزرگی داشتند، همواره با شجاعت با آشوری‌ها می‌جنگیدند و ترس و رعب و وحشت به دل دشمنان خود می‌انداختند. آنان در آغاز در سرزمین‌های بدلیس و آمد و بوتان

می‌زیستند و سپس بسیاری از سرزمین‌های دیگر زاگروس را تصرف کردند و به سرزمین خود توسعه دادند.

نایری‌ها بارها با آشوری‌ها جنگیده‌اند، برای همین است که مکرر نام نایری‌ها در سنگ‌نوشته‌های آشوری آمده است، اما نایری‌ها دارای خط و زبانی نبوده‌اند و اگر هم بوده، اثری از آن در دسترس ما نیست، به همین علت سنگ‌نوشته‌ای از خود بجا نگذاشته‌اند و فقط در سنگ‌نوشته‌های آشوری از آنان اسم برده شده است.

نایری‌ها به آبادانی و عمران بسی علاقه داشته‌اند و در شهرها و روستاها ساختمان‌های زیادی ساخته‌اند که برخی از آن‌ها در شهرهای اخلاط و بدلیس و آمد و شمدینان هنوز باقی است و به ساختن پل هم علاقه زیادی داشته‌اند که آثار برخی از آن‌ها در برخی از روستاهای کردستان باقی مانده است.

## سوباری

سوباری که یکی از طوایف زاگروس است، در یکی از سنگ‌نوشته‌های لوگان آنی موندو که در سدهٔ سی‌ام قبل از میلاد حکومت می‌کرده؛ برای اولین بار نام سوباری به شکل سوییر نوشته شده است. در سنگ‌نوشته‌های نارمسین هم یادی از آنان شده و آنان را به شکل سوباریتم ذکر نموده که شامل سرزمینی پهن‌آور و وسیعی بوده از شمال غربی ایلام تا کوه‌های آمانوس. در سنگ‌نوشته‌های آشوری هم به شکل سوبار و آمده است.

سوباری‌ها با آشوری‌ها چندین بار جنگیده‌اند. در اواخر حکومت آشوری هم نامی از سوباری‌ها برده شده. این طایفه چنان که از الواح آشوری برمی‌آید در کنار فرات در منطقهٔ خاپور و بخشی از شهر زور ساکن بوده‌اند. در هزارهٔ اول قبل از میلاد دارای دولتی قوی بوده و آشوری‌ها را به رعب و وحشت انداخته‌اند.

سوباری‌ها طوایف خود را در مقابل آشوری‌ها مجهز و سپس به سرزمین آشور حمله کردند، اما نتوانستند کاری پیش برند و پس از مدتی شهرهای آرانچا و شهرزور و برخی از نواحی زاگروس را تصرف کردند. در مدتی کم قدرتی به هم رسانیدند و آن‌گاه نواحی اربیل و ایشا و سرزمین کرده را گرفته و تابع دولت خود کردند.

بنابه سنگ‌نوشته‌های آشوری، سوباری‌ها قدرتی عظیم داشته‌اند و این

طایفه بارها با آشوری‌ها جنگیده و پیروزی کسب کرده‌اند. تیگلات پیلسر هنگامی که به حوالی دریاچه وان لشکر کشیده یکی از شهرهای سوباری که شریش نام داشته را محاصره نموده، ولی پیش از این که به تصرف آن دست یابد، سوباری‌ها با کمک طوایف دیگر زاگروس وی را مجبور به عقب‌نشینی کرده‌اند.

حامورابی (۱۹۵۵-۱۹۱۳ ق. م) پادشاه مقتدر آشور با سوباری‌ها به جنگ و ستیز پرداخت، اما آنان او را شکست سختی دادند و او ناچار مجدداً به سوباری‌ها حمله کرد. این بار هم تلفات زیادی داد و سوباری‌ها قدرت بیش‌تری گرفتند و بسیاری از سرزمین‌های آشور را تصرف کردند.

امین زکی بیگ، مورخ شهیر کرد؛ در مورد سوباری‌ها می‌گوید: سوباری‌ها در آغاز در زیر سلطه گوتی‌ها و لولو بودند، اما پس از چندی قدرت پیدا کردند و با آشوری‌ها به جنگ و ستیز پرداختند و مغلوبشان کردند. در الواح آشوری آمده است که سوباری‌ها بسی دلیر و شجاع بوده‌اند و در زمان تیگلات پیلسر آنان بسی از شهرهای بین‌النهرین و شهرزور را تصرف کرده و قدرتی به هم رسانیده‌اند.

پروفسور سپایزر می‌گوید: سوباری‌ها یکی از طوایف زاگروس‌اند و آنان چندین بار با آشوری‌ها جنگیده‌اند و آثار و احفاد سوباری‌ها اکنون در برخی از مناطق کردستان وجود دارد. میتانی‌ها که روی کار آمدند شاخه‌ای از سوباری‌ها بودند که در ساحل دجله و فرات در ناحیه خابور زندگی می‌کردند. در اواخر هزاره قبل از میلاد دولتی مقتدر داشتند و زبانشان همان زبانی است که امروز کردهای بهدینان (کرمانجی شمالی) با آن صحبت می‌کنند.

سوباری‌ها بارها به آشور و بابل نشان دادند که همسایگان خطرناکی هستند و چندین بار به آنان حمله کردند و بسی از سربازانشان را کشتند و بسی از نواحی را تصرف کردند. قصدشان این بود که کشور آشور را تصرف کنند،

برای این کار بسی از طوایف زاگروس را با خود متحد کردند، ولی سرانجام کاری از پیش نبردند.

سویاری‌ها فرمانروایان و پادشاهانی از خود داشته‌اند، اما چون گویا خط و نوشته‌ای نداشته‌اند، سنگ‌نوشته‌ای از آنان به جای نمانده و چون دشمن آشوری‌ها بوده‌اند در سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری نامی از آن‌ها برده نشده و مورخین یونانی هم در این باره سکوت کرده‌اند و چیزی ننوشته‌اند. به امید روزی که کاوش‌هایی در کردستان انجام شود تا آثار این طایفه از دل خاک بیرون آید و همه چیز در باره آنان روشن گردد.

سرگینگ یکی از خاورشناسان بر این عقیده است که سویاری‌ها دارای همه چیز بوده‌اند، اما چون شجاع و ترس بوده‌اند، امکان دارد آثار آنان را دشمنان نابود کرده باشند، زیرا آنان در اواسط هزاره اول قبل از میلاد دولت مقتدری داشته‌اند و امکان دارد خط و زبان هم داشته‌اند و کتیبه‌ها و الواحی هم نوشته‌اند و عده‌ای از حسادت آن‌ها را از بین برده باشند. این بستگی به زمان دارد که آثار آنان کشف گردد.

## میتانی

میتانی که یکی از طوایف زاگروس است، در حوالی سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد به تأسیس دولتی عظیم که از دریای مدیترانه تا کوه‌های غربی آذربایجان و زاگروس امتداد داشت، توفیق یافتند. آنان در سال ۱۲۰۰ قبل از میلاد به شمال بین‌النهرین آمده و در آن‌جا به تشکیل دولتی پرداختند. پایتخت آنان شهر واشوگانی واقع در محل رأس عین در خابور بود. پس از آن مرکز مهم آنان به شهر آرانجا - کرکوک - فعلی انتقال یافت.

در سال ۱۵۸۰ قبل از میلاد، فرعون مصر که نامش تهو تیمس بود، در سفر آسیایی خود با این حکومت برخورد پیدا کرد و بر اثر اختلافات مرزی با آنان جنگید و شکستشان داد. پس از ایجاد روابطی که ناشی از این جنگ بود، عاقبت به سال ۱۵۲۲ قبل از میلاد رسماً جزوی از توابع امپراتوری مصر شد. در سده چهاردهم قبل از میلاد با هیتیت‌ها متحد شدند و دست به فتوحاتی زدند، تا سرانجام در اواخر قرن سیزدهم قبل از میلاد، سپاه مصر را در سرزمین آموری شکست دادند و کوشان ریش آنانیم فرمانروای میتانی، سرزمین‌های علیای سوریه را تصرف کرد و قوم یهود را به مدت هشت سال زیر نفوذ خود درآورد. در این دوره قسمت اعظم سرزمین زاگروس و سرزمین آشور در اختیار میتانی‌ها بود. پس از آن این حکومت رو به ضعف نهاد و نواحی غرب فرات را هیتیت‌ها و شمال سوریه را فراعنه مصر و سرزمین‌های شرقی را هم تیگلات پیلسر اول تصرف کرد.

دولت میتانی که در قسمت بالای دجله و فرات تأسیس شد، نام پادشاهان و فرمانروایانش هندی و ایرانی است، مانند: اندرا، وارونه، میترا، ونیز خدایشان ناساتیا بوده و جنگجویان میتانی را ماریا می‌خواندند که در زبان سانسکریت به معنی پهلوان است. اعدادی که میتانی‌ها به کار می‌بردند آریایی هندواروپایی و سانسکریتی است.

هنگامی که فراعنه مصر پی در پی به شمال سوریه می‌تاختند، تنها دولتی که در برابر آن‌ها مقاومت می‌کردند دولت میتانی بود. پس از مدتی این‌ها با هم دوست شدند و پادشاه میتانی دختر خود آرتامه را به توتمس چهارم، فرعون مصر داد. نظام میتانی بر همسایگانش ترجیح داشت زیرا آنان از اسب استفاده می‌کردند و پادشاه میتانی را ماریانو می‌خواندند. او گروهی مساعد و معاون داشت که کار جمع سپاه و مشق افراد با آن‌ها بود.

از میتانی‌ها آثاری در نوز و در محل یلقان تپه در پنج کیلومتری کرکوک پیدا شده که از لحاظ تاریخی بسیار بااهمیت است. هر روزی میتانی‌ها را جزو طوایف زاگروس و هندواروپایی دانسته که نام میتانو داشتند. وی بر این عقیده است که شکل اصلی نام این قوم در سنگ‌نوشته‌ها اوم نام ماندا بوده که به معنی مردم خانه به دوش است. کلمه مداومدایا که به معنی قوم ماد است نیز مشتق از این نام است که به معنی قوم خانه به دوش و بیابان گرد می‌باشد.

نام میتانی در تورات به زبان عبری میدیان آمده که در قرآن مدین شده است و پادشاهان میتانی نام‌های آریایی هندوایرانی داشتند. نام خدایان این قوم در سنگ‌نوشته‌ای که از قرن پانزدهم قبل از میلاد در بغازکوی پیدا شده آریایی هندوایرانی است. نام آن خدایان در آن لوح به زبان میتانی چنین آمده است: میتراش شیل، آرونش شیل، ایندرا و چون میتانی‌ها قومی سواره‌کار بودند در این معاهده موضوع تکثیر نسل اسب مطرح شده است.

میتانی‌ها در نزد مصریان به نام نهارین معروف بودند. مشهورترین پادشاهانی میتانی توشراتا نام داشت که نوشته‌هایی از او خطاب به آمن



هوتپ سوم و آمن هوتپ چهارم پادشاهان مصر در تل‌العمارنه به دست آمده است. این نوشته‌ها به خط و زبان اکدی است. این زبان در آن دوره زبان رسمی میتانی‌ها بوده است. سرانجام دولت میتانی به دست پادشاه آشوری اداد نیراری (۱۳۰۴-۱۳۷۳ ق. م) و جانشین او شلمانصر اول منقرض شد و ضمیمه کشور آشور گردید.

فرمانروایان میتانی عبارتند از سه نفر به نام‌های: آرتاتمه (۱۴۲۰-۱۳۸۸ ق. م)، توشراتا (۱۳۸۸-۱۳۷۱ ق. م)، توشراتای دوم (۱۳۷۱-۱۳۰۴ ق. م) و بنابه الواح اکدی؛ حکومت در کشور میتانی موروثی بوده و رژیم ملوک‌الطوایفی رواج داشته است.

## اورارتو

اورارتو که یکی از طوایف زاگروس است، از سده نهم تا هفتم قبل از میلاد در آذربایجان و شهرزور و ارمنستان کنونی و قسمتی از آناتولی شرقی حکومت می کردند و قلمرو دولتشان از مشرق به مغرب حوضه رود کوراوارس تا ملتقای دو شعبه از رود فرات و از شمال به جنوب سرزمین های بین دریاچه گنجه و ارومیه بود و نیز دریاچه وان در میان کشور اورارتو قرار داشت. مردم اورارتو قومی آبادگر و سازنده بودند. در احداث قنوت و حفر نهرها و کشاورزی و تبدیل زمین های بایر به دایر سخت چیره دست بودند.

اورارتو با آشوریان در جنگ و ستیز بودند. آرگیشتی پادشاه اورارتو به سال ۷۷۵ قبل از میلاد شهر بوشتو و در سال ۷۷۱ قبل از میلاد نواحی چندی را در مشرق دریاچه ارومیه و در سال ۷۶۷ قبل از میلاد شمیری خادیری را که از شهرهای دولت مانا بود تسخیر کرد. در سال ۷۴۴ قبل از میلاد ساردوری دوم پادشاه اورارتو پس از تصرف دژ داربو در کرانه دریاچه ارومیه آن سرزمین را ضمیمه خاک خود کرد.

اورارتوها سپاهی از طوایف زاگروس آماده کردند و در سال ۷۱۳ قبل از میلاد به دولت آشور حمله کردند. سارگون دوم پادشاه آشور در مقابل آنان ایستاد و شکست سختی به رؤسای اول پادشاه اورارتو در آذربایجان داد.

اورارتوها ناچار با مادها و مانایی‌ها متحد شدند و به آشور یورش بردند. این بار شکست سختی به آشوری‌ها دادند و اسیر زیادی هم از آنان گرفتند. دوران حکومت اداد نیراری با آغاز تهاجم مینوآ پادشاه اورارتو به جنوب شرقی مصادف بود و به احتمال قوی سمیرامیدو اداد نیراری با پادشاه مزبور دو بار در سرزمین مانا به سال ۸۰۷ قبل از میلاد و یک بار در دره علیای فرات به سال ۷۸۶ قبل از میلاد جنگیدند و سلمنصر چهارم جانشین اداد نیراری سوم هم از سال ۷۸۱ تا ۷۷۸ قبل از میلاد با اورارتوها در جنگ و ستیز بود که کامیاب نشد.

اورارتوها برای آشور خطر بزرگی بودند، حتی در پایان قرن نهم قبل از میلاد اورارتویی‌ها موسایر را در بخش علیای زاب بزرگ اشغال کردند و خاک آشور را مورد تهدید قرار دادند. در آغاز قرن هشتم قبل از میلاد وارد قسمت علیای فرات شدند و لشکرکشی‌های مینوآ به مانا در پایان قرن نهم قبل از میلاد صورت گرفت. تعداد این لشکرکشی‌ها کم‌تر از دو بار نبود. پادشاه اورارتو قلعه‌ای در خاک مانا احداث کرد. این قلعه در تاش تپه نزدیک میاندوآب قرار دارد و لوحی از وی در آن جا باقی است.

اورارتویی‌ها سرزمین مانا را تصرف کردند و ساردوری دوم قوایی جمع کرد و به بابل حمله کرد. بسیاری از سرزمین‌های بابل را گرفت. تیگلات پیلسر سوم به سال ۷۴۳ قبل از میلاد وارد اورارتو شد، ولی لشکریان اورارتو او را شکست سختی دادند و تیگلات پیلسر ناچار عقب‌نشینی کرد، اما تیگلات مجدداً به سرزمین اورارتو حمله و این بار آنان را قلع و قمع کرد.

بزرگ‌ترین خدای اورارتو خالدی نام داشته که در سنگ‌نوشته‌های اورارتویی به آن اشاره شده است. فرمانروایان اورارتو همه جا از او یاری و کمک خواسته‌اند و نیز به خدایان دیگری هم عقیده داشته‌اند، چنان که آرگیشتی دوم پسر روسا (۶۸۰-۷۱۳ ق. م) در یکی از سنگ‌نوشته‌هایش که در رازلیق به یادگار مانده گوید: هر کس نام مرا در این لوح محو کند، یا به این

سنگ نوشته خسارتی وارد بیاورد، امیدوارم خدایان: خالدی، ته‌ای شهبه‌با، شیوای نی، او را از زیر خورشید براندازند.

فرمانروایان اورارتو که از سال ۸۸۰ ق. م تا ۵۸۵ ق. م به مدت دویست و نود و پنج سال در سرزمین اورارتو فرمانروایی کرده‌اند، عبارتند از: آرمه (۸۸۰-۸۴۴ ق. م)، شردوری نخست (۸۴۴-۸۲۸ ق. م) ایشپوای نی (۸۲۸-۷۸۵ ق. م)، آرگیشتی نخست (۷۸۵-۷۵۳ ق. م)، شردوری دوم (۷۵۳-۷۳۵ ق. م) روسای اول (۷۳۵-۷۱۳ ق. م)، آرگیشتی دوم (۷۱۳-۶۸۰ ق. م) روسای دوم (۶۸۰-۶۴۶ ق. م) شردوری سوم (۶۴۶-۶۱۰ ق. م)، روسای سوم (۶۱۰-۵۸۵ ق. م).

پس از غلبهٔ مادها بر آشور در سال ۶۱۲ قبل از میلاد، به تدریج مادها از عرصهٔ تاریخ محو شدند و اورارتوها با مادها ممزوج و مخلوط گردیدند. سرزمین اورارتو هم جزء استان‌های ماد درآمد ارمنی‌ها که از آسیای صغیر به آن ناحیه مهاجرت کرده بودند، به جای اورارتوها نشسته و با آنان درآمیختند. از آن تاریخ به بعد سرزمین اورارتو به نام ارمنستان خوانده شده، در حالی که ارمنی‌ها هیچ‌گونه قربتی با اورارتوها نداشتند.

تاکنون گرچه راجع به آثار اورارتو کاوش و تحقیقات منظمی نشده، اما سنگ‌نوشته‌هایی از این طایفه در آذربایجان به دست آمده که عبارتند از: سنگ‌نوشتهٔ اورارتویی در سقین دل از محال ازومدل، در پنج کیلومتری شرقی قصبهٔ ورزقان از توابع اهر، سنگ‌نوشتهٔ دیگری در ده بسطام از دهستان چاپاربخش قره ضیاءالدین از توابع شهر خوی، سنگ‌نوشتهٔ دیگری در رازلیق یکی از دهستان‌های ششگانهٔ بخش سراب، سنگ‌نوشتهٔ دیگری در نشتیبان در دامنه‌های کوه سبلان.

سنگ‌نوشتهٔ دیگری در محلی به نام کیله‌شین در جنوبی غربی اشنویه در جادهٔ رواندز؛ یک سنگ یادگار به ارتفاع یک متر و هفتاد سانتیمتر دیده می‌شود که نوشته‌ای به دو زبان آشوری و اورارتویی روی آن کنده شده و

متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد است. در طرف راست این سنگ یک متن اورارتویی روی آن کنده شده و متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد است. در طرف راست این سنگ یک متن اورارتویی به فرمان ایشپواینی (۸۲۸-۸۱۰ ق. م) نوشته شده که در طرف چپ آن همان متن به زبان آشوری است. این پادشاه برادرش منوارا در سلطنت با خود شریک کرد و نام هر دوی آنان در آن سنگ نوشته مسطور و نوشته شده است. خدای خالدی که رب النوع خاص اورارتو بود، هر بار به یاری آن دو آمده و دشمنان را مغلوب آنان ساخته است. این سنگ به وسیله پروفیسور مینورسکی ترجمه شده است.

و اینک ترجمهٔ برخی از این سنگ‌نوشته را در این جا می‌آوریم:

شاه جهان، شاه سرزمین نائیری، سرور بزرگ شهر توشیا شهر و منو را پسر او، نزد خدای خالدی، به شهر موساسپیر، به معبد بلندی که برای خدای خالدی بنا کرده بودند، آمدند، ایشپوئینی کتیبه‌ای بر آن برپا داشت ایشپوئینی پسر ساردور، برای معبد بزرگ، جنگ‌افزارهای نفیس و رمه‌های زیبا آورده، ایشپوئینی، اشیای مفرغی و ظروف مفرغی آورده است، ایشپوئینی رمه‌های بسیار آورده، که تمامی این هدایا را دوباره مجدداً برای این معبد مقرر داشته. ایشپوئینی، تمامی این هدایا را، در برابر دروازهٔ خالدی، به خدای خالدی به خاطر زندگی خود، ارزانی می‌دارد، ایشپوئینی به عنوان کفاره ۱۱۱۲ گاو و ۱۲۰ بز فربه و قوچ و ۱۲۴۹۰ بز فربه برای وقف آورده است.

## ماد

مادها که یکی از طوایف زاگروس است، در کردستان و آذربایجان به سر می بردند. اسناد آشوری در باره آنان به کرات سخن رانده و برای نخستین بار سلمنصر به سال ۸۴۴ قبل از میلاد نواحی کردستان را مورد تاخت و تاز قرار داده و نام ماد را آمادای ذکر کرده است. مادها نیاکان کردها به شمار می روند، چنان که استاد سائیس خاورشناس معروف می گوید: مادها گروهی از کردها هستند. بازیل نیکیتین کردها را نمودار طوایف باستانی زاگروس: گوتی، لولو، کاسی، میتانی، سوباری، نایری، مانایی، اورارتو، ماد و کردوک می داند و می گوید: همه این طوایف در گذشته به زبان مادی صحبت می کردند.

دارمس تتر ایران شناس نامی می گوید: کتاب آوستا، به زبان مادی نوشته شده و مادها نیاکان کردها هستند. ثلثکه هم گوید: اگر سنگ نوشته هایی از شاهان ماد به دست بیاید بی گمان مانند خط و زبان سنگ نوشته های شاهان پارس خواهد بود. گمانی در آن نیست که زبان مادی به زبان پارسی خیلی نزدیک بوده، مانند زبان فارسی و کردی فعلی. استادسون گوید: کردها از نژاد ماداند و زردشت کتاب آوستا را به زبان مادی نوشته است.

هرودوت تشکیل دولت ماد را به دیوکس نسبت داده است که دیوکس همان دیاکو است. وی به سال ۷۰۸ ق. م بر اریکه قدرت نشسته است. کتزیاس مورخ دیگری یونانی صورت دیگر از پادشاهان ماد ذکر کرده و

وعدۀ آنها را دو برابر آن چه هرودوت گفته نوشته است. پایتخت مادها شهر همدان یا اکباتان است که در پارسی باستان هگمتانه یعنی مکان اجتماع خوانده می‌شود.

بنابه قول هرودوت دیوکس پنجاه و سه سال فرمانروایی کرد و سپس سلطنت را به پسرش فرورتیش سپرد که بیست و دو سال پادشاهی کرد. چون حملۀ نابهنگام به دولت آشور کرد از پای درآمد، جانشین او هوخشتره، گرفتار حملۀ سکاها شد و بیست و هشت سال سرزمین ماد معرض تاخت و تاز و چپاول این قوم بود. سرانجام هوخشتره رؤسای سکا را دعوت کرد و آنان را در یک مهمانی سرمست کرد و کشت. پس از آن چهل سال پادشاهی کرد و به سال ۶۱۲ ق. م دولت آشور را منقرض نمود. سپس حکومت را به فرزندش استیاگس سپرد. دولت استیاگس یاژی دهاک هم پس از سی و پنج سال سلطنت به سال ۵۵۰ ق. م به دست کورش هخامنشی منقرض شد.

در بیش‌تر نوشته‌های تاریخی واژه‌کرد و ماد یکی است، یعنی هر دو برای قومی به نام کرد به کار رفته. در تورات و انجیل هم پشت‌سر واژه‌های مادی یامدی نام کردستان در میان پراتنز آمده است. در کتاب کلیسای کهن پارسا و مدی و ایلام را بدین گونه ذکر کرده است: پارتیا (خراسان)، مدی (کردستان)، ایلام (خوزستان). مادها پیرو آیین زرتشت بوده‌اند. برابر پژوهش‌های پژوهندگان و خاورشناسان زرتشت مادی در سرزمین ماد و در زمان هوخشتره ظهور کرده و کیش خود را گسترش داده است. استاد پورداود گوید: مغ در نزد نویسندگان به پیشوای زرتشتی گفته می‌شده و مغان کسانی هستند که به آموزش آیین زرتشت آشنا هستند. مغان یکی از طوایف ماد بوده.

گرچه تاکنون آثاری از مادها به دست نیامده، ولی محققان و پژوهشگران بر این عقیده‌اند که مادها دارای خط و کتابت بوده‌اند و خط پارسی باستان از خط مادی کهن ریشه گرفته است. وجود واژه‌های مادی و شیوۀ خط مادی در پارسی باستان راه یافته است. دیاکونف نویسنده تاریخ ماد می‌نویسد: مسلماً



در هزاره اول قبل از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته است. وی به نقل از هرتسفلد آورده است: فرمانی راجع به هبۀ اموال و دادن تسهیلات از طرف شاه آبدانا به زیان اکدی به نام مردی آشوری در قرن نهم قبل از میلاد صادر شده که معروف و در دست است.

پادشاهان ماد که از سال ۷۰۸ قبل از میلاد تا ۵۵۰ قبل از میلاد به مدت یکصد و پنجاه و هشت سال پادشاهی کرده‌اند، عبارتند از چهار تن به نام‌های: دیااکو (۷۰۸-۶۵۵ ق. م)، فرورتیش (۶۵۵-۶۳۳ ق. م)، هئوخ‌شتر (۶۳۳-۵۸۴ ق. م)، ازی دهاک (۵۸۴-۵۵۰ ق. م).

مادها در پیشه‌وری و هنرنمایی بر مفرغ و آهن هم به درجه عالی رسیده بودند و مصنوعات مفرغی زیویه نمونه‌ای از هنرهای آن دوران است. آنان در سنگ‌تراشی و صنعت سفال‌سازی و پارچه بافی پیشرفت کرده بودند. تزیینات گوناگونی بر ظروف سفالی نقش می‌کردند.

پیش از این که دولت ماد تشکیل شود، مدت چهارصد سال مادها تحت شکنجه و عذاب و حملات مداوم پادشاهان کشورگشا و خونریز آشور بودند و مرتب طوایف ماد را از سرزمین آبا و اجدادیشان به جاهای دیگر می‌کوچاندند. زنان و کودکان را به اسیری می‌گرفتند و آنان را شکنجه و آزار می‌دادند. چون هنوز اتحاد طوایف ماد عملی نشده بود و مادها از خود دارای سپاهی مرتب و منظم نبودند، قوانین و قواعدی که آنها را ملزم به اتحاد و یگانگی در مقابل اقوام دیگر بکند نداشتند، و لذا بیش‌تر شکست می‌خوردند و مجبور می‌شدند که خراج‌گزار آشوری‌ها باشند.

مادها دارای شش طایفه مستقل بودند و شغل و حرفه آنها عموماً دامداری و کشاورزی بود. مخصوصاً در پرورش اسب مهارت زیادی داشتند. به علت حملات و تجاوزاتی که از طرف آشوری‌ها و بابلی‌ها متوجه آنها شد، کم‌کم فنون رزم و نبرد را آموختند. هرگاه احتمال خطر و تجاوزی می‌رفت طوایف ماد باهم متحد می‌شدند. بیش‌تر جوانان و بسیاری از مردان و حتی پیرمردان سلاح برمی‌گرفتند و به جنگ می‌رفتند.



کوچاندن مادی‌ها به عنف. از نقش برجسته آشوری نینوا. قرن هفتم ق. م.

اصولاً پادشاهان آشور بیش از هر کشور و سرزمین دیگر مایل بودند که از سرزمین ماد اسیر بگیرند و آنان را شکنجه کنند، زیرا به سبب روح صلح و دوستی و آشتی طلبی خود که نشانه‌ای از آریایی آنان بود، کم‌تر سر به شورش و طغیان برمی‌داشتند و کارهایی را که به آنان محول می‌شد با نهایت دقت و در کمال سرعت انجام می‌دادند. بار دیگر آشوری‌ها به سال ۷۳۷ قبل از میلاد به سرزمین مادها تاختند و این بار عده زیادی از مادها اسیر شدند و به بیگاری در شهرهای آشور، مشغول ساختمان‌سازی شدند.

این اظهار اطاعت مادها نسبت به آشوری‌ها زیاد طول نکشید و سرانجام مادها قوایی جمع‌آوری کردند و به سرزمین آشور تاختند. در این یورش علاوه بر مادها اقوام کیمری و مانی و سکاها و سپارداها هم شرکت داشتند و کشور آشور را تصرف کردند. آن را منقرض نمودند و به ظلم و ستم آنان خاتمه دادند. این کار سبب شد تا سایر ملل و اقوامی نیز که تحت سلطه آشوری‌ها دست و پا می‌زدند و منتظر نجات بودند از مادها پیروی کنند.

در باره واژه ماد که نام طایفه ماد است؛ گیرشمن بر این عقیده است که ماد به مفاهیم نژادی و قومی به کار نرفته است، بلکه آن را نام اماکنی می‌داند که اقوام ماد در آن سکونت داشته‌اند. دیاکونف پس از آن که صور مختلف کلمه

ماد را در یک جا چون مادای و مدی و میدی و میدیانه و مار و مادای و آمادای و ماده و مار و ماته آورده و سپس در باره اصطلاح اومان ماندا اشاره کرده و می‌گوید: به معنی خانه به دوش است. او کلمه ماد را دگرگون شده همان کلمه می‌داند. بابلی‌ها همه اقوام شمالی را که در ادوار مختلف به بین‌النهرین حمله کرده‌اند، به این نام می‌خواندند. پروفیسور مینورسکی هم بر این عقیده است که ماد نام یکی از طوایف زاگروس است که در دلیری و شجاعت بسی مانند بوده‌اند.

## کردوک

کردوک‌ها که خاورشناسان و مورخین آنها را کردوخ و کاردوخ و کردوک نامیده‌اند، یکی از طوایف زاگروس‌اند. سرزمین آنها در نوشته‌های مورخین کهن به نام گردوئن ذکر شده است. به عقیده دراور صورت‌های گوناگون این نام احتمالاً به سبب اشکال در تکرار و دشوار تلفظ حرف سامی «ق» بوده است. در زبان آرامی این ناحیه بت قردو خوانده شده است و شهر جزیره این عمر را گزار تا قردو نامیده‌اند. برخی از مورخین اسلامی مانند: بلاذری و طبری آنجا را قردای و بقردای ذکر کرده‌اند. یاقوت حمودی، از قول ابن اثیر ناحیه بقردی را قسمتی از جزیره ابن عمر دانسته که شامل دویست روستا بوده است.

گزنفون مورخ و سردار یونانی در میان سال‌های ۴۰۰ و ۴۰۱ قبل از میلاد در هنگام بازگشت ده هزار سرباز یونانی از میان این طایفه گذشته و سرزمین آنان را به نام بٔهتان یا بوتان یاد کرده است. این عده یونانی در لشکرکشی کورش کوچک و حمله او به برادرش اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۲ ق.م) همراه بودند و چون کورش در محل کوناکسار مغلوب و مقتول شد، سه هزار سرباز یونانی هم در این جنگ کشته شدند و مابقی که ده هزار سرباز بود، با یک راه‌پیمایی طولانی از طریق کردستان و دریای سیاه به یونان بازگشتند و در ضمن این بازگشت گذار یونانیان به نواحی کوهستانی و

صعب‌العبور کردستان افتاد و با طایفه کردوک مواجه شدند که بسیاری از یونانیان در نبرد با کردوک‌ها به قتل رسیدند.

نویسنده معروف دکتر قنات کردوف، در مقاله‌یی که تحت عنوان بررسی اطلاعات گزنفون پیرامون کاردوخی‌ها یا کردوک‌ها نوشته است، گوید: سرزمین کردهای فعلی منطقه‌ای است که در زمان خود مسکن و مأوای کاردوخیان بوده است، شباهت زیاد عادات و رسوم ملت کرد و همچنین همسان بودن بیش از اندازه کلمات کاردوخ و کردوک و گردیک و گرد سبب شده است که عده‌ای تصور کنند که کردوک‌ها ایرانی بوده‌اند، این درست است و گزنفون به وسیله مترجمی با آنان گفتگو کرده و قرار بر این شده که جسد کشتگان یونانی بازپس گرفته شود و از راه دیگر به سرزمینشان باز گردند. هر دو موافقت کردند، اما عده‌ای از کاردوخی‌ها راضی نبودند که یونانی‌ها در سرزمینشان بمانند و این بود مجدداً به آنان حمله کردند و عده دیگری را با سنگ و چوب از آنان کشتند. سرانجام یونانی‌ها با زحمت فراوان توانستند مسافت‌هایی را طی کنند و خود را به دریا برسانند.

مینورسکی می‌گوید: گزنفون در بازگشت ده هزار سرباز یونانی کردوک‌ها را دیده و با آن‌ها جنگیده و بسیاری از سربازانش را از دست داده، با وجود این همه تلفات او کردها را ستوده است. در کتاب دایرةالمعارف بریتانیا هم در ذیل کلمه گرد آمده است: محتملاً کاردوخی‌ها یا کردوک‌ها که در سال ۴۰۱ قبل از میلاد در نزدیکی زاخو بر قوای گزنفون حمله کرده‌اند، گرد می‌باشند. گزنفون مردانگی و ناموس پرستی کردوک را ستایش کرده و در کتاب انابازیس می‌گوید: پس از چند روز جنگ و نبرد با کردها آن‌ها بسی از سربازان مرا کشتند و ما هم کمین کردیم، عده‌ای را کشتیم و عده‌ای را هم اسیر کردیم، تا شاید اطلاعاتی در مورد راه‌ها از آن‌ها کسب کنیم. پس دو اسیر جوان را آوردند و پس از این که آنان را از هم دور کردیم، به وسیله مترجم از یکیشان پرسیدم که آیا جز آن راه، راه دیگری برای عبور سراغ داری؟ آن جوان با

وجود زجرها و تهدیدها گفت: غیر از این، راهی را نمی‌شناسم و چون مطلب مفیدی اظهار نکرد او را پیش چشم رفیقش سر بریدیم. اسیر دیگر گفت: من سپاه شما را از راهی خواهم برد که کاملاً قابل عبور است و حتی برای احشام و اغنام مانعی در بین نیست. سبب آن که رفیق من از نشان دادن آن راه خودداری کرد این بود که در آن ناحیه به تازگی با دختری عروسی کرده و نمی‌خواست شما از آن سرزمین عبور کنید. این مردانگی و ناموس‌پرستی کردان می‌رساند که یکی از آن دو جوان تن به هلاکت داد تا ولایت معشوقه خود را معبر خصم نبینند و همه آنها برای حفظ سرزمین خود از هیچ قسم جان‌فشانی دریغ نکردند.

آنچه بیش از همه مهم می‌نماید، روشن ساختن خویشاوندی کاردوخیان یا کردوکان قدیم و کردهای کنونی است. از راه تاریخ و زبان و نیز قیام آنان علیه حُکام ستمگر ایران چنان که گوید: کردان تی از پادشاه ایران هم اطاعت نمی‌کردند و بارها در مقابل شاه قیام کرده بودند. تحقق این امر از جانب کردشناسان و زبان‌شناسان بزرگ‌ترین خدمت محسوب می‌شود، که باید هر چه پیش‌تر در این باره کوشش به عمل آید تا حقایق تاریخ کرد روشن گردد.

## کود در دوره اسلامی

تاریخ کرد از آغاز حمله مسلمانان روشن تر است و کردان پس از فتح تیسفون در زمان خلافت عمر ابن الخطاب (۱۳-۲۳ هجری) به دین اسلام مشرف شدند. مسلمانان در حلوان و جلولا با مقاومت شدید کردان روبرو شدند و جنگی خونین روی داد. عاقبت فقعاع ابن عمر حلوان را تصرف کرد و باعث سقوط ساسانیان گردید. در این دم سعد ابن ابی وقاص شهرهای سنجار و اورفه ورها و نصیبین و ماردین و دیار بکر را فتح کرد. سپس لشکریان اسلام به فرماندهی عزرة ابن قیس راهی شهرزور شدند و جنگی خونین در گرفت. طرفین تلفات سنگینی دادند و سرانجام شهرزور هم فتح شد.

در این دم مرزبان آذربایجان که در اردبیل بود، گرفتار حمله حذیفه ابن الیمان شد و جنگی سخت روی داد. مرزبان ناچار هشتصد هزار درهم پرداخت، به شرطی که اعراب آتشکده‌ها را خراب نکنند، کردها را قتل عام و اموال مردم را غارت نکنند. در زمان علی ابن ابی طالب کردان و سایر طوایف ایرانی در شورش الخریط که در نواحی اهواز برخاسته بودند، مدد کردند. در عهد عبدالملک ابن مروان، مختار بر ارمنستان و آذربایجان دست یافت و حاکمی برای حلوان تعیین کرد تا کردها را سرکوب کند، اما مرگ مختار این نقشه را از بین برد.

ابومسلم خراسانی که از کردان بود، در مقابل بنی امیه قیام کرد. او جوانان

را دور خود جمع کرد. او توانست بنی‌امیه را از بین ببرد و بنی‌عباس را به جای آنان بگمارد، اما عباسیان به او وفا نکردند و سرانجام با نیرنگ و فریب او را به دام افکندند و کشتند، ولی کردان ساکت نشستند و به مخالفت و شورش پرداختند. یکی از شورش‌هایی که در عهد منصور به وجود آمد، شورش مردم موصل بود. چون مردم در همدان هم سر برداشته بودند، این شورش دامنه وسیعی یافت. برای جلوگیری از آن محمد مهدی فرزند خود به حکومت کردستان و آذربایجان منصوب کرد.

کردان برزیکانی در حدود سال ۳۴۸ هجری به رهبری صفویه پسر حسین برزیکانی در دینور و نهاوند و همدان قیام کردند و با کمک رکن‌الدوله توانستند مقر حکومت خود را در سماج نزدیک بیستون قرار دهند. سپس نفوذ آنان تا اطراف آذربایجان و شهرزور رسید. آنان در حدود پتجاه سال فرمانروایی کردند.

در سال ۳۷۳ هجری شخصی به نام باذکه، که قبلاً چوپان بود قیام کرد. او از طایفه دوستک و از کردان حمیدیه بود. وی در موصل نیرو گرفت و سپس ناحیه میافارقین و دیار بکر را تصرف کرد، اما در موصل با دشمن به جنگ پرداخت و در گرماگرم جنگ از اسب به زمین افتاد و پشتش شکست. جسدش را به موصل بردند و به دار آویختند.

چون باذکشته شد، خواهرزاده‌اش علی ابن مروان با گروهی از جوانان به حصن کیفا حمله کرد و سپس با حمدانیان جنگید و از آنان اسیر بسیار گرفت. پس از آن موصل و دیار بکروان را فتح کرد. آنان تا سال ۴۸۹ هجری قدرت داشتند و بر شهرهای دیاربکر و ارزان و میافارقین و حصن کیفا و خلاط و ملاذگرد و ارجیش و وان حکومت کردند.

صلاح‌الدین ایوبی هم که از کردان روادی بود، در مقابل صلیبی‌ها قیام کرد. او به سال ۵۶۸ هجری طرابلس را از چنگ نورمان‌ها درآورد و در سال ۵۷۹ هجری موصل را تصرف کرد. سپس جزیره ابن عمر را به سال ۵۸۱



هجری فتح کرد و دولتی قوی تشکیل داد. او تمام طوایف کرد را متحد کرد. حرکتش از فرات تا نیل ممتد بود و فقط استحکاماتی که صلیبی‌ها آن‌ها را در تصرف داشتند از آن خارج نمود. صلاح‌الدین ایوبی، به سال ۵۸۳ هجری پس از فتح حتین، دولت صلیبی را برانداخت و بیت‌المقدس را متصرف شد. ظرف سه ماه بر سراسر فلسطین دست یافت. فقط قلعه‌ صور توانست در مقابل هجوم برق‌آسای او مقاومت به خرج دهد. سپس ریچارد شیردل پادشاه انگلستان و فیلیپ آگوست پادشاه فرانسه در سال ۵۸۶ هجری هر کدام با لشکری مجهز به طرف بیت‌المقدس حرکت کردند و پس از یک سال و نیم جنگ سرانجام در سال ۵۸۸ هجری صلحی سه ساله برقرار شد. بدینسان صلیبی‌ها شکست خوردند و بیت‌المقدس را ترک کردند. صلاح‌الدین سرانجام به سال ۵۸۹ هجری درگذشت. پس از فوت او دولت ایوبی میان پسران و برادرزادگانش تقسیم شد. مرگ او باعث نگرانی مسلمانان شد. بعد از او دیگر صلیبی‌ها نتوانستند به فلسطین حمله کنند.

## ستم ملی و علت شورش‌های کردان

کردها همواره برای احقاق حق خود به مبارزه برخاسته‌اند و با زورگویان و امپریالیزم، جنگیده‌اند. در دوره ساسانیان در بیش‌تر حوادث و جنگ‌های منطقه‌ای دست داشته‌اند و پس از انقراض دولت ساسانی، کردها در مقابل اعراب مقاومت کردند. دین اسلام را سپس با رضایت خاطر پذیرفتند. کردها در مقابل حملات ترک‌های سلجوقی و حمله مغول و یورش‌های امیر تیمور گورکانی مقاومت کردند و لشکریان او را چندین بار شکست دادند.

در قرن دهم هجری در دو طرف کردستان، دو دولت مقتدر تأسیس شد، در ایران دولت صفوی و در عثمانی دولت ترک‌های عثمانی. این دو دولت قریب سیصد سال باهم در جنگ و جدال بودند. کردها به علت داشتن نژاد مشترک با ایرانی‌ها بودند، ولی بر اثر ظلم و ستم گاه و بیگاه از آن‌ها جدا می‌شدند. در ۹۲۰ هجری در جنگ معروف چالدران در شمال غرب دریاچه ارومیه، کردها به یاری عثمانی‌ها شتافتند و لشکر شاه اسماعیل را شکست دادند. ترک‌های عثمانی در مقابل این همکاری به کردها قول نوعی خودمختاری داده بودند، ولی این جنگ به زیان کردها تمام شد، زیرا بعد از جنگ، کردستان رسماً بین ایران و عثمانی تقسیم شد، عثمانی‌ها هم در مورد خودمختاری کردها به وعده خود وفا نکردند. سپس شاه عباس صفوی و سلطان مراد عثمانی بنابه یک پیمان‌نامه به تقسیم کردستان مجدداً تأیید

کردند، اما کردها این مرزبندی را نپذیرفتند و همواره با دو دولت عثمانی و ایران جنگیدند و توانستند چند امارت مستقل تشکیل بدهند.

کشورهای ایران، ترکیه، عراق، سوریه و روسیه که کردستان بین آنها تقسیم شده است، در نیم قرن گذشته مرکز رقابت‌های امپریالیستی بوده‌اند و بعد از فروپاشی دولت عثمانی، روسیه تزاری و فرانسه و انگلیس در سال ۱۹۱۶ در یک پیمان محرمانه معروف به پیمان سایکس پیکو، دولت عثمانی را بین خود تقسیم کرده بودند. در این تقسیم‌بندی عراق و فلسطین و منطقه‌ای که بعداً انگلیس آن‌جا را به نام اردن معرفی کرد، نصیب انگلیس شد. کردستان شمالی و ارمنستان سهم روسیه تزاری گردید. سوریه و لبنان و خلیج اسکندرون به فرانسه داده شد و بدین گونه انگلیس، عراق و فلسطین را به نام قیمومیت تصرف کرد و فرانسه هم سوریه و لبنان و خلیج اسکندرون را اشغال نمود. آن‌ها برای تحکیم موقعیت خود در منطقه علاقه داشتند که در بین ترکیه و کشور روسیه یک دولت کرد تحت نفوذ خودشان به وجود بیاورند و به این منظور جاسوس‌های خود را به میان طوایف کرد فرستادند تا زمینه را برای اجرای این طرح آماده کنند.

ضمناً در پیمان صلح سال ۱۹۲۰ معروف به پیمان سورکه بین نمایندگان ترکیه و فاتحین جنگ منعقد گردید، در بندهای ۶۲، ۶۳ و ۶۴ تأسیس یک دولت کرد در شرق ترکیه پیش‌بینی شده بود. بعداً در اثر امتیازاتی که انگلیس از ترکیه در مورد منطقه نفت خیز موصل گرفت، از اجرای مفاد پیمان‌نامه صرف نظر شد و پیمان دیگری به نام لوزان به سال ۱۹۲۳ با ترکیه بسته شد، اما در آن ذکر از تأسیس دولت کرد به میان نیامده و کردها پس از آن در ایران، عراق، ترکیه و روسیه به مبارزه پرداختند. در ایران سمکو و قاضی محمد قیام کردند. در عراق شیخ محمود و ملا احمد و ملا مصطفی بارزانی قیام کردند. در سوریه بدرخانی‌ها قیام کردند. در ترکیه شیخ سعید و یارانش

قیام کردند. در روسیه هم سید طه قیام کرد. همه این قیام‌ها باعث شد که موقعیت کردها تحکیم شود.

بدینسان انگلیس به کردان خیانت کردند، زیرا کردان زیر بار سلطه آن‌ها نرفتند. هارلد نیکولستون انگلیسی به خوبی موضع بریتانیا را نسبت به مسئله کرد این‌گونه مطرح کرده است: آن روزی که ما به کردان می‌گفتیم باید دولت مستقلی تشکیل دهید توجه نمی‌کردند، در حالی که در سال ۱۹۲۲ درخواست ۱۴ ماده کردند که به آن‌ها داده شود، اما دیگر خیلی دیر شده بود. از حرف این آقا چنین برمی‌آید که کردها تنها زمانی می‌توانند به حق خود برسند که لندن و انگلیس‌ها علاقه داشته باشند و گرنه گناه بزرگی مرتکب شده‌اند و قابل بخشش نیستند.

حال باید دید علت اصلی همه این شورش‌ها که در کردستان بزرگ به وقوع پیوسته چه بوده که همه کردان در آن سهیم بوده‌اند؟ پیداست که علت اصلی، ستم ملی بوده است، چرا که از یک سو احساسات ملی‌گرایی در کردان گسترش می‌یافت و از سوی دیگر ستم ملی شدت می‌گرفت. و این ستم ملی باعث اتحاد همه طبقات مردم کرد می‌گشت. کشاورزان، روشنفکران، کارگران همه و همه در این شورش‌ها سهیم بودند، استثمار توده مردم به ویژه کشاورزان از سوی سردمداران رژیم‌های استعماری و باج و خراج سنگین و فشارهای اقتصادی از سوی ژاندارم‌ها و امنیه‌ها، همه این‌ها به اضافه ستم ملی، مردم کرد را در جهت شورش سوق می‌داد و همه ناچار در مقابل رژیم می‌ایستادند و مبارزه می‌کردند.

## دیانت و معتقدات کُردان

بیشتر کردان اکنون مسلمان و پیرو مذهب شافعی‌اند، به استثنای برخی عشایر کرمانشاه و ایلام و قصر شیرین و بیجار و لرستان که شیعه هستند. کردهای کرد و صحنه و گهواره هم پیرو مسلک یارسان یا اهل حق‌اند و عده‌ای از کردان هم پیرو مسلک ایزدی هستند. عده‌ای از کردان هم پیرو آیین مسیحی و کلیمی و زرتشتی‌اند. برخی از طوایف کرد نیز اعتقاد به مشایخ دارند و بیش‌تر تابع طریقهٔ نقشبندی و قادری هستند که مرکزشان در اورامان و مکریان و شهر زور و اخلات و بدلیس است.

کردان عموماً قبل از اسلام زردشتی بوده‌اند و در بیش‌تر مناطق کردستان آتشکده بوده و نام طایفهٔ بهدینان هم گواه آن است که کردان قبل از مسلمان شدن دارای دین بهی بوده‌اند. در تخت سلیمان که کُردان در آن ساکنند، آتشکدهٔ آذرگشسب وجود دارد که این آتشکده هزار سال افروخته بود و آن را آتش پادشاهان می‌نامیدند. پادشاهان ساسانی کراراً پیاده به زیارت آن می‌رفته‌اند و از آتش آن آتشکده‌های کوچک را می‌افروختند. الآن نیز طوایف زیادی وجود دارد که بقایای دین قبل از اسلام خود را نگهداری کرده‌اند مانند: یارسان‌ها، ایزدی‌ها، شبک‌ها، صارلی‌ها، بجوران‌ها که کتاب‌های آیینی و مقدس آنان به زبان کردی است.

کردان قبل از این‌که به آیین زردشت بگردند، عناصر مختلف طبیعت را

می‌پرستیده‌اند و در آغاز طبیعت را مقدس دانسته و مظاهر طبیعی چون: نباتات، آسمان، ستارگان، عناصر چهارگانه یعنی: آب و خاک و باد و آتش و خورشید را مورد تقدیس قرار می‌دادند. در کتاب دایرةالمعارف اسلامی آمده است که کردان پیش از این که به آیین زردشت گرایش پیدا کنند، خورشید، ماه، ستارگان، آب، آتش، باد و خاک را پرستش می‌کردند و سپس آیین زرتشت را پذیرفتند. وجود آتشکده‌های کهن در کردستان مانند آتشکدهٔ آذرگشسب در افشار و آتشکدهٔ هرمزگان در شهر زور و آتشکدهٔ پاوه در پاوه و آتشکدهٔ حلوان در حلوان، مبین این است که کردان زردشتی بوده‌اند و هنوز هم با این که کردان مسلمانند برخی از راه و روش‌های زردشتی در میان آنان رایج است؛ از جمله سوگند خوردن به آتش و اجاق و افروختن آتش بر بلندی‌ها و برگزاری جشن نوروز و سده و مهرگان.

پروفسور مینورسکی می‌گوید: کردان در گذشته دارای ادیان و مذاهب گوناگونی بوده‌اند، اگرچه اکنون بیش‌تر آنان مسلمان و پیرو مذهبی شافعی‌اند، اما در گذشته عده‌ای از آنان ماه و خورشید و عناصر طبیعی را می‌پرستیدند و عده‌ای هم مهری بودند و اکنون عده‌ای از کردان ایزدی، یارسان، شبک، صارلی و زرتشتی هستند. در کردستان عراق هم عده‌ای از کردان مسیحی و کلیمی زندگی می‌کنند.

کردان پس از پذیرش اسلام پیوسته نغمه‌های مخالف سر می‌داده‌اند، برای مثال مدتی از خوارج حمایت می‌کردند و کمک‌هایی که به شورشیان زنگی در بصره و دیسم در آذربایجان می‌کرده‌اند، در کتب تاریخ مذکور است. بنا به قول مسعودی، کردهایی که در آذربایجان پراکنده‌اند، جزء خوارجند که به خلافت علی ابن ابی‌طالب اعتراض داشته‌اند، اما عده‌ای از کردان هم مذهب شیعه را قبول کرده‌اند. در زمان الجایتو یک نفر در کردستان مدعی مهدویت شد.

بازیل نیکیتین می‌نویسد: با این که اکثر کردان مسلمان و شافعی مذهبند،

اما بسی از طوایف در ایران به تبعیت سایر ایرانیان شیعی مذهب‌اند، مانند: لرها، کلهرها، شادرلی‌ها، باوله‌لی‌ها، کزّه شلی‌ها، کلیایی‌ها، سنجایی‌ها، لک‌ها و عدّه‌ای دیگر از طوایف کُرد در بجنورد و درگز و قوچان.

کلیه طوایف کُرد در گذشته و حال در همه چیز از جمله دین و مذهب پیرو یک آیین بوده‌اند و اگر اختلافی در برخی عقاید دینی آن‌ها مشاهده شده است، محدود به معدودی از طوایفی بود است که تحت تأثیر اعتقادات دینی همسایگان قرار گرفته‌اند، کردان با ظهور اسلام در قرن اول هجری پس از تحمل مصائب و تلفات و خسارات زیاد سرانجام دین اسلام را پذیرفته‌اند و به مناسبت همجواری با اعراب مسلمان، تابع مذهب شافعی شده‌اند که سپس بیش‌تر ایرانیان این مذهب را پذیرفتند و آن را گسترش دادند.

## طریقت نقشبندی

بیشتر ترکردها تابع مسلک درویشی هستند و طریقه نقشبندی در قرن هشتم هجری در کردستان گسترش یافت. این طریقت را شیخ بهاءالدین محمد نقشبند بنیان‌گذاری نمود. او به سال ۷۱۷ هجری در دهکده کوشک هندوان در بخارا متولد شد و به سال ۷۹۱ هجری در باودین بخارا درگذشت. این طریقه بعدها در سراسر ممالک اسلامی گسترش پیدا کرد. مولانا خالد نقشبندی (۱۹۱۳-۱۲۴۲ هجری) این طریقه را در کردستان انتشار داد، ولی عبدالصمد توداری می‌گوید: طریقت نقشبندی در قرن هشتم هجری در کردستان وجود داشته است.

مولانا بهاءالدین مریدان بسیار داشت که مشهورترین آنان خواجه علاءالدین عطاء و خواجه محمدپارسا بودند. طریقه وی به یازید بسطامی (۱۸۸-۲۶۱ هجری) می‌رسد و از آثار او کتاب‌های: دلیل العاشقین در تصوف و حیات نامه در نصایح و مواعظ است. طریقه نقشبندی متابعت سنت رسول‌الله و حفظ شریعت و دوری از بدعت است که به دو طریق انجام می‌شود و آن طی مراحل است که سالک با رهبری یکی از مشایخ آن را می‌گذراند و تحت نظر او مراتب سیر و سلوک را ادامه می‌دهد، اما اگر سالک آداب و رسوم را از مرشد کامل فرا بگیرد به این تربیت به او روحانی گفته می‌شود.



در رأس طریقت شخصی وجود دارد که به شیخ و پیر و مرشد معروف است و این شیخ دلیل و مرشد مریدان است و هر مریدی باید سلسله طریقت و شیخی که او را در تصوف و خداشناسی یاری می‌کند بشناسد.

پس از آن که مرید در محضر شیخ اعلام پشیمانی و توبه از گناهان خود کرد، طریقت را به وسیله دلیل فرا می‌گیرد و اگر در به جا آوردن تعالیم و احکام و دستورات مربوط به طریقت کوتاهی نکرد و استعدادی در این مورد از خود نشان داد، به مرتبه خلیفه می‌رسد. خلیفه به معنای قائم مقام شیخ می‌باشد و شخصی که خلیفه می‌شود می‌تواند احکام و تعالیم طریقت را به مریدان تلقین کند. اگر شخصی مدت زیادی در مقام خلیفه ماند و کراماتی از خود بروز داد، به مقام و پایه شیخی می‌رسد و دلیل کامل شناخته می‌شود. بدین طریق هر شیخی با اجازه شیخ قبلی به مقام رهبری می‌رسد و مشایخ این طریقت حلقه اجازه طریقت را به ابوبکر صدیق و علی می‌رسانند.

در کردستان به پیروان طریقت نقشبندی صوفی می‌گویند و صوفی شدن منحصر به جنس مردان نیست، بلکه زنان هم می‌توانند اجازه طریقت از شیخ بگیرند. مشروط بر آن که مرشد خلیفه آنان زن باشد.

مکانی که شیخ آن را مرکز خود می‌سازد، تکیه یا خانقاه نامیده می‌شود. این مکان محل تجمع صوفیان است که در آنجا به ریاضت‌های نفسانی و اشتغالات طریقتی خاصه ذکر می‌پردازند. مرید پس از مدتی آزمایش به جرگه اخوت صوفیان راه یافته و پذیرفته می‌شود و در این موقع شیخ به مرید خرقة می‌پوشاند. صوفی باید این خرقة را مادام‌العمر بر تن داشته باشد. مریدان اراده خود را نادیده انگاشته و مطیع خواست شیخ خود می‌شوند، و مریدان در محضر شیخ به گناهان خود اعتراف و در برابر او توبه می‌کنند.

پیروان طریقت نقشبندی، عرفان و وصول به حق را در تفکر و سکوت می‌دانند و از قیل و قال و رقص پرهیز می‌کنند و معتقدند: فکر کردن بهتر از عبادت است. صوفیان شب‌های جمعه در خانقاه جمع می‌شوند و به هنگام

ذکر و زانو حلقه‌وار می‌نشینند و چشم‌ها را می‌بندند، مدتی در تفکر فرو می‌روند، لب فرو می‌بندند و در شیخ فنا می‌شوند. این حالت را به اصطلاح رابطه‌گویند زیرا به این وسیله با شیخ خود رابطه برقرار می‌کنند و پس از آن شیخ هر کس را نیازمند ارشاد بدانند در نظر گرفته و دو زانو در برابرش می‌نشیند و قلب خود را متوجه او می‌سازد و به عبارت دیگر به تعلیمات روحی او می‌پردازد و این عمل را توجه نامند، اگر توجه مؤثر باشد، مرید مرتعش شده و گاهی از خود بیخود می‌شود، ضجه می‌زند و این حالت را جذب گویند.

بازیل نیکیتین می‌نویسد: از میان شیوخ نقشبندی شایسته است به نام مولانا خالد نقشبندی اشاره کنیم بی‌آن‌که دارای نقشی سیاسی بوده باشد. او نفوذ معنوی فوق‌العاده‌ای در میان مریدان خو داشته است. این مرد که از اهالی شهر زور بوده، پس از تحصیل علوم اسلامی در سلیمانیه به تدریس پرداخت و شبی شیخ عبدالله دهلوی را در خواب دید. سپس به خدمت شیخ عبدالله رفت و پس از مدتی ریاضت از او خرقة گرفت، سپس به شهر زور بازگشت و به ارشاد مردم پرداخت. وی به شام رفت و مردم آن‌جا را هم ارشاد کرد و در همان جا وفات یافت. مرقدش در صالحیه از قصبات دمشق است.

## طریقت قادری

طریقت قادری منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۱-۵۶۰ هجری) است که به قطب اعظم و غوث گیلانی معروف می‌باشد. و این طریقت در آغاز در منطقه زهاب انتشار یافت و اکنون این طریقه در بیش‌تر شهرها و روستاهای کردستان در بین ایلات و عشایر کرد گسترش یافته. نخستین کسی که به این طریقه توسعه داد، سید اسماعیل قازانقایی (۱۱۰۳-۰۰۰۰ هجری) بود که ابتدا به بغداد رفت و در سلک طریقه قادریه درآمد. بعد از مراجعت در ده قازانقایه اقامت گزید و مردم کردستان از او پیروی کردند. شیخ معروف نودهی (۱۱۶۶-۱۲۵۴ هجری) هم از مشایخ این طریقت است. او طریقه قادری را از شیخ علی دول‌بمو اخذ کرد و سراسر زندگی‌اش را به گسترش این طریقت و تدریس و تألیف و ارشاد مردم به سر برد.

کسی که بخواهد درویش قادری بشود، باید دو زانو در برابر شیخ بنشیند و دست راست خود را در دست شیخ بگذارد و نخست باید توجه کند و در برابر شیخ پیمان ببندد که مرتکب گناه نشود. و آن چه را شیخ صلاح بداند انجام دهد و مرید باید در آغاز نام خدا و پیامبر و سلسله مشایخ را ذکر کند. با مردم به عدل و داد و انصاف رفتار کند. به کسی ستم نکند و کسی را نیاز اردو موی سرش را تراشد. همیشه پاک و پاکیزه باشد و بعد از بیعت باید سه روز روزه بگیرد و هشتاد هزار بار لا اله الا الله بگوید. بعد از هر نماز صد بار استغفرالله بر زبان آورد.

پیروان طریقت قادری مراسم خود را جلیلاً و با حضور عدهٔ زیادی از مشاهدین انجام می‌دهند. اتباع این طریقت وصول به حق و درک حقیقت و صفای روح را در قیل و قال و سماع و جنبش و رقص می‌دانند و عقیده دارند لذت جسم موجب شادمانی روح می‌شود. به همین دلیل در مجالس خود با حضور مرشد دف می‌زنند و با آهنگ مخصوصی سر و گردن خود را ابتدا آهسته و به تدریج سریع‌تر حرکت می‌دهند و تا آخرین سرعت توانایی این عمل را تکرار می‌کنند. این گفتار و حرکات را ذکر می‌گویند. بعد از آن که چندین ساعت به این وضع ادامه دادند، حال پیدا می‌کنند و حال به معنی سرور و شغف عرفانی است. درویش در این موقع بیخود می‌شود که گویا از بادهٔ وحدت سرمست شده و انواع و اقسام رفتار خارق‌العاده از خود نشان می‌دهد، سیخ و خنجر به گلو و شکم و چانه و زبان فرو می‌کند و این حرکات واقعاً سرسام‌آور و عجیب است.

پروفسور مینورسکی می‌نویسد: دوست من د. د. بلیائیف یکی از این شیوخ قادریه را دیده و پیروان وی بعد از آن‌که به مرحله حال رسیدند، شروع به پربدن و به دور خود چرخیدن و سر به دیوار کوبیدن کردند. این منظرهٔ ترسناک باعث آن شد که یکی از اروپائیان همراه ما از شیخ استدعا نمود که پیروان خود را آرام کند.

در کردستان تنها دو خاندان مهم شیوخ بودند و هر دو با طریقت قادری پیوند داشتند. این دو خاندان عبارت‌اند از خاندان‌های برزنجی و شهری و ظاهری. برزنجی‌ها از همه بیش‌تر طریقت قادری را در کردستان گسترش داده‌اند، شیخ عیسی و شیخ موسی پسران باباعلی همدانی در قرن هشتم هجری از همدان به شهر زور آمدند و در روستای برزنجه رحل اقامت افکندند. این دو برادر طریقت قادری را در کردستان جنوبی رواج دادند و سادات نهری دعوی نسب از شیخ عبدالقادر گیلانی دارند. به همین علت آنان

را گیلانی زاده گویند. برخی از برزن‌جی‌ها هم گاه چنین دعوی را پیش می‌کشند. هر دو خاندان مدعی سیادت هستند.

قادری‌ها هفته‌ای دو بار در شب‌های سه‌شنبه و جمعه برای برگزاری مجلس در محل تجمع خود خانقاه یا تکیه جمع می‌شوند. در اطراف شهر مهاباد و خانقاه قادری وجود دارد یکی مخصوص مریدان شیخ عبدالکریم کپ‌چنه و دیگری مخصوص مریدان اعقاب شیخ بابای غوث‌آباد و تنها در موارد خاص نظیر دیدار شیخی از شهری دیگر در اویش از خانقاه‌های یکدیگر دیدار می‌کنند از آن‌جا که هر دو شیخ در جاهای دیگر مقیم‌اند، آیین‌ها و تشریفات مربوط توسط نوآبشان یعنی خلیفه‌ها به انجام می‌رسد.

مجالس ذکر قادری در شهرهای مهاباد و سنندج و بانه همه کم و بیش از الگویی واحد پیروی کنند و طی ذکر معمولاً تعدادی از چراغ‌ها را خاموش می‌کنند. این عمل شاید وصول به حالت جذب‌ه را تسهیل نماید. اگرچه این جذب‌ه بسیار بی‌ریا باشد و معمولاً در اویش مراقبت می‌کنند تا آن‌جا که می‌توانند پیش از وقت با سر دادن فریاد توجه دیگران را به حرکات خود جلب کنند. مهم‌ترین فرد حاضر مجلس خلیفه است و خلیفه هم مواظب است که درویش‌ها آسیبی به خود نرسانند. در اویش بر این باورند که کرامت شیخ آن‌ها را از گزند و آسیب حفظ می‌کند.

## مسلک یارسان

### آیین‌های گردی

۱. اهل حق: پیروان اهل حق که به آنان یارسان هم می‌گویند، فرقه‌ای هستند باطنی که به دو نادون یا تناسخ اعتقاد دارند. این فرقه را در آغاز اسلام شخصی به نام بهلوان ماهی که در سال ۲۱۹ هجری فوت کرده، پدید آورده است. او با یاران لرستانی‌اش در کرمانشاه این مسلک را رواج داد. او و یارانش سرودهایی سروده‌اند که با همراهی تنبور آن‌ها را در جلسه‌های خود که هر هفته تشکیل می‌دادند در جایی به نام چم‌خانه می‌خوانند و آن را در کتابی به نام دوره بهلول جمع‌آوری کرده‌اند.

در سده هفتم و هشتم هجری شخصی به نام سلطان اسحاق ظهور کرد. او این مسلک را تجدید کرد و برای همین او را مقنن و مجدد آیین یارسان می‌دانند. او و یارانش کتابی به نام سرانجام سرودند که سرانجام دارای شش جزء است به نام‌های: بارگه بارگه، دوره هفتوانه، گلیم و کول، دوره چهل تن، دوره عابدین، خرده سرانجام. او یاران و پیروانش را به پانزده دسته تقسیم و برای هر یک وظیفه‌ای معین کرده است که عبارتند از: فرشتگان چهارگانه، هفت تن، هفتوانه، یاران قول طاووس، هفتادو دو پیر، هفت خلیفه، هفت خادم، هفت تنان، چهل تنان، نودو نه پیر، شصت و شش غلام کمر زرین، هزار و یک بنده خواجه مانند، بیور هزار بنده، بیوند بنده.

اهل حق از دو گروه تشکیل می‌شود: چکیده، یعنی آن‌هایی که پشت اندر پشت سرسپردهٔ اهل حق بوده‌اند و دیگر چسبیده، یعنی آن‌هایی که بر اثر بیداری باطن به مسلک اهل حق گرویده‌اند. اهل حق‌ها مراسم دیگری دارند که باید آن‌ها را برگزار کنند مانند: بنای خاندان‌ها، انعقاد جمع، آداب و مراسم جوز شکستن، سرسپردن، وظایف پیر و دلیل، گرفتن سه روز روزه در سال. اهل حق دارای یازده خاندانند بدین گونه: شاه ابراهیمی، بابایادگاری، عالی قلندری، خاموشی، مصطفایی میرسوری، حاجی باویسی، زنوری، شاه ایازی، آتش بیگی، بابا حیدری. رهبران خاندان‌های یازده‌گانه را سید می‌گویند و سید کسی است که از فرزندان این خاندان‌ها باشد و یکی از وظایف سادات خواندن دعای نذر و نیاز است. این مسلک بیش‌تر در آذربایجان، کردستان، صحنه، کرمانشاه، پاتاق، رودهن، خاجرود، رامین، میاندوآب، تبریز، خاتقین طرفدار دارد و همگی با سبیل‌های مؤرب در خفابه راه و روش‌های آئینی خود مشغولند.

غالب مسلک‌ها در کردستان بعد از اسلام ظهور کرده و بیش‌تر پیروان آن‌ها هم ایلات و عشایر روستانشین بوده‌اند. آنان در این مورد منظور و مقصود دیگری هم داشته‌اند و آن احیای آیین قدیم و حفظ سنت و راه و روش‌های نیاکان خود بوده است. عقیده به وجود سرداران نورانی و سرداران ظلمانی در اعتقادات طوایف یارسان بی‌گمان بازماندهٔ کهن‌ترین اعتقادات ایرانی یعنی جنگ بین خیر و شر است. یکی دیگر از ویژگی‌های این مسلک رعایت سه اصل: اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک، کردار نیک است که اجرای آن برای هر یارسانی واجب است و این اصول در یک بیت از کلام کتاب سرانجام خلاصه شد که گوید:

yārī chwār chshtan bāwarī wa jā

یاری چوار چشتن باوری و جا

pākī u rāstī u nīstī u ridā

پاکی و راستی و نیستی و ردا

یعنی: یاری یا یارسان چهار چیز است که باید آن را به جای آورید

پاکی و راستی و نیستی و بخشش و یاری

در مسلک یارسان خداوندگار به منزله پادشاه دو جهان و فرشتگان هفتگانه که آن را هفتس گویند، هر کدام عهده‌دار وظایفی هستند که خداوندگار در جهان به آن‌ها محول کرده است. آن چه در جهان بالا و پایین است در تحت حمایت آنان قرار داده شده و پاسبانی آسمان، ماه، خورشید، ستارگان، باد، زمین، آب، خاک، گیاه، آتش، فلزات و غیره به آنان محول شده است، هفت تن در گذشته در پیکره پیامبران و خاصان خدا تجلی کرده و به جهان آمده‌اند و مردم را به یکتاپرستی و توحید فرا خوانده‌اند.

هفت تن در مسلک یارسان همانند هفت امشاسپندان آیین زردشت است، برای مثال سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزدا است و در جهان جسمانی فرشته‌ای است موکل زمین. او موظف است همواره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگه دارد و خوشنودی و آسایش در روی زمین سپرده به دست اوست.

مسلک یارسان مجموعه‌ای است از عقاید مخصوص که تحت تأثیر ادیان: زرتشتی، مزدکی، مانوی، مسیحی، کلیمی و افکار فرق غالی در هم آمیخته است. ظهور این مسلک نوعی مقاومت بوده در برابر اعراب به خصوص بنی عباس، زیرا این مسلک در اوائل اسلام به وسیله بهلول ماهی (۱۴۶-۲۱۹ هجری) پدید آمده است. او با هارون الرشید عباسی (۱۴۸-۱۹۳ هجری) مبارزه می‌کرد و از این راه توانست عده‌ای از مردم لرستان و کرمانشاه را در مقابل هارون الرشید بشوراند. این مبارزه سال‌ها ادامه داشت.

کتاب مقدس یارسان، سرانجام یا کلام خزانه نام دارد که دارای شش جزء است به نام‌های: بارگه بارگه، دوره هفتوانه، گلیم و کول، دوره چهل تن، دوره عابدین، خرده سرانجام، و کتاب‌های دیگری از قرن دوم تا سیزدهم هجری از آنان به یادگار مانده که عبارتند از: دوره بهلول، دوره بابا سرهنگ، دوره شاه خوشین، دوره بابا ناوس، دوره دامیار، دوره باباجلیل، دوره دزاور، دوره



پیر عالی، دوره شاه ویس قلی، زال زال، دفتر پردیور، دفتر ساوا، دفتر دیوان گوره، کلام ایل بیگی جاف، کلام خان الماس، کلام شاه تیمور، کلام درویش نوروز، کلام شیخ امیر، کلام ذوالفقار، کلام قاصد، کلام سید براهه، کلام جناب، کلام مجرم، کلام درویش قلی که همه آنها با نظم و به گویش گورانی است. پروفیسور مینورسکی می‌گوید: آیین پارسان که پایه و ریشه‌ی کردی دارد، اعتقاد به تناسخ دارد و آن را دونادون گویند. از آداب و رسوم می‌که در میان پارسان‌ها نقش مهمی بازی می‌کند، تقسیم نان مخصوص و گوشت بریانی است و این کار را هم به روش مخصوص انجام می‌دهند. برایم نقل کردند که در یکی از جلسات پارسان‌ها وجه و خلسه به حدی رسیده بود که یکی از درویش از حیاط جلو ضریح خود را به درّه عمیق پایین ضریح پرت کرده و فریاد می‌زد: ای بابا یادگار به سوی تو آمدم مرا قبول کن و این درخواست رعب‌انگیز به فاجعه‌ای مبدل گشت و شاهدان این منظره می‌گفتند که آن درویش تکه‌تکه شد. رهبران پارسان مرا مورد لطف بی‌نهایت قرار دادند و حتی موافقت کردند که یکی از شمع‌های روی ضریح و لیوانی از چشمه مقدس قسلان را به عنوان یادگاری به من هدیه کنند. از آب قسلان هم که بسیار مقدس است کاسه‌ای به من دادند و آن را نوشیدم.

مسلک پارسان دارای یازده فرقه است. هر فرقه‌ای عقیده مخصوصی به خود دارند. افراد هر یک از این فرقه‌ها باید در یکی از این فرقه‌ها سرسپرده شود و هر شخصی که می‌خواهد سرسپرده شود، باید پیرو دلیل داشته باشد، تا راه و روش سرسپردگی را انجام دهند. پیر کسی است که در انجام تشریفات مذهبی و سرسپردگی دارای سمت خاصی است و مقام او بالاتر از مقام دلیل است. دلیل کسی است که در انجام مراسم سرسپردگی دارای سمت خاصی است و از دو طبقه برگزیده می‌شود: یکی از اولاد هفتادو پیر و دیگری از سوی خاندان‌های پارسان. سرسپردگی در مسلک پارسان به اندازه‌ای واجب

است که خود سلطان اسحاق برای انجام دادن مراسم مسلکی بنیامین را به پیری و داود را به دلیل خود انتخاب کرد و مراسم سرسپردگی را انجام داد. نام یازده فرقه که به نام یازده خاندان به وجود آمده‌اند، بدین گونه‌اند: شاه ابراهیمی، یادگاری، خاموشی، عالی قلندری، میرسوری، مصطفایی، حاجی باویسی، زنوری، آتش‌یگی، شاه هیاسی، باباحیدری و از این خاندان‌ها که نامشان ذکر شد، هفت خاندان آن در زمان سلطان اسحاق تشکیل شده و چهار خاندان آن پس از سلطان اسحاق به تدریج به وجود آمده‌اند. در مسلک یارسان این خاندان‌ها به نام سادات خوانده شده‌اند. بنابراین در مسلک یارسان سید به کسی گفته می‌شود که از فرزندان خاندان‌های مزبور باشند.

یک دسته از یاران سلطان اسحاق به نام هفتادو دو پیر معروفند که از شهرها و ممالک گوناگون به پیشگاه او آمده‌اند و از او کسب فیض کرده‌اند. این عده مقام و پایه‌ارشاد و راهنمایی را دارا بوده‌اند و در انجام تشریفات مذهبی دارای سمت خاص و مقامی بالاتر از مقام دلیل داشته‌اند. پیر از قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده شده، چنان که یسنا که جزوی از کتاب اوستا است دارای هفتادو فصل می‌باشد. کشتی و بندی که زرتشتیان همیشه بر میان دارند از هفتاد و دو نخ بافته می‌شود و این عدد اشاره به فصول یسنا است که بسیار مقدس است. در مسلک یارسان هم مقدس شمرده شده است، زیرا بخشی از کتاب سرانجام هم به نام بارگه بارگه دارای هفتاد و بند سرود از هفتادو دو پیر می‌باشد. این سرودها در باره تجلی پیران و اولیاء و پیغمبران خدا است.

یارسان‌ها دارای سه روز روزه هستند که آن را از دوازدهم چله بزرگ زمستان لغایت چهاردهم می‌گیرند و آن را روزه غار گویند. سه روز روزه غار بدین سبب است که سلطان اسحاق هنگامی که با سه تن از یارانش به سوی روستای شیخان مهاجرت کرد، برادرانش با ایل چیچک او را تعقیب کردند. سلطان و یارانش به درون غاری که تا آن موقع کسی از آن خبر نداشت رفتند و سه شبانه‌روز ایل چیچک غار را محاصره کردند، به فرمان حق تعالی هوا

توفانی شد و بر اثر آن ایل چیچک به هلاکت رسیدند. سلطان و یارانش رستگار شدند و گروه یارسان بنا به دستور سلطان اسحاق به پاس بزرگداشت این سه روز، همه ساله روزه می‌گیرند، چنان که سلطان اسحاق در این باره می‌گوید:

پولی هام ملی، پولی هام ملی  
 به یدی بنیشیم پولی هام ملی  
 بهری روی یاران ئاما ئه و دلی  
 دوازده وه ما نه دلی چلی  
 یعنی ای گروه هم عهد و پیمان  
 بیایید بنشینیم. ای گروه هم عهد و پیمان  
 اینک سه روز روزه یاران به میان آمد  
 از دوازده ماه در میان چله.

و این سه روز روزه در میان یارسان‌ها واجب و هر فردی باید حتماً آن را بگیرد، چنان که در کتاب سرانجام آمده است: اگر هر کسی روزه پادشاه حقیقت را نقص کند و آن را نگیرد، خدا از تقصیر و گناهش نمی‌گذرد و سر فطر و سرانه را هم بعد از گرفتن سه روز روزه می‌دهند. چنان که گفته شد روزه غار از نظر یارسان‌ها امری است واجب و قائم به وقت معین و از این رو هر یارسانی باید آن را هر سال بگیرد و آن باید در چله زمستان اجرا شود.

## مسلک ایزدی

یزیدی یا ایزدی‌ها در موصل، شیخان، سنجار و هکاری زندگی می‌کنند. در باب وجه تسمیه یزیدیه، عده‌ای معتقدند که آنان منسوب به یزید ابن معاویه (۶۰-۶۴ هجری) هستند، ولی آنان خودشان را ایزدی می‌نامند و ایزد از واژه یزتای اوستایی مشتق شده است که به معنی یزدان است. آنان مبدأ تاریخ خود را از سال ۲۹۰ میلادی حساب می‌کنند و این با قتل مانی که در سال ۲۷۶ میلادی واقع شده است تطبیق می‌کنند. عقاید مذهبی آن‌ها هم شبیه مانوی‌ها است و اسپیر و خاورشناس معروف وابستگی مسلک ایزدی را به مذهب مانوی تأیید می‌کند و معتقد است که آثار شرایع آشوری و عیسوی و زردشتی در آن آیین رسوخ پیدا کرده است، اما عنصر ایرانی آن بیش از همه ظاهر است.

در نظر این گروه خداوند خالق عالم است، ولی کاری به عالمیان و عالمان ندارد و همچنین معتقدند که نخستین آفریده خدا ملک طاوس است. آنان شیخ عدی هکاری را مؤسس آیین خود می‌دانند. ملک طاوس نزد ایزدی‌ها اهریمن نیست، بلکه تشخیص‌دهنده اصل شر از خیر است، پس ملک طاوس در حقیقت خیر است نه شر و آنان به هفت ملک یا هفت فرشته اعتقاد دارند. پروفیسور مار می‌گوید: آیین ایزدی یا یزیدی را شیخ عدی هکاری پدید آورده است. آیین شیخ عدی را مریدان گرد او به ذوق و سلیقه خود دستکاری

کردند تا به همین شکل الحادی که چیزی از اسلام در آن وجود ندارد پراکنده شد، زیرا زمینه‌آوردی آمادگی داشت که آن را به همین شکل بپذیرد. پیش از ظهور شیخ عدی در محیط کردان مجموعه‌ای از اصول نظری و عملی مذهب وجود داشت که کردها آن‌ها را از خودشان درآورده بودند و غیراسلامی بودن آن‌ها کاملاً آشکار بود، لیکن به تدریج تحت تأثیر عوامل مختلف که پروفیسور مار در اثر خود غنای آن‌ها و نقاط تماس و وابستگی‌های دوجانبه گوناگون آن‌ها را به ما نشان می‌دهد پخته شدند. آیین ایزدی در واقع چیزی به جز یکی از مراحل تحول مذهبی نبوده است، مهم این است که جهت چشم‌انداز را گم نکنیم و بدون در نظر گرفتن همه پیوستگی‌ها و حد و مرزهای محیط کرد خود را در قالب خشک آیین ایزدی مقید نسازیم.

ایزدی‌ها که عده‌ای آنان را یزیدی و از پیروان یزید ابن معاویه (۶۰-۶۲ هجری) می‌دانند در اصل پیرو و مسلک ایزدی هستند و مسلک آن‌ها از کیش‌های باستانی ایران سرچشمه گرفته و بنابه مدارک و اسناد تاریخی، ایزدی از بازماندگان آیین مانی هستند. ادیان کهن مانند: زردشتی و مزدکی در آیین آن‌ها نفوذ پیدا کرده است. آنان اکنون در اطراف موصل و سنجار و هکاری زندگی می‌کند و به راه و روش‌های خود سرگرمند.

ایزدی‌ها نخستین مخلوق خداوند را ملک طاوس می‌نامند و او را با ذات الاهی یکی می‌دانند. ملک طاوس با شش فرشته دیگر به نیابت از سوی یزدان امور عالمیان را عثیت می‌دهند و رابطه بین خدا و خلقند. از ویژگی‌های مسلک ایزدی آنان دارای تشکیلات خاص اجتماعی و دینی‌اند و مردم در طبقات و گروه‌های اجتماعی قرار دارند که وظیفه هر طبقه و گروه هم مشخص است.

آنان در هر یک از طبقات در مرتبه خود برای همیشه جای دارند و فرزندان آن‌ها وارث مقام و جایگاه پدراند و این طبقات به ترتیب مقام و پایگاه اجتماعی عبارتند از:

۱. امیران، که بالاترین مرتبه اجتماعی در میان ایزدی‌ها است و امیر ریاست همه ایزدیان را عهده‌دار است. ۲. پسر امیر، که طبقه دوم است و او پس از امیر ریاست مردم را به عهده می‌گیرد. ۳. امام یا پیشوا، که وظیفه روحانی دارند و وظیفه او عقد نکاح ایزدیان است. ۴. بابا شیخ، بزرگ‌ترین پایگاه اجتماعی را در میان مشایخ دارد. ۵. مشایخ، که وظیفه اجتماعی و دینی دارد و مردم بر این عقیده‌اند که پرتو ایزد به ارث به مشایخ رسیده است. ۶. پیرها، که مقام تصوف دارند و آنان را رهبر و مرشد دینی خود می‌دانند. ۷. فقیرها، که به کسی گفته می‌شود زاهد و تارک دنیا باشد و هر کسی می‌تواند به فقری برسد. ۸. قوال‌ها، که در مجالس مذهبی و زیارت اماکن مقدسه سرودهای دینی می‌خوانند. ۹. کوچک‌ها، از طبقه عوام و غیرروحانی هستند که وظیفه آنان خدمت به آرامگاه بزرگان ایزدی است. ۱۰. مریدها، که توده مردم هستند و از جمیع مزایای دینی و اجتماعی محروم‌اند.

پروفسور مینورسکی می‌گوید: مسلک ایزدی بر پایه راه و روش‌های بسیار کهن پی‌ریزی شده است. در سال‌های اخیر برای دست یافتن به مراسم ایزدی اهمیت بسیار قائل شده‌اند. حدود یک صد سال پیش، از وجود کتاب مذهبی آنان اطلاع داشتیم، اما از معنویات آن هیچ‌گونه آگاهی نداشتیم، اما در سال ۱۸۹۵ یکی از مبلغین انگلیسی به نام اویاری توانست متن عربی آن را کشف و منتشر کند. این متن از دو رساله کوچک تشکیل یافته و عبارت بود از کتاب جلوه و مصحف رش. سپس آناستاس ماری، کشیش کاتولیک متن عربی و کردی این دو کتاب را یکجا منتشر کرد. ماری توانست یکی از خادمان معبد را قانع کند تا کتاب را محرمانه در اختیار وی قرار دهد. او از این کتاب نسخه‌ای در مدت دو سال برداشت، به این ترتیب با قرار دادن برگ‌های نازک کاغذ بر روی اوراق آن کتاب عین کتاب را رونویسی کرد و این کار بسیار دشوار بود، چون کتاب با خطوط سری و ویژه نوشته شده بود، ولی با این حال ماری نه تنها

همه کتاب را رونویسی کرد، بلکه رموز خطوط آن را هم گشود و پیترا این متن را به شکلی علمی در سال ۱۹۱۳ در وین منتشر کرد.

ایزدیان به تناسخ عقیده دارند و بر این عقیده‌اند که انسان چنان چه در جهان نیکوکار باشد روحش در بدن انسان‌های خوب حلول می‌کند و اگر بدکار باشد، روحش در تن جانوران و درندگان و خزندگان فرود می‌آید. آن‌ها بر این باورند با این عمل انسان به سزا و پاداش کار خود در جهان می‌رسد. ایزدیان چند کتاب و رساله مذهبی دارند که همه آن‌ها به خط مخصوص ایزدی است که این خط اقتباسی است از خطوط آوستایی، پهلوی و سانسکریت، اما دو کتاب آنان از بقیه کتاب‌ها معروف‌تر است و آن عبارتند از: جلوه و مصحفش، که به زبان کردی نوشته شده‌اند و قسمت‌های این دو کتاب از حیث مطالب با هم فرق دارند. در کتاب جلوه اشاره به قدمت و صفات و قدرت و بقاء و سلطه خداوند شده است، اما در کتاب مصحفش از آفرینش آسمان‌ها، زمین، دریاها، کوه‌ها، فرشتگان، آدم، سرانجام آدمیان، خیر، شر، احکام، حرام، نماز، نیایش و زناشویی بحث شده است و این دو کتاب به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و ایتالیایی ترجمه شده‌اند.

پروفسور توفیق وهبی در باره ایزدی‌ها گوید: ایزدی‌ها در اصل میترائیسم هستند و آیین آن‌ها یک آیین آریایی است. در کتاب مصحفش آمده است که خداوند هفت فرشته را در هر یک از روزهای هفته آفرید که یکی از آن‌ها ملک طاووس است. او را در نخستین روز هفته یکشنبه آفرید. او سرور فرشتگان می‌باشد و این همان فرشته خورشید یا مهر است.

در این کتاب همچنین آمده است که خدای بزرگ هفت ایزد را از نور و جوهر خود همان گونه که شخصی شمعی را به وسیله شمع دیگر روشن می‌کند، آفرید و پس از آن آسمان را خلق کرد. آن گاه به هر یک از ایزدان امر کرد که به سوی آسمان به پرواز درآمده و یک جسم آسمانی بسازند. راجع به اجسام آسمانی که بدین گونه خلق شدند، تعارض و ابهام فراوان وجود دارد،

اما جملگی بر این قولند که اولین ایزد، خورشید و دومین آن‌ها ماه و پنجمین ایزد ونوس را آفرید.

بدین سان تردیدی باقی نمی‌ماند که هفت ایزد را خدای توانا از نور خود ساخت و هم آن‌هایی که از ذرات خداوندی هستند، در اصل یکی بوده و همان هفت فرشتگانند که خداوند هر یک را در یکی از روزهای هفته آفرید. در واقع ایزدی‌ها به جز هفت فرشتگان که مقام و شخصیت همانندی با ملک طاوس دارند، ایزدان دیگری نمی‌شناسند و بر این اساس می‌توان گفت که نخستین فرشته، نخستین ایزد، آفریدگار مهر، و خدای مهر نام دارد و دومین فرشته دومین ایزد، آفریدگار ماه و خدای ماه نام دارد.

همچنین در کتاب مصحف رش آمده است: خداوند بزرگ در ابتدای کار از سرّ عزیز خود مروارید سفیدی را بیافرید. سپس پرنده‌ای را هم به نام انغر آفرید و مروارید را در پشت آن جای داد. چهل هزار سال مروارید در آن‌جا بماند. نخستین روز یعنی یکشنبه خداوند عزرائیل را آفرید. سپس ملک طاوس را سرور همه فرشتگان کرد. روز دوشنبه ملک در ذائیل را آفرید. او شیخ حسن است. روز سه‌شنبه ملک میکائیل را آفرید. او شیخ ابریکر است. روز چهارشنبه ملک جبرائیل و روز پنجشنبه ملک شمائل را و او قاصرالدین است. روز شنبه ملک فورائیل را خلق کرد. او شیخ فخرالدین است و بعد از آن به فاصله هفت سال صورت‌های هفتگانه زمین، خورشید، ماه، پرندگان، وحوش، دریاها، معادن و سایر اشیاء را بیافرید.

یکی از مراسم دیگر که احتمالاً ایزدی‌ها از میترائی‌ها گرفته‌اند آیین غسل تعمید است. ایزدی‌ها کودکان خود را سه بار در آب کانی سپی یا چشمه سفید کاملاً فرو می‌کنند تا کودک را غسل دهند. اگر در حین کودکی بدن بچه آمادگی غسل را نداشته باشد، در سنین دیگر این مراسم انجام می‌پذیرد. کومانت ضمن پژوهش خود پیرامون تشابه‌های موجود در میترائیسم و مسیحیت در قرن سوم چنین اظهار می‌دارد: شباهت‌های زیادی میان مراسم آنان وجود



دارد، ایرانی‌ها که میترا را خدای خود می‌دانستند، مانند مسیحی‌ها به وسیله غسل تعمید خود را تطهیر می‌نمودند.

یکی دیگر از مراسم عبادی ایزدی‌ها که بسیار محرمانه است و در شب‌های عید و به صورت دسته جمعی انجام می‌پذیرد سما samā است. این مراسم به شیوه التماس و نیایش فراوان و با الهام گرفتن از ملکوت و آسمان‌ها صورت می‌گیرد. مراسم مزبور توسط گروهی متشکل از بیست نفر در محوطه مقابل مقبره شیخ عدی به دور یک شمعدان به نام چقالته که در وسط حیاط قرار دارد، انجام می‌پذیرد. بر بالای این شمعدان یک ظرف پر از روغن زیتون دیده می‌شود. در اطراف ظرف مقداری فتیله قرار داده شده و در وسط ظرف فتیله‌ی دیگری که به فرم گل رز بزرگی ساخته شده جای دارد. سما در زبان کردی به معنی رقص و پای‌کوبی توأم با خواندن آواز است که در اویش در موقع ذکر کردن از آن استفاده می‌کنند.

در کتاب جلوه به عناصر چهارگانه اشاره شده است و عناصر چهارگانه عبارتند از: باد و آتش و آب و خاک، که در آیین ایزدی، آیین میترا و آیین زردشت مقدس هستند. در آیین ایزدی به چهار زمان اشاره شده که در آیین میترائیسم هر کدام با سه نشان یاد شده‌اند.

مهم‌ترین جشن ایزدی‌ها جشن جامائیه است که از بیست و سوم تا سی‌ام سپتامبر به مدت هفت روز برگزار می‌شود. بدون تردید روزهای مراسم این جشن با ایام جشن مهرگان که در ایران در گذشته و حال مرسوم بوده یکی است. ایزدی‌ها احتمالاً روزهای اصلی این جشن را فراموش کرده‌اند، زیرا نسبت به این روزها که در تعطیلات آمده مردد و سردرگم هستند. مهرگان جشنی بود صرفاً مختص مهر. در رابطه با مکان آن در روز مهر و در ماه مهر هر سال ایرانیان روز وسط ماه یعنی روز شانزدهم مهر را جشن می‌گرفتند و با این حساب روز مراسم مهرگان یعنی روز مهر و در ماه مهر به دوم اکتبر می‌افتد که ایزدی‌ها هم آن روز را جشن می‌گیرند.

## خط و زبان کُردی

زبان کُردی یکی از زبان‌های آریایی هندواروپایی است. می‌توان گفت از ریشهٔ زبان ماد است. گرچه از مادها آثاری پیدا نشده، اما بیش‌تر مورخین و پژوهندگان بر این باورند که زبان پارسی باستان و مادی به هم نزدیک بوده و زبان کُردی کلمات و اصطلاحات پارسی باستان را در خود نگه داشته، از جمله سنگ‌نوشته‌های پارسی باستان که به جای مانده در حدود پانصد واژه است در حالی که بیش‌تر آن‌ها در زبان فارسی متروک شده، اما بیش‌تر آن‌ها در زبان کُردی با همان آوای کهن به جای مانده و این می‌رساند که زبان کُردی اصالت خود را حفظ کرده است. عده‌ای از خاورشناسان مانند دارمستتر و هورات بر این عقیده‌اند که زبان آوستایی همان زبان کُردی است که مادها با آن صحبت می‌کردند، چنان‌که بیش‌تر واژه‌های آوستایی در زبان کُردی عیناً به کار می‌رود.

سیر سدنی اسمیت نویسندهٔ تاریخ آشور و خاورشناس معروف می‌گوید: زبان کُردی فعلی یکی از زبان‌های ایرانی و آن زبانی است که تطورات حقیقی و قدیمی دارد، از زبان پارسی باستان قدیمی‌تر است و می‌توان گفت زبان کُردی زبانی کامل و رسا است.

ژان دومرگان در بارهٔ زبان کُردی می‌نویسد: زبان کُردی از شعبهٔ زبان‌های هندواروپایی و دارای گویش‌ها و لهجه‌های فراوانی است. می‌توان گفت

گویش مردم مکرری خالص‌ترین آن‌ها است. میجرسون یکی از محققان اظهار می‌دارد: اکنون معلوم شده است که زبان کردی زبانی است مشهور و خالص آریایی و از میان زبان‌های آسیایی تنها زبانی است که از اختلاط با زبان عربی محفوظ مانده است.

بازیل نیکیتین از پژوهندگان نامدار در باره زبان کردی می‌گوید: زبان کردی یکی از زبان‌های هندواروپایی و از خانواده زبان ایرانی است. آیت‌الله مردوخ کردستانی می‌نویسد: زبان پارس و ماد خیلی به هم نزدیک بوده، مانند زبان کردی و فارسی امروز و اکثر مورخین هم بر این عقیده‌اند که زبان مادها همان زبان کردی است. به عقیده دکتر محمد مکرری، زبان کردی که از بقایای زبان آریایی است، از دو جهت باید مورد مطالعه قرار گیرد؛ نخست از لحاظ ساختمان و ترکیب اصلی زبان و دوم از لحاظ تأثیرات و تحولات بعدی. از لحاظ ساختمان و ترکیب اصلی زبان، تعریف و شکل افعال، با تمام زبان‌های آریایی مشابه و نزدیک است و به خوبی ملاحظه می‌شود که نوع فعل و مصدر و تعریف آن اگرچه با زبان فارسی تفاوت دارد، اما زبان کردی از بسیاری جهات با زبان آوستایی مشابه است و زبان کردی بسیاری از اصوات زبان آوستایی را دارا می‌باشد که در زبان‌های دیگر ایرانی دیده نمی‌شود.

هنگام پیدایش خط میخی کردها و پارس‌ها هر دو باهم نوشته‌های خود را با خط میخی نوشته‌اند. نولدکه می‌گوید: اگر سنگ‌نوشته‌هایی از مادها به دست آید گمان می‌رود مانند سنگ‌نوشته‌های هخامنشی باشد. استاد ملک الشعراء بهار می‌گوید: الفبای میخی مادها دارای چهل و دو حرف بوده که سی و شش حرف آن را از روی حروف میخی آشوری ساخته‌اند که پنج حرف آن از حروف صدادار بوده و شش حرف دیگر از جنس نمودار بر آن افزوده‌اند. آن شش علامات: بَغا، اَهْرَمَزدا، آهپو، خَشیشیا، بومی، و علامت ختم جمله می‌باشد.

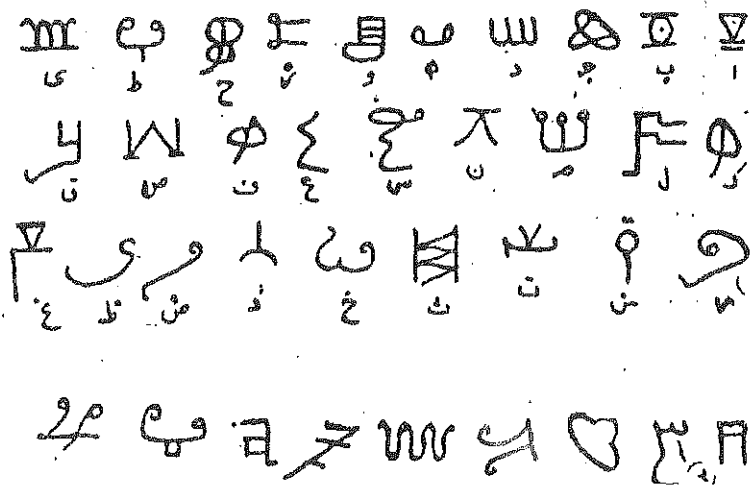
نمودارهای ششگانه

- |                    |                                                                                   |    |
|--------------------|-----------------------------------------------------------------------------------|----|
| آهَرْمَزْدَا (خدا) |  | ۱. |
| خَشْتِیا (شاه)     |  | ۲. |
| دَهیو (کشور)       |  | ۳. |
| بغا (خدا - بزرگ)   |  | ۴. |
| بومی (سرزمین)      |  | ۵. |
| علامت ختم جمله     |  | ۶. |

کردها خط دیگری به نام خط آوستایی داشته‌اند که زردشت مادی کتاب خود آوستا را با آن نوشته است و این خط از راست به چپ نوشته می‌شود و دارای چهل حرف می‌باشد، خط پهلوی هم که در زمان اشکانیان پیدا شده، از خط آوستایی گرفته شده. کردها خط دیگری هم به نام ماسی سوراتی داشته‌اند که آن را از خط سانسکریت و آوستایی اقتباس کرده‌اند که یکی از خطوط کهن به شمار می‌رود.

احمد ابن ابی بکر ابن وحشیه نبطی کلدانی در کتاب خود به نام: شوق المستهام فی معرفة رموز الاقلام که آن را به سال ۲۴۱ هجری نوشته است می‌گوید: کلدانیان اعلم ناس بودند و در زمان خودشان در علوم و معارف و حکم و صنایع فقط کردها بودند که در اول وهله ارادهٔ مناظره با آنها را نمودند. کردها الفبایی را به نام ماسی سوراتی اختراع کرده‌اند. در این الفبا پس

از تطبیق جمیع حروفات ابجدی از الف تا غ دارای چند حرفست که زائد بر قواعد حرفیه است. می‌بینیم با وجود دادن پ و چ نیز هفت حرف دیگر داشته‌اند که در سایر الفباها نیست و برای باقی این حروف نطق و مثالی در هیچ لغتی و قلمی پیدا نکردیم. در ناووس بغداد سی جلد کتاب به این خط دیدم و در نزد من در شام دو کتاب هستند یکی در فلاحت موو دیگری در پیدا کردن آب، در مواضع و اماکن مجهوله و من آن‌ها را به عربی ترجمه کردم تا ابنای بشر از آن سود برند. به واسطه مخارج غریبه و مختلفه این نوع حروف است که برای اکراد تلفظ هر لسانی آسان است و حتی قرآن را همچو عرب بدوی تلفظ کرده و از سایر اعراب بهتر می‌خوانند و مخارج را کاملتر ادا می‌کنند. لغات بسیار هست که اصلاً کردی بوده و عرب‌ها اخذ کرده‌اند و امروز به عربی مشهور شده و حال این که معنی ریشه آن لغات فقط در کردی به دست می‌آید. اینک الفبای ماسی سوراتی که احمد نبطی آن را در کتابش آورده است.



کردی دارای گویش‌های گوناگونی است، چنان‌که امیر شرفخان بدلیسی نویسنده کتاب شرفنامه که آن را به سال ۱۰۰۵ هجری نوشته است زبان کردی را به چهار گویش بزرگ تقسیم کرده و می‌نویسد: طایفه اکراد چهار قسم و زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است: اول کرمانج، دویم لر، سیم کلهر، چهار گوران.

ولی زبان‌شناسان کرد اکنون زبان کردی را به پنج گویش بزرگ بخش‌بندی کرده‌اند که عبارتند از: کرمانجی شمالی، کرمانجی جنوبی، گورانی، لکی، لری که هر کدام از این گویش‌ها دارای گونه‌های متعددی است. نخست کرمانجی شمالی دارای گونه‌های بوتانی دینانی، بایزیدی، شم‌دینانی، قوچانی می‌باشد که کردان ماکو، ارومیه، خوی، سلماس، قوچان، درگز و کردهای ترکیه و روسیه، بارزان و دهوک با آن گفتگو می‌کنند. دوم گویش کرمانجی جنوبی، که دارای گونه‌های: سورانی، مکریانی، بابانی، اردلانی است که کردان مهاباد، بوکان، سردشت، میاندوآب، بانه، سقز، مریوان، جوانرود، سنندج، رواندز، حریر، اربیل، کرکوک و سلیمانیه با آن صحبت می‌کنند. سوم گورانی که دارای گونه‌های: زازایی، اورامی تخت، ژاوروی و لهونی است که کردان ژاورود، اورامان تخت، نوسود، پاوه، توبلی و بیاره، تونجلی و دیرسم با آن گفتگو می‌کنند. چهارم لکی که دارای گونه‌های کلهری، ایلامی، کوه‌دشتی، شیروانی و گروسی است که کردان کرمانشاه، ماهیدشت، کلیایی، دینور و قصر شیرین، کردند، صحنه، گهواره، خانقین و مندلی با آن صحبت می‌کنند. پنجم لری که دارای گونه‌های فیلی، بختیاری، هفتنگلی و سوسنگردی است که مردم دزفول، شهرکرد، بروجرد، چهارمحال، پشتکوه، خرم‌آباد و الیگودرز با آن گفتگو می‌کنند.

طبق تحقیق محققان و زبان‌شناسان، زبان مادی که زبان مادری و تاریخی مردمان آذربایجان، کردستان، لرستان و ولایات مرکزی ایران است، به مناسبات محلی دارای شقوق و انشعابات زیادی بوده است که پیوستگی و

خویشاوندی آن‌ها هیچ‌گاه قابل انکار نخواهد بود. غالباً در نوشته‌های مورخین اسلامی از همه آن‌ها به فهلویات تعبیر شده است به خصوص این که می‌بینیم در بیش‌تر نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی قدیم، ولایات مرکزی ایران شهرهای فهله یا پهله نامیده شده است و در جایی که از زبان شهرهای فهله یا مردم آذربایجان یا دیگر شهرهای ماد نام برده شده زبان آن‌ها را پهلوی و ادبیات منظومشان را فهلویات نام برده‌اند.

## ادبیات کُردی

کهن‌ترین اشعار کُردی سرودهای زردشت مادی است که به گاتاها معروف است که قسمت‌های گوناگون آن شامل اهنودگات و اشتودگات و سپتمدگات و وهوخشتر و وهیشتوایشتی است و آن دارای اشعار شانزده هجایی، یازده هجایی، چهارده هجایی و دوازده هجایی که در وسط دارای مکث کوچکی است و در زبان پهلوی و آثار مانوی اثراتی از شعر هجایی پدیدار می‌باشد. چنان‌که کتاب درخت آسوریک هم شامل اشعار پنج هجایی، شش هجایی، هفت هجایی، هشت هجایی، نه هجایی، ده هجایی است. در گویش‌های کُردی اشعار ده هجایی قسمت اعظم ادبیات کُردی را تشکیل می‌دهد، تمام کتاب‌های داستانی کُردی از قبیل: شاهنامه‌ها، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، بهرام و گلندام، نادرنامه، اسکندرنامه، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و تمام داستان‌های عشقی و عرفانی که بیش‌تر آن‌ها به گویش گورانی سروده شده همه هجایی است.

قدیمی‌ترین شعر کُردی که از آغاز اسلام به دست ما رسیده چامهٔ هُرمزگان است که آن را سراینده‌ای هُرمزگانی سروده است. بنابه گفتهٔ رشید یاسمی در سلیمانیه قطعه پوستی پیدا شده که این ابیات به خط پهلوی بر آن نوشته است؛ در شکایت از مصائب حملهٔ عرب و برافتادن آیین قدیم. این



قطعه شعر در آغاز در روزنامه شرق چاپ شده و سپس ملک‌الشعراء بهار (۱۳۰۸-۱۳۷۲ هجری) آن را به سال ۱۳۱۶ شمسی در مجله مهر به طبع رسانده و دکتر سعیدخان کردستانی (۱۲۷۹-۱۳۵۸ هجری) هم این چامه را دیده و در کتاب نزنای از آن صحبت کرده. آیت‌الله مردوخ کردستانی (۱۲۹۷-۱۳۹۵ هجری) هم اشعار را در تاریخ خود شرح داده است. اینک اشعار را در این جا می‌آوریم که گوید:

هـورمژگان	رمان	ئاتران	کوزان
ویشان	شارده‌وه	گه‌وره‌ی	گه‌وره‌کان
زورکار	ئه‌ره‌ب	که‌ردنه	خاپوور
گوناو	پالهی	هه‌تا	شاره‌زوور
شن‌وه	که‌نیکان	وه‌دیل	به‌شینا
میرد	نازا	تلی	وه‌هوینا

hormzgan rimān ātirān kuzhān

هورمزگان رمان ااتران کوزان

wēshān shārdawa gawray gawrakān

ویشان شارده‌وه گه‌وره‌ی گه‌وره‌کان

zorkāri arab kardina xāpūr

زورکار ئه‌ره‌ب که‌ردنه خاپوور

gunā u pālāiy hatā shārazūr

گوناو پالهی هه‌تا شاره‌زوور

shin u kanīkān wa dīl bashīnā

شن‌وه که‌نیکان وه‌دیل به‌شینا

mērd āzā tilī wa rūy huīnā

میرد نازا تلی وه‌رووی هوینا

rawsht zartushtira mānawa bē das ره‌وشت زه رتوشتره مانه‌وه بی‌ده‌س  
 bazēkā nēkā hormz wa hēwch kas به زیکا نیکا هورمز وه هیوچ که‌س.

یعنی: شهر هرمزگان ویران شد و آتش آتشکده‌ها خاموش گشت  
 بزرگ بزرگان خودش را پنهان کرد  
 انیران ستمکار خراب کردند  
 دهات و شهرها را تا شهرزور  
 زنان و دختران به بردگی رفتند  
 و آزاد مردان به روی خون در غلتیدند  
 روش و آیین زردشت بی‌کس ماند  
 اهورامزدا به کسی رحم نکرد.

یکی از سرایندگان دیگر کرد که در قرن دوم و سوم هجری می‌زیسته،  
 بهلول ماهی (۱۴۶-۲۱۹ هجری) است. او و یارانش باالژه لرستانی،  
 بابارجب لرستانی، باباحاتم لرستانی و بابانجوم لرستانی به گسترش مسلک  
 یارسان پرداختند. هر کدام در این باره سروده‌هایی سروده‌اند که در کتابی به نام  
 دورهٔ بهلول جمع‌آوری و اخیراً به طبع رسیده است.

aw wātay yārān, aw wātay yārān ئەو واتە‌ی یاران، ئەو واتە‌ی یاران  
 êma dêwānayn aw wātay yārān ئیمه دیوانه‌ین ئەو واتە‌ی یاران  
 hanî magêfîn yak yak shārān هه‌نی مه‌گیلین یه‌ک یه‌ک شاران  
 tā zînda karîm âyîn êrān تا زینده که‌ریم ئاین ئیران.  
 یعنی: بنابه گفتهٔ یاران

ما باید دیوانه و شیدا باشیم، بنابه گفتهٔ یاران  
 اینک یک یک شهرها را می‌گردیم  
 تا آیین ایران را زنده کنیم.

یکی دیگر از سرایندگان که در قرن پنجم هجری می‌زیسته، پیر شهریار  
 اورامی است. او از کبار مغان واجلهٔ هیریدان بوده. از او کتابی به نام: ماریف‌ت

و پیرشالیاری یعنی: معرفت پیرشهریار بجای مانده که شامل آداب و رسوم مزدیستان است که اینک دو بیت او را در این جا می‌آوریم:

rāsi xāsiyan rāsi xāsiyan      راسی خاسی یه‌ن، راسی خاسی یه‌ن

rāsi ham māyay washī u xāsiyan      راسی هم مایه‌ی وه‌شی و خاسی یه‌ن

nak washī baḡkū pākī u pāsiyan      نه‌ک وه‌شی به لکوو پاک‌ی و پاسی یه‌ن

dushmanī chanī dēw u dāsiyan      دشمنی چهنی دیوو داسی یه‌ن.

یعنی: راستی نیکی و خوبی است

راستی هم مایه‌ی خوشی و خوشبختی و نیکی است

نه این که خوشی بلکه پاک‌ی و پرهیزگاری

و دشمنی با دیو و اهریمن و موجودات شریر است

پیر شهریار در این دو بیتی اشاره به یکی از نمازهای رایج مزدیستان می‌کند که به نام اشم وهو معروف است که در یسنای بیستم آوستا آمده: راستی بهترین نیکی است، خوشبختی است و خوشبختی برای کسی است که او راست باشد برای بهترین راستی.

یکی دیگر از سرایندگان کرد باباناوس جاف است که در قرن ششم هجری می‌زیسته. او دارای کتابی است به نام دوره‌ باباناوس که آن را با یارانش سروده است. این کتاب بندبند و در حد خود بی نظیر است. اینک یک دوبیتی او را در این جا می‌آوریم که گوید:

az nāusanān jay barza māwā      ئەز ناووسەنان جە‌ی بە رزە ماوا

āsyāwm nyāwa jay tāshi kāwā      ئاسی‌اوم نی‌اوه جە‌ی تاش کاوا

har kas nahāro baḡā nyāwā      هەر کەس نە‌ه‌ارو بە لا نی‌اوا

fardā mawīnī rūshān syāwā      فەردا مە‌وینی رووشان سیاوا.

یعنی: من ناوسم و در این مأوای عالی به سر می‌برم

آسیاب خداپرستی را در میان این کوه نهاده‌ام

هر کسی غلات خود را در آن آرد نکند بلا به وجود می‌آورد

و فردا می‌بینی که رویش سیاه می‌شود.

باباناوس در این دوبیتی اشاره به روز پسین می‌کند و می‌گوید: من در این جایگاه بلند زندگی می‌کنم و آسیاب خداپرستی را در میان این کوه نهاده‌ام. هر کس روی به این آسیاب نیاورد و غلات خود را برای توشه‌ی روز پسین در آن آرد نکند، برای خود بلا و آسیبی پدید می‌آورد. در روز رستاخیز رویش سیاه می‌شود.

یکی دیگر از سراینندگان کرد باباطاهر همدانی است که در قرن چهارم و پنجم هجری می‌زیسته. بیش‌تر سرودهای او دوبیتی است که آن را با زبانی ساده و بی‌پیرایه سروده است چنان که در این دوبیتی می‌گوید:

panj roÿy hanî xurram gēhān bî	په‌نج رویی هه‌نی خورره‌م گیهان بی
zamn xandān barmān āsmān bî	زه‌مین خه‌ندان به‌رمان ئاسمان بی
panj roÿy hanî hā zēd u sāmān	په‌نج رویی هه‌نی‌ها زیدو سامان
na jīmān nām u na zānān nīshān bî	نه‌جیمان نام و نه‌زنان نشان بی.

یعنی: پنج روزی اکنون جهان خرم است  
زمین خندان و بالای سرمان آسمان  
پنج روز دیگر در این زادگاه و سامان  
نه از اینان نام و نه از آنان نشانی باشد.

باباطاهر در این دوبیتی دورنمایی از بهار و تابستان را نشان می‌دهد که زمین سرسبز و خرم است و مردم از زیبایی‌های جهان آفرینش بهره می‌برند. شادمان می‌گردند و پس از چندی سرمای خزان و زمستان می‌رسد. همه آن زیبایی‌ها از بین می‌رود و از گل و بلبل نشان نمی‌ماند. روزگار گوشه‌گیری فرامی‌رسد.

فرهنگ ملی کردها بسیار غنی است و قصه‌های زیادی از آداب و رسوم ملی را در خود جای داده است. کردها دارای اساطیر و داستان‌هایی هستند. داستان قلعه‌ی دمدم که مورد حمله‌ی شاه عباس صفوی قرار گرفت، این داستان

که حاوی رویدادی واقعی است آن را با افتخار زمزمه می‌کنند.. کردها همچنین داستان ملی دیگری به نام: ممّ وزین دارند که مردم گُرد به آن عشق می‌ورزند. داستان ممّ وزین را شیخ احمدخانی (۱۰۶۱-۱۱۱۹ هجری) سروده است. این داستان دارای یک رشته ریزه کاری‌های سودمند و آموزنده است که نمودار عشق پاک ممّ وزن و ناپاکی بکرمرگور است. ممّ و تاجدین در یکی از روزهای نوروز به گردش باغ می‌روند و زین مهستی دختران میرزین‌الدین را می‌بینند و عاشقشان می‌شوند. سپس کسان ممّ و تاجدین به خواستگاری مهستی و زین می‌روند. عاقبت مهستی را برای تاجدین خواستگاری می‌کنند ولی زین درمانده و ممّ بی‌چاره به علت دسیسه بکرمرگور آواره می‌شوند و ممّ را زندانی می‌کنند. چون زمانی می‌گذرد میرزین‌الدین دلش به رحم می‌آید و فرمان آزادی ممّ را صادر می‌کند، امّا چه سود ممّ را این قدر عذاب و شکنجه داه بودند که پس از آزادی همان روز جان می‌دهد. وزین هم به آرامگاه می‌رود و با دشنه خود را می‌کشد. خانی در این باره گوید:

sharḥā ghamī dil bkam fsāna	شهرحا غم دل بکهم فسانه
zīnī u mamī bkam bahāna	زینی و مہمی بکهم بهانه
naghmf wa zhi pardafy darīnim	نه غمی وه ژ پهرده یی دهرینم
zīnā u mamī zhi nū wazhīnim	زینا و مہمی ژ نو وه ژینم
qat mumkina av zhi charxi lawlab	قہط مومکنه ئه ف ژ چه رخ له ولہب
tālīe bibitin zhi bo ma kawkab	طالع بیتن ژ بو مه که وکعب
baxtī ma zhi bo marā bibit yār	به ختی مه ژ بو مہرا بیت یار
jārik bibtin zhi xābi hushyār	چارک بیتن ژ خاب هوشیار

یعنی: شرح اندوه دل را افسانه  
و قصه زین و ممّ را بهانه کنم  
چنان نغمه‌ای را از پرده بیرون کشم  
تا قصه دلدادگی ممّ وزین را زنده کنم

آیا ممکن است که این احوال تغییر؟  
و سعادت و خوشبختی به ما رو کند؟  
بخت ما از خواب بیدار و یارمان شود  
مجدداً از خواب هوشیار شود و به فعالیت پردازد.

یکی دیگر از شعرای معروف کرد شیخ احمد جزیری (۹۷۲-۱۰۴۸ هجری) است. او در سرودن شعر ید طولایی داشته است. وی دارای سبک خاصی بوده که همه جا با بیانی ساده و بی‌تصنع سخن گفته است. بیش‌تر اشعارش غزلیات عرفانی است. اینک چند بیت از اشعار او را در این‌جا می‌آوریم که گوید:

شهریه تا لام و بیان نه ز به حه یاتی نادم  
sharbatā lām u byān az ba ḥayātē nādam

باده یا له علی به ئافا طولماتی نادم  
bāda ya laʿlī ba āvā zujmātē nādam

حور و ولدان و پهری جومله جه ما بن ئیرو  
hūr u wldān u parī jumla jamā bin îro

موویه کی پی ژ خه طی وی بت و لاتی نادم  
mūyaki pī zhi xatē wī bt u lā u lātē nādam

گه ر بدهت دهست طه و افای و دهستان بکرم  
gar bidat dast tawāfā pī u dastān bkrim

وی مه جالی به و قو وفا عه ره فاتی نادم.  
wī majālē ba wqūfā 6arafātē nādam.

یعنی: من جرعه‌ای از آن شربت لبان دوست را به آب زندگانی نمی‌بخشم.

چگونه باده لعل فام را با آب زندگانی تاریکستان عوض کنم.

اگر همه حور و غلمان و فرشتگان گرد آیند امروز

با یک تار از موی معشوق خود خریدار آنها نیستم

اگر ممکن باشد من طواف خانه او کنم و دستان او را ببوسم

چنین فرصتی را با وقوف عرفات مبادله نمی‌کنم.

یکی دیگر از شعرای برجسته کرد الماس‌خان کلهر (۱۱۶۵-۱۲۲۷ هجری) است. او کلیه اشعار شاهنامه فردوسی را در ظرف ده سال با کوشش‌های خستگی‌ناپذیر به گویش گورانی ترجمه کرده است. در این شاهنامه داستان‌ها و افسانه‌هایی وجود دارد که بسیاری از آن‌ها در شاهنامه فردوسی متروک شده مانند: داستان آغش و هادان کرد پهلوان و کسی‌شکن برادرزاده کیکاوس. شعر او از بیان عشق و حکمت و لطائف مملو است و در آن می‌توان شوق و جوانمردی و رشک و کینه و شادمانی یافت. الماس‌خان شاهنامه‌اش را بدین گونه آغاز می‌کند و گوید:

ba nāmi xudāy jīhān āfarin	به نام خودای جیهان تافه‌رین
āfarīnanday āsmān u zamīn	تافه‌ریننده‌ی ئاسمان و زه‌مین
ba nāmi xudāy gyān u osho	به نام خودای گیان و ئوشو
mēn u wīr wartir ja ya har nasho	مین و ویر وهرتر چه یه هه‌ر نه شو
tuwānā mabo harka zānā bo	تووانا مه‌بو هه‌ر که زانا بو
ja dānst dijī pīr apurnā bo	چه دانست دل پیر ئه‌پورنا بو
īsa mawāchm parēt dāsītān	ئیسه مه‌واچم په ریت داستان
tā na gosht bo î pandi bāstān	تا نه گوشت بو ئی په‌ند باستان.
	یعنی: به نام خدای جهانی آفرین
	که آسمان و زمین را آفرید
	به نام خداوند جان و خرد
	که اندیشه فراتر از این پیوسته نرود
	توانا بود هر که دانا بود
	ز دانش دل پیر برنا بود
	اکنون برایت داستانی می‌گویم
	تا در گوشت باشد این پند باستان.

پس از مقدمه که چند بیت آن را آوردیم شروع به روایت داستان کیومرث می‌کند و او را نخستین شهریار پیشدادی می‌داند که آیین تخت و تاج را آورد و در کوه مسکن گزید چنان که گوید:

kayūmars bī wa kadxudāy jīhān      که یوومهرث بی‌وه که دخودای جیهان  
 shī wa ko u kamar wēsh karo nīhān      شی‌وه کو و که مهر ویش که رو نیهان  
 taxt u baxti wēsh bar āward ja ko      تخت و بهخت ویش بهر ناوهرد چه کو  
 kaļpossh poshā chanī raxti no      که لپوسش پوشا چهنی رهخت نو  
 sitēzā chanī dēw u ahrīman      ستیزا چهنی دیو و ئه هریمه‌ن  
 wātsh î kāra parē min kaman      واتش ئی کاره پهری من که مه‌ن.

یعنی: کیومرث کدخدای جهان شد

و به کوه و کمر رفت تا خود را پنهان کند  
 تخت و بخت خویش را در دل کوه‌ها نهاد  
 و پوستین پوشید با رخت نو  
 او با دیو و اهریمن ستیزید  
 و گفت این کم‌ترین کار برای من است

یکی دیگر از سراینندگان کرد؛ ملاخضر نالی (۱۲۱۲-۱۲۹۵ هجری) است. او تحصیل علوم و کمالات را در زادگاه خود به پایان رسانیده و مجالس درس علمای زمان خود را که یکی از آنها شیخ عبدالله خریانی باشد درک نموده است. در علوم به مقامی ارجمند رسید. استادی نالی در غزل و بیش‌تر غزل‌های او عارفانه، بسی شیرین و دلنشین و شیوا است. از اوست:

له بت میم، قه‌دت ئه‌لف، زولفت وه کوو چیم

ده‌زانی به‌م سی‌یانه طالبی چیم

وه‌فای عه‌ده له من روح و له تو ماچ

چییه چاره‌ی ئه‌مانت غه‌یری ته‌سلیم

که هاتی تیغی بیزاریت له سهر دام



سه‌ری خوم خود بخود هه لگرت و روییم.  
 یعنی: لبت میم و قامتت الف و زلفت چیم  
 می‌دانی که با این سه حرف طالب چه هستم  
 وفای عهد است که از من روح و از تو بوسه  
 چیست چاره امانت بجز تسلیم  
 که آمدی تیغ بیزاری را بر سر زدی  
 من هم از غصه راه خود را پیش گرفتم و رفتم.

یکی دیگر از شعرای برجسته‌گرد ملا عبدالرحیم مولوی (۱۲۲۱-۱۳۰۰ هجری) است که از بزرگ‌ترین شعرای متصوف‌گرد به شمار می‌رود. او با شیخ سراج‌الدین ملاقات نمود و این ملاقات در حیات او تأثیری عظیم داشت. گفته‌اند مولوی در مقام وجد و شوق عنان اختیار را از دست می‌داده و مخمرات درون را به زبان می‌آورده و اسرار فاش می‌کرده. او به زبان‌های: کردی و فارسی و عربی شعر می‌سروده. از آثار او دیوان غزلیات و الفصیله و العقیده المرصیة و الفوائج او را می‌توان نامبرد. او در اشعارش از حیث رسایی مقصود و اتقان مطلب و لطافت معنی و صفا و فکر عرفانی داد سخن داده است. وی در الفاظ هم زبردستی نشان داده است. چنان که در این غزل گوید:

مایه‌ی بی مه‌یلت بشارانه‌وه

باباست نه‌شو به شارانه‌وه

سا بکیان په‌یکی به یارانه‌وه

په‌یکی په‌ی مه‌جنوون بیارانه‌وه.

یعنی: مایه بی‌رغبتیت را پنهان کن

تا خبرت به شهر نرسد که شرمنده شوی

پیکی به وسیله یاران بفرست

و پیکی برای بازگرداندن مجنون روانه کن.

در کردستان سلسله‌های زیادی سرکار آمده‌اند از جمله: بنی دلف،

عیاری‌ها، اتاییگی‌ها، اردلان‌ها، بابان‌ها، سوران‌ها که این سلسله‌ها به شعر و ادبیات کردی توجه خاص مبذول داشته‌اند و به سبب همین توجه سرایندگان کرد مورد تکریم قرار گرفتند. در این دوره سرایندگانی چون: شیخ شهاب سهروردی، صیدی اورامی، خانای قبادی، ملامصطفی بیسارانی، ملاخضر رودباری، ملاعبدالرحیم مولوی، مستوره کردستانی، ملاابوبکر مضاف، نالی شهرزوری، مصطفی بیگ کردی، پیره‌مرد و ده‌ها شاعر و ادیب دیگر ظهور کردند و زبان کردی در این دوزه‌ها توسعه یافت. در اوائل قرن چهاردهم هجری شعر کردی به شیوه نو آغاز شد. سرایندگان کرد در آن تجدیدنظر کردند و محتوای آن را با نیازهای اجتماعی شروع کردند. شعر نو کردی در آغاز به وسیله شیخ نوری صالح و عبدالله بیگ گوران پایه‌گذاری شد. سپس سرایندگانی چون شیرکوه بی‌کس، عبدالله پشیو لطیف هلمت و... ظهور کردند و شعر نو کردی را به اوج خود رساندند، چنان‌که عبدالله پشیو در این قطعه گوید:

تاسه

pala qāzhama	په‌له قازمه!
baḷkū tā zuwa,	به‌لکو و تا زووه،
handê gaḷāy dār	هه‌ندی گه‌لامی دار
handê bna gyā u guḷa kēwīlay	هه‌ندی بنه‌گیا و گوله‌کیویله‌ی
awê dasgfr kam	ئه‌وی ده‌سگیر که‌م
nātrsim nāwŷān ...la yādīm bichē	ناترسم ناویان... له یادم بچی
baḷām datrsim	به‌لام ده‌ترسم
bonyān la bîr kam	بونیان له‌بیرکه‌م!

اشتیاق

یعنی: دست و پا می‌زنم

بلکه تا زود است  
برخی از برگ درختان  
و برخی ریشهٔ گیاه‌ها و گل‌های کوهی  
آن‌جا را به دست بیاورم  
نمی‌ترسم که نامشان از یادم برود  
ولی می‌ترسم  
عطرشان را فراموش کنم!

## موسیقی و نوازندگی در میان کُردان

موسیقی در گذشته در میان کردها رونق به سزایی داشته است و بنابه اسناد و مدارک تاریخی مادها موسیقی را برای همراهی رقص‌های دسته جمعی به کار می‌بردند و در دوره آن‌ها موسیقی پیشرفت مهمی کرد. موسیقی در معنا، سازها و آهنگ‌ها و سرودهایی است که مجموعاً زبان حال و مترجم احساسات و عواطف مردم می‌باشد که از گذشته بسیار دور از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به عنوان جزئی از فرهنگ قومی با روح و جان مردم درآمیخته و به حیات خود ادامه می‌دهد.

در بین هنرهایی که مبدأ پیدایش آن اندیشه است نیز نمونه بزرگی از دوران باستان در دست است که بزرگ‌ترین نشانه تعالی فکری پدران ما می‌باشد و آن کتاب آوستا که می‌توان آن را به عنوان قدیمی‌ترین گنجینه جذبه دینی و فلسفی و اجتماعی کُردان معرفی کرد. بنابه اسناد و مدارک تاریخی زرتشت از دودمان ماد بوده و مادها هم نیاکان کردها هستند.

در کتاب آوستا به ویژه در گات‌ها و بیشت‌ها عالی‌ترین نمونه شعر وجود دارد که زرتشتیان هنگام نیایش به درگاه اهورامزدا این اشعار را با آهنگی موزون می‌خواندند. کتاب آوستا حاوی دستورهای فلسفی و قوانین اخلاقی و اجتماعی می‌باشد. گات‌ها از سخنان خود زرتشت است که دارای فصاحت و بلاغت ایزدی است.

هرودوت می‌گوید: مادها هنگام نماز و ستایش آواز می‌خواندند و تغنی می‌کردند. در آیین زردشت نیایش به درگاه اهورامزدا عموماً با آواز همراه بوده است. در آوستا مکرر توصیه شده که گات‌ها را با آواز بخوانند. تغنی و آوازخوانی در آیین زردشت اهمیت خاصی داشته و در زمان مادها به خصوص در جشن‌های نوروز و مهرگان توسط رامشگران و خنیاگران و نوازندگان در مجالس سرود سروده می‌شده و موسیقی را به همراهی رقص‌های دسته‌جمعی به کار می‌بردند.

ساسانیان در اصل گردند. عصر آن‌ها عصر شکوفایی موسیقی ایرانی است، به ویژه زمان پادشاهی خسرو پرویز با ظهور رامشگرانی چون: باربد و نکبسا. چنان‌که نوشته‌اند باربد سررامشگران دربار خسرو پرویز بوده و برای هفت روز هفته هفت خسروانی و به مناسبت سی روز ماه سی لحن و برای ۳۶۰ روز سال دستان برای خسرو ساخته بود.

ثعالبی در این باره می‌گوید: باربد در ملاقات اول دستان یزدان آفرید را برای خسرو خواند و بعد دستان بر تو فرخار را به سمع او رسانید که همان شادمانی را و توانگری از پس درویشی می‌بخشد. پس از آن دستان سبز اندر سبز را خواند و نواخت چنان‌که شنوندگان از آهنگ زار زار ابریشم رود، از زیر و بم سرود او مجذوب شدند.

نام برخی از سازهای متداول در زمان ساسانیان نیز در رسالهٔ پهلوی ریتک و خسرو آمده است. شاهنشاه پرسید که از خنیاگری‌ها کدام خوشتر و بهتر، ریتک گفت که انوشه بادی این چند خنیاگری همگی خوش و نیکویند: چنگ‌سرای، ون کنار سرای، سوراژیک‌سرای، مستک‌سرای، طنبور‌سرای، بریط‌سرای، نای‌سرای، دومیرک‌سرای.

نام سی لحنی که باربد ساخته است در کتاب خسرو شیرین خانای قبادی (۱۰۸۳-۱۱۶۸ هجری) چنین آمده است: عراقی، حجاز، گنج بادآور، گاو گنج، گنج سوخته، شادروان مرواری، تخت طاقدیسی، ناقوسی، اورنگی،

حقه کاوسی، ماه برکوهان، مشکداته، نیمه‌روز، سبز در سبز، سروستان، کلید رومی، سروسهی، نوشین‌باده، مشکمالی، غنچه کبک دری، کین سیاوش، کین ایرج، ماهور، باغ شیرین، نوروز، نخجیرگان، عشاق، بزرگ شهناز، مشکو، مهرگانی.

کردان که از بازماندگان قوم ماداند، موسیقی را بسی ارج می‌نهند و ترانه‌های دل‌انگیز کردی و لالایی‌های مادران‌گرد که از احساس پاکشان مایه می‌گیرد و در آسمان بر می‌گشاید تا روح پاک نوزادش را بنوازد موسیقی است و بدینسان موسیقی با تاروپود نوزاد آمیخته می‌شود و جانی تازه به او می‌بخشد. موسیقی بیانگر زیباترین احساسات یک‌گرد است.

در اصطلاح کردی کلیه اشعاری که با آهنگ به شکل تصنیف یا آواز خوانده می‌شود گورانی گویند و گورانی چرین به معنی آواز خواندن است. کلمه گورانی اساساً منسوب به ایل گوران است و گوران نام یکی از طوایف مهم بین‌سندج و کرمانشاه است که مردم آن پیرو مسلک یارسان یا اهل حق‌اند. آنان دارای عقاید و آداب و رسوم مخصوص به خود می‌باشند و کلیه آثار منظوم گوران‌ها ده‌هجایی است. چون همیشه با آهنگ‌های مذهبی توأم می‌باشد، بدین جهت این نام در گویش‌های دیگر کردی تعمیم یافته و اصطلاحاً هر شعر عامیانه را که با آهنگ خوانده می‌شود گورانی گویند.

هر یک از سی قسم آواز اولی را مقام گویند و هر مقامی شعبی دارد و نام‌های آن‌ها عبارتند از: قطار، خورشیدی، هوره، آه‌آه، سحر، عشاق، نیمه‌شب، رَش‌بست، لاوک، حجاز، اورامن، سه‌گاه، نوا، نھاوند، راست، چهارگاه، لاوژه، سوز، دشت، چمرانه، بیات، سیاه‌چمانه، خاوگر، هجران، الله‌ویسی، افشار، گبری، حیران، تی‌هلکیش، سفر. چنان‌که گویند این سی مقام را برای نخستین بار موسیقی‌دان‌گرد عبدالقادر مراغه‌یی (۱۰۰۰-۸۳۸ هجری) پدید آورده و آن‌ها را در میان مردم رواج داده است. استاد توفیق وهبی (۱۳۱۱-۱۴۰۴ هجری) می‌گوید: مقام‌های کردی مانند: قطار،

الله‌ویسی، آه‌آه، سه‌گاه، چهارگاه، بیات، خاوکر و سوز؛ یادگار طایفه گورانند که اکنون در میان کردها رایج است و به آن عشق می‌ورزند.

کردها از قدیم دارای ترانه و آواز و آهنگ و موسیقی بوده‌اند و برخی از این ترانه‌ها و آهنگ‌ها شادی آور و فرح‌بخش و برخی مغموم و دردناک و برخی ملایم و خوش‌آیند است حتی برخی از این ترانه‌ها پند و اندرز است و برخی در شیون و سوگواری است که گردان از آن‌ها لذت می‌برند. ترانه‌های کردی از هر گونه تکلف و تصنع ادبی و صنایع لفظی بدورند و در آن احساسات و عواطف با لطافت و سادگی منعکس شده است. ترانه‌های کردی دوازده گونه‌اند که عبارتند از: ترانه دینی، ترانه کار، ترانه چوپان، ترانه کشاورز، ترانه کودکان، ترانه آهنگ، ترانه سوگ، ترانه جنگ، ترانه زنان، ترانه شکار، ترانه شوخی، ترانه عشق و اینک برخی از این ترانه‌ها را در این‌جا می‌آوریم:

دهشتی مهربوان کاکي به کاکي      *dashtî marîwân kâkî ba kâkî*  
 دوور له بالاکهت ویران بی خاکی.      *dûr la bājakat wêrân bê xākî*  
 یعنی دشت مریوان، دشت به دشت  
 دور از قد و بالای تو خاکش ویران باد.

\*\*\*

هر چند دهروانم به حوکمی دوورین  
*har chand darwānim ba hukmî dūrbîn*  
 نه یار دیاره نه شیوهی شیرین.  
 یعنی: هر چند به وسیله دورین نگاه می‌کنم  
 نه یار پدیدار است و نه قیافه شیرین.

\*\*\*

هسته با بیکه‌ین دوو دهس له گه‌ردهن.      *hasta bā bîkayn dū das la gardan*  
 نه وهک په‌یابی له نا‌کاو مه‌ردهن      *na wak payâ bê la nākaw mardan*

یعنی: برخیز و بیا دو دست در گردن هم افکنیم  
مبادا من و تو به ناکام بمیریم.

\*\*\*

shart bē guḡ kas nakam ba bowa شه‌رت بی گولی که س نه که م به بووه  
tāguḡm bo dē la lāyan towa نا گولم بو دی له لایه‌ن تووه.

یعنی: شرط باشد گل کس را نبویم  
تا از خدمت تو برایم گل می آید.

این گونه ترانه‌ها را که به شعر هجایی سروده‌اند در کتب نویسندگان و پژوهندگان اسلامی فهلویات گویند. کلمه فهلویات از جمع فهلوی آمده است و آن عبارت است از ترانه‌هایی از شهر فهله یا پهله از شهرهای بخش مرکزی و شمالی و غربی ایران بوده است که به زبان پهلوی صحبت کرده‌اند.



## رقص و پایکوبی در میان کردان

رقص و پایکوبی همیشه در کنار موسیقی قرار گرفته است. رقص و پایکوبی و دست‌افشانی از جمله تفریحات و سرگرمی‌هایی است که پس از فراغت از کار یا در جشن‌ها و شادمانی‌ها اجرا می‌شود. در میان کردها هنگام درو و برداشت محصول رقص‌های دسته‌جمعی و در عروسی‌ها نیز انواع رقص‌های کردی را انجام می‌دهند.

هرودوت می‌نویسد: مغ‌ها که یکی از طوایف ماداند، هنگام نماز و ستایش آواز می‌خوانند، تغنی می‌کنند و به پایکوبی می‌پردازند. در آیین زردشت هم نیایش به خدا عموماً با آواز همراه بوده است. در بیش‌تر جوامع بشری رقص و پایکوبی همیشه همراه با موسیقی بوده. در کردستان به رقص هه‌لپه‌رکی halparkê گویند. در میان طوایف کرد اهمیت زیادی به رقص می‌دهند و کسی که نتواند برقصد، بی‌ذوق محسوب می‌شود. در روستاها رقص را همراه بانی‌لبک و دف آغاز می‌کنند. نوعی رقص وجود دارد به نام ره‌ش‌به‌له که rash baļak در آن زن و مرد و پسر و دختر باهم می‌رقصند. این رقص را بیش‌تر در عروسی‌ها به کار می‌برند و همه در آن شرکت می‌کنند. بهترین لباس‌های خود را می‌پوشند. کردان رقص را مانند موسیقی دوست دارند و حتی در میدان کارزار می‌رقصند.

ادموندز در سفرنامه‌اش می‌نویسد: من اطلاع چندانی از موسیقی و رقص

ندارم تا توصیف رضایت‌بخشی از چوپیی سلیمانیه بدست دهم، تا آن‌جا که می‌دیدم به رقص روستاییان سایر نقاط کردستان و غرب ایران شبیه بود و این رقص انواع مختلف دارد. من درست نمی‌دانم که آیا این اختلاف در آهنگ حرکت پاها است یا در موسیقی یا در الفاظ ترانه‌ای که آهنگ را همراهی می‌کنند، اما وجه مشترک همه این است که رقصندگان از زن و مرد صفی را تشکیل می‌دهند و دست‌های همدیگر را در محاذی تهیگاه می‌گیرند. موسیقی رقص را گاه یک و گاه چند سرنازن و دهل‌زن تأمین می‌کنند. نفر آخر سمت راستی صف سرچوپیی کش است و او و نفر آخر صف به آهنگ رقص دستمال‌ها را تکان می‌دهند. رقص مشتمل بر یک رشته حرکاتی است که موجب می‌شود صف به پیش و پس و به چپ و راست برود و معمول‌ترین هیأت رقص روینه است. در این رقص، خطی که رقصندگان تشکیل می‌دهند بخشی از دایره‌ای است که کم‌کم پیچ و تاب می‌خورد، آن قدر که هر رقصنده‌ای یک یا چند دور گشته باشد.

انواع رقص‌های دیگر که در جاهای مختلف دیده‌ام عبارت‌اند از: سه پا و



می‌لانه که در آن رقصندگان شانه‌های خود را به شانه‌های یکدیگر می‌سایند. شیخانی هم رقصی است نند و همراه با جست و خیز و آیشوک که در آن رقصندگان دایره کاملی می‌زنند و به آهنگ کلمات عاشقانه‌ای که در ستایش محبوب است می‌رقصند. اگر چوبی با شرکت زنان باشد که در بیش‌تر روستاها معمولاً چنین است، در این صورت زه‌ش به‌له‌ک یعنی سیاه و سفید خوانده می‌شود.

خانم جمیله جلیل در کتاب تحقیق و نت‌گذاری آوازهای کردی می‌گوید: راستی هنگامی که پسران و دختران جوان شانه به شانه هم می‌سایند و می‌رقصند، زمین زیرپایشان چه حالی دارد؟ ما رقص‌های زیادی داریم و اگر از فاصله‌ای دور به صحنه رقص کردی بنگریم حلقه‌ای نیم دایره از ترکیب یک در میان دو نوع خرم و رنگ می‌بینیم که همچون یک رشته پیوسته از دو گونه درخت در حال جنبشند.

برخی از رقص‌های کردی عبارتند از: شرانی *sharānī*، شورو *shoro*، سی‌پی *sêpê*، سی‌کسه *sêkasa*، تنزره *tanzara*، ترنگی *tirngî*، قلیچک *qilîçik*، قازقاز *qāz qāz*، بیربیری *bîr bîrî*، رومانی *romānî*، میرزه‌یی *mêrzaîyî*، کوچری *kocharî*، هوناری *hûnarî*، لاجی *lâçhî*، گریان *garîyan*، هلگردن *halgirdin*، فتاح پاشایی *fatâh pâshâîyî*، پشت‌یا *psht pâ*، لبنان *labnân*، خانه‌میری *xāna mîrî*، داغه *dāgha*، دازنگی *dāzangî*، حریره *harîra*، شیخانه *shêxāna*، راسته‌میریوانی *râstay marîwānî*، چپی *çapî*، هوشار *hawshâr*، شکاک *shakāk*، قره‌پیره ژن *qara pîra zhin*، گرپ *gûrp*، تک تیر *tak tîr*، رگبار رواچی *ragbâr*، چوبی *çopî*، ژنانه *zhināna*.

اینک برخی از این رقص‌ها و پایکوبی‌ها را در این جا شرح می‌دهیم که امیدواریم مورد استفاده قرار گیرد.

گریان *garîyan*: به معنی گردیدن و راه رفتن است و آن رقصی است سنگین و آهسته که ریتم آن به تدریج سریع می‌شود. ملدی خاص این رقص تقریباً در

تمام کردستان یکسان شناخته شده است. نخستین حرکت با پای راست شروع و با هر ضرب دهل حرکت پاها عوض می‌شود. افراد گروه رقص حالتی شبیه به راه رفتن دارند. پس از چند دقیقه که از اجرای سنگین آن گذشت، تمپوی رقص تندتر و با هیجان بیش‌تر ادامه می‌یابد.

خانه میری *xāna mîrî*: یا خان امیری از رقص‌های بسیار مشهور در مناطق کردستان است و اگرچه اجرای آن در نقاط مختلف، صورت‌های گوناگونی دارد، ولی شکل کلی ملدی و نحوه اجرای رقص در همه جا به صورتی یکسان و واحد انجام می‌گیرد. نوع خاصی از این رقص در کرمانشاه به جلو شاهی معروف است. در این رقص حرکت با پای راست شروع شده سه بار پاشنه پای راست به زمین می‌خورد و سپس پاها به ترتیب عوض شده و حرکتی مانند راه رفتن انجام می‌دهد و در پاره خصوصیات کلی ملدی این رقص این‌که ملدی آن از دو قسمت درست شده که هر قسمت شامل دو فیکور است.

چپی *chapi*: رقصی است ساده و کاملاً یک نواخت. از آن‌جا که آغاز و انجام حرکت رقص هر دو با پای چپ صورت می‌گیرد، رقص مزبور به همین جهت چپی نام گرفته است. در این رقص بدن با حرکت پاها جلو و عقب کشیده می‌شود. افراد گروه رقص بازوها را به بازوی یکدیگر می‌اندازند، به طوری که شانه‌هایشان کاملاً به هم می‌چسبند و در نتیجه بدن آن‌ها در کنار هم حرکت خواهند کرد. در این رقص شانه‌ها نیز همراه حرکت پاها حرکتی عمودی دارد. ملدی این رقص از یک قسمت مستقل تشکیل یافته که دارای دو فیکوری کاملاً مشابه است.

فتاح پشایی *fatāḥ pāshāyî*: در این رقص پاها سه بار با سرعت زیاد به طرف بالا حرکت می‌کنند. ابتدا پای راست بعد پای چپ و دوباره پای راست به بالا کشیده شده و سپس سه حرکت افقی و کوتاه مانند راه رفتن انجام می‌گیرد. این رقص مخصوص مردان است و آخرین رقصی است که در ترتیب

چوبی اجرا می‌شود. سه بار دارای حرکت‌های سریع و تند بوده و بسیار هیجان‌انگیز است. ملدی این رقص حاوی بخشی مستقل بوده و هر بخش شامل دو فیگور کاملاً مجزا است که فیگور دوم را می‌توان مکمل فیگور اول به حساب آورد و در تمام مدت رقص ملدی به همان صورت ثابت تکرار می‌شود.

ژنانه zhināna: زنانه و این رقص مخصوص زنان است. حرکات پاها در این رقص بسیار آهسته و کوتاه است. این رقص روی پنجه‌های پا انجام می‌گیرد. اجراکنندگان به آهستگی پیش می‌روند. رقص مزبور مانند سایر انواع چوبی به صورت گروهی است، ولی گاهی نیز آن را به صورت انفرادی اجرای می‌کنند. بازیل نیکیتین در باره رقص کردی می‌گوید: رقص کردی از آن‌جا که دارای ویژگی‌های خاصی است که من در هیچ یک از رقص‌های شرقی دیگر ندیده‌ام، درخور آن هست که در باره‌اش شرح و تفصیل بیش‌تری بدهم و یکی از این ویژگی‌های موجود در شیوه رقص کردی این است که کردها هیچ‌گاه جدا جدا و یا دو به دو و چهار به چهار نمی‌رقصند، بلکه از همان ابتدا حلقه‌ای تشکیل می‌دهند که در آن هر مردی در بین دو زن همپای رقصش طوری جا می‌گیرد که دستشان در دست هم و شانه‌هایشان به شانه هم فشرده می‌شود. این رقص‌ها بسیار جالب توجه است و کردها به آن عشق ورزند.

## جشن‌ها و اعیاد

جشن‌ها و اعیاد در کردستان دو قسم است: ملی و مذهبی. اصولاً جشن پدیده‌ای است اجتماعی و فرهنگی که از آغاز تشکیل اجتماعات انسانی در هر زمانی به هر شکل و صورتی در زندگی مردم جای ویژه‌ای داشته است. جشن‌ها اتحاد و هبستگی مردم را فراهم می‌آورند، چنان‌که کردها در کردستان برای باریدن باران و سرسبزی کشتزارها جشنی دارند و در میان طوایف کرد جشن‌های زیادی معمول بوده که برخی از آن‌ها عبارتند از: سورانه سمنی، سورانه قرشیلان: سورانه رزبران.

کردها جشن‌ها را هرچه باشکوه‌تر برگزار می‌کنند. از جمله این جشن‌ها: جشن قریان، جشن رمضان، جشن مولود پیامبر اکرم، جشن شب معراج، جشن برات یا نیمه شعبان و جشن نوروز. در این جشن‌ها آداب و رسوم مخصوصی رعایت می‌کنند. برای مثال در شب معراج مردم در مساجد گرد می‌آیند و یکی از روحانیون معراجنامه را با آهنگ مخصوصی می‌خواند. در فواصل اشعار عربی و گُردی در مدح پیامبر و پیشوایان دینی همراه با آهنگ دف و دایره خوانده می‌شود. در جشن مولود پیامبر مولودنامه می‌خوانند و چایی و شربت و شیرینی پخش می‌کنند.

جشن نوروز کهن‌ترین و بزرگ‌ترین جشن کردان است که همه ساله در آغاز فروردین‌ماه به هنگام تحویل آفتاب به برج حمل باشکوه فراوان برگزار

می‌شود. در این روز زن و مرد، دختر و پسر، پیر و جوان در کنار چشمه‌سارها و جویبارها جمع می‌شوند و به رقص و پایکوبی می‌پردازند و شادمانی می‌کنند. پیدایش این جشن بنابه کتاب سرانجام که یکی از کتاب‌های مقدس یارسان است، برای آفریده شدن آدمیان است که پایان دوره‌های آفرینش و هنگام نماز و نیایش به درگاه آفریننده جهان می‌باشد. در آن از شش‌گانه سال یاد می‌کند که هر گاهی یکی از آفریده‌های ایزدی پدید آمده که آن را در گویش گورانی گاسنبار خوانند یعنی گاه‌های بار و بردار.

در افسانه‌های کردی منشأ این جشن را به کیومرث نخستین پادشاه پیشدادی نسبت می‌دهند. او در کوهستان‌های رواندز با اهریمن جنگید و بر او پیروز شد، به این مناسبت دستور داد در ستیغ کوه‌ها و بلندی‌ها آتش بیفروزند و خبر پیروزی را به همه جا برسانند. فرمان داد مردم روز پیروزی را جشن بگیرند و به مدت نه روز ادامه دهند. به این مناسبت آن را جشن نوروز نامگذاری کردند.

افسانه دیگر کردی منشأ نوروز را روز پیروزی کاوه آهنگر بر ضحاک می‌داند که مقارن بوده است با ایام جشن نوروز. در این موقع نیز به مناسبت چیره شدن کاوه بر ضحاک تازی همانند پیروزی کیومرث بر اهریمن بر بالای کوه‌ها آتش افروختند. این رسم و رسوم همچنان در کردستان باقی مانده است.

در جشن نوروز هر کس برای دوستانش هدیه و شیرینی می‌فرستد و به نام نوروزانه در صبح نوروز هدیه می‌فرستند. در برخی از نقاط کردستان نوروزانه را در آخرین روز اسفند و غالباً در هنگام شب به همدیگر می‌دهند. از مراسم دیگر روزهای نوروز رسم آتش‌افروزی است. در کردستان غیر از چهارشنبه‌سوری، همه ساله شب نوروز قبل از غروب آفتاب مردم بر روی پشت‌بام‌ها می‌روند و آتش می‌افروزند و سبب آن را یادبود پیروزی کیومرث

بر اهریمن و پیروزی کاوه آهنگر بر ضحاک می‌دانند. از این رو در کنار آتش افروخته شده به رقص و پایکوبی و دست‌افشانی می‌پردازند.

کردان نخستین روز جشن نوروز را به دید و بازدید می‌گذرانند و به همدیگر شادباش گویند و همدیگر را می‌بوسند. شیرینی‌های گوناگون برخوانی می‌چینند و سبزی و گندم و کنجد را هم که در پیش آماده کرده‌اند در میان خوانی می‌گذارند، تا بازدیدکنندگان از شیرینی‌ها بخورند. در روزهای جشن مردم پس از ظهر به بیابان‌ها و دشت‌ها می‌روند و به پایکوبی و اسب‌سواری و بازی‌های گوناگون می‌پردازند.

روز سیزدهم نوروز، کردان به دشت و دمن می‌روند و ظرفی را پر از آب می‌کنند، با شادمانی به خانه می‌آورند و این آب را مقدس می‌شمارند. اعضای خانواده یک یک از آن آب می‌نوشند. در این روز کسانی که صدای خوبی دارند، می‌آیند و برای مردم ترانه می‌خوانند. همه مردم آرزو دارند که روز سیزده آفتابی باشد تا بتوانند از مرغزارها و چمن‌ها و لاله‌زارها و دشت‌های سبز و خرم دیدن کنند. هنگام بامداد سماور و قوری و استکان و فرش با خود برمی‌دارند و روی به دشت و باغ و راغ می‌کنند. در آن‌جاها به شادمانی می‌پردازند و تا فرو نشستن آفتاب به شادی می‌پردازند و شب برمی‌گردند.



## میر نوروزی

کردان در نخستین چهارشنبه سال برای برگزاری جشن میر نوروز یکی را از میان خود به نام میر برای فرمانروایی چند روزه برمی‌گزینند. برای برگزاری میر نوروز بزرگان شهر جامه‌های زیبا و جواهرنشان و تاج مکرل به گوهای قیمتی و کمربند و بازوبند شاهانه، اسب، چکمه، مهمیز، شمشیر، خنجر و اسلحه‌های گران‌بهای خود را در اختیار میرنوروز می‌گذارند. مردم شهر هم هرچه از اسب و استر و زر و زیور داشته باشند برای مراسم این جشن در اختیار یاران میرنوروز می‌گذارند.

اعضای تشکیلات میر نوروزی عبارتند از: میر نوروز، کهن وزیر، وزیر دست راست، وزیر دست چپ، میرزا، مرد کویال سیمین، دسته نوازندگان، سرایندگان، گروه خنجرزنان و دژخیمان که هر کدام از آنان در دستگاه میر نوروز کار مخصوصی دارند.

میر نوروز در نخستین چهارشنبه سال در یکی از میدان‌های بزرگ شهر در حالی که تاج مکرل و یک دسته نوروزی و پر طاوس بر سر دارد و بالای سرش پرچم و چتر افراشته‌اند، با طلوع آفتاب بر تخت می‌نشیند. پس از آن مرد کویال سیمین خود را به پیشگاه میرنوروز می‌رساند و تعظیم‌کنان اجازه ورود می‌خواهد تا وزیران و خدمتگزاران آستانه میر را معرفی کند. میر نوروز اجازه می‌دهد و مرد کویال سیمین کهن، وزیر دست راست و وزیر دست چپ و میرزا را معرفی می‌کند.

کهن که مردی بذله‌گو است، گهگاهی برای حل گرفتاری‌های مردم با او مشورت می‌کنند و زیردست راست که فرمان‌های منطقی و قابل اجرا صادر می‌کند و وزیر دست چپ فرمان‌های مسخره و شگفت‌آوری با دستورهای غیراخلاقی صادر می‌کند. میرزا نیز دست دبیری دارد. دسته خنجرزنان یا جلادان لباس سرخ می‌پوشند. مرد کوپال سیمین مأمور ابلاغ فرمان‌های میرنوروزی است و دسته موزیک همان نوازندگانند که موسیقی می‌نوازند و آوازخوانان هم آواز می‌خوانند. دلقک که او را وشکهرن گویند، لباسش از پوست حیوانات درنده است و زنگوله کوچک هم به لباسش آویزان است. او حرکاتی خنده‌آور و مسخره درمی‌آورد.

هنگامی که میرنوروز بر تخت می‌نشیند، مردم شهر برای عرض تبریک به خدمتش می‌آیند و او با یاران و نگهبانانش با جلال و شکوه به عنوان کاروان شادی در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر و بازار می‌گردد، در حالی که بازار به طور کلی تعطیل است. سپس میرنوروز به مقر خود برمی‌گردد و به شکایات مردم رسیدگی می‌کند. مسخره‌ترین دعاوی را رسیدگی می‌کند و گنهکاران که عبارتند از: دروغگویان، رباخواران، فتنه‌برانگیزان، به مردم معرفی می‌شوند و سپس آنان را بر حسب جرمشان تازیانه می‌زنند.

طبق فرمان میرنوروز حاکم باید زندانیان بی‌گناه را آزاد کند و خانواده‌هایی که باهم اختلاف دارند باید آشتی کنند. ثروتمندان باید زکات خود را مطابق شرع به فقرا بدهند و بر روی رودخانه باید پلی عالی بسازند. هر کس باید اطراف منزل خود را تمیز نگه دارد و از فرامین نباید سرپیچی کند. اگر سرپیچی کنند به ده ضربه شلاق و یک روز زندان محکوم خواهند شد.

میرنوروز پس از آن فرمان می‌دهد و می‌گوید: همگی باید سیبل‌هایتان را بزنید و گرنه دستور می‌دهم گوش‌هایتان را ببرند. میرپیشین باید برای درست کردن کاخی زیبا دست به کار شود و گرنه زود باید شهر را ترک کند. از امروز جوانان سیزده‌ساله باید زن بگیرند و گرنه به زور باید با یک زن هشتادساله

از دواج کنند. شهرنشینان باید به روستاها بروند و روستاییان باید به شهر بیایند. میرنوز پس از صدور این فرمان‌ها با عده‌ای از یارانش برای گردش به باغ‌ها و مرغزارها می‌رود و با آنان به جشن و شادی و رقص و پایکوبی می‌پردازد.

میرنوروزی چون از راز فرمانرواییش آگاه می‌باشد و می‌داند به محض خنیدن مفتضحانه معزول می‌شود، به خصوص دلقک سعی دارد به هر نوعی شده او را بخنند و میر هم می‌داند که حکومت او محکوم به زوال و به یک لبخند بسته است، از ترس جانش خود را به محل امنی می‌رساند و به خانه یکی از محترمین شهر پناه می‌برد تا از مهلکه دور باشد. اگر میر در نقشه خود شکست بخورد، به دست جماعت متبوعش چنان مفتضح و رسوا می‌شود و مورد کتک‌کاری و توهین قرار خواهد گرفت که سهل است لذت دوران امارت را فراموش می‌کند و هوس امیر شدن چند روزه را به قلب خود راه نمی‌دهد، بدین گونه امارت کوتاه چند روزه او به پایان می‌رسد و کارها باز به روال عادی بازمی‌گردد.

## عروسی در میان گردان

کردان در عروسی تشریفات خاصی دارند. هنگامی که به خواستگاری دختری می‌روند و بعد از دادن جواب مثبت از جانب خواستگارکنندگان اسبی با تمام وسایل به خانه دختر فرستاده می‌شود. پس از آن مراسم شیرینی‌خواری را انجام داده و دختر نامزد می‌شود و مهریه تعیین می‌گردد. برای پدر و مادر عروس هدایایی برده می‌شود و اگر خانواده داماد فرد سرشناسی باشد، برای هر یک از دعوت‌شدگان یک کله قند بزرگ می‌فرستد. اشخاصی که دعوت شده‌اند بر حسب دارایی خود دو رأس و بلکه بیش‌تر گوسفند به خانه داماد می‌فرستند، سپس خودشان هم به خانه داماد می‌روند. اگر داماد هم فقیر و مستمند باشد مردم او را یاری می‌کنند و حتی عده‌ای جداگانه فرش و گلیم و جوراب پشمی را برای داماد تهیه و می‌فرستند.

عروسی و رقص و پایکوبی کردان خیلی پرسروصدا است. چرگران و آوازخوانان ترانه‌های کردی می‌خوانند. زنان، دختران، مردان، جوانان، پیرمردان و پیرزنان به رقص و پایکوبی و دست‌افشانی می‌پردازند. گاهی اوقات دختران و زنان هم در رقص و پایکوبی خصوصی زنان آواز می‌خوانند، در جشن عروسی افراد نامی و سرشناس‌گرد، باید کمانچه و دف و نای و چنگ و ریاب هم نواخته شود. رقص و پایکوبی تا سه روز و حتی تا یک هفته ادامه دارد. پس از وارد شدن عروس، عروس و داماد باهم وارد حلقه رقص

شده و مانند سایرین به پایکوبی می‌پردازند. به محض این که عروس و داماد وارد حلقه رقص شدند هر کس به اندازه توانایی خود گوسفند یا پولی را به عنوان شادباش به عروس و داماد نثار می‌کند که در نتیجه پول زیادی جمع آوری می‌شود که دو سوم آن سهم میزبان و یک سوم دیگرش به نوازندگان تعلق می‌گیرد.

هنگام حرکت عروس از منزل به داماد اطلاع می‌دهند و او باید حداقل تا وسط راه به استقبال عروس بشتابد و گرنه پدر و مادر و اقوام عروس به عنوان اعتراض از رفتن عروس ممانعت می‌کنند. اغلب دیده شده است که همین موضوع باعث توقف عروس بین راه و حتی گاهی اختلاف بین آنها شده است. هنگامی که عروس را می‌خواهند به خانه داماد ببرند، بازوی عروس را برادر یا یکی از مردان محرم او می‌گیرد و او را دور تنور می‌گردانند و در مقابل او آئینه بزرگی نگاه می‌دارند. عروس هر قدر آهسته‌تر راه برود دلیل متانت و وقار او است. همین که عروس به خانه داماد می‌رسد، داماد با عده‌ای از اقوام و دوستانش به پشت‌بام درمی‌آید که عروس از آن می‌گذرد می‌رود و این اقدام نشانه تسلط مرد بر زن است. به محض ورود عروس به منزل داماد، مادر و خویشان داماد موظفند او را شادباش کنند و پول بر سر او بریزند. گاهی سکه‌های طلا بر سر عروس می‌ریزند و داماد نیز چند سیب بر سر عروس می‌ریزد. هنگامی که عروس از منزل خود حرکت نکرده، برادر یا یکی از خویشان داماد به منزل عروس رفته و با ترتیب خاصی شالی از پارچه نازک و ابریشم به کمر عروس می‌بندد و برمی‌گردد. داماد باید پس از ورود عروس مبلغی به او بدهد و این شال را باز کند.

موقع عروسی یک زن از طرف خانواده داماد و یک زن از جانب خانواده عروس به نام ینگه به همراهی عروس که اصولاً سوار بر اسب است، به خانه داماد می‌آیند و گروهی از سواران هم با کیف و آهنگ و جلیدبازی و تیراندازی در معیت عروس وارد خانه داماد می‌شوند. پس از سه روز زنانی که

به نام بنگه به خانه داماد آمده بوده‌اند، با دریافت هدایایی به خانه خود برمی‌گردند. پس از مدتی خانواده داماد و عروس همدیگر را دعوت می‌کنند و هدایایی رد و بدل می‌کنند. اگر شب عروسی برف و باران بیارد، می‌گویند عروس ته دیگ زیاد خورده است.

در برخی از مناطق کردستان معمول است زن و مردی که همدیگر را دوست دارند و با مخالفت اقوام خود برای ازدواج روبرو می‌شوند، محلی را در بیرون شهر تعیین می‌کنند و پس از قرار قبلی به آنجا فرار می‌کنند. در آن محل هر دو با هم عهد و پیمان می‌بندند که باهم عروسی کنند. این عمل را راتو گویند. معمولاً اگر کسی از نزدیکان عروس آن‌ها را تعقیب نمایند، کشمکش و نزاع بین او و مردی که زن را فراری می‌دهد درمی‌گیرد، ولی اگر کسی به آن‌ها نرسد بعد از آن خانواده عروس و داماد ناچار می‌شوند با ازدواج رسمی آن‌ها موافقت کنند. قبل از عروسی چند شب در منزل داماد مجلس شادی و بزم دایر است.

با توجه به اهمیت و ضرورت ازدواج، انتخاب همسر در میان کردها به دو صورت انجام می‌گیرد، نخست که پدر و مادر خود همسر فرزندشان را انتخاب می‌کنند و این کار در همان روزهای تولد نوزاد دختر انجام می‌گیرد، بدین گونه که ناف بر کردن و نشان کردن، یعنی کودک از همان گهواره برای یکدیگر نامزد می‌گردند. به علامت نامزدی دستمالی به سر دختر می‌زدند که به آن چند سکه دوخته می‌شد. شکل دوم دختر و پسر همدیگر را می‌پسندند و سپس باهم ازدواج می‌کنند. در میان برخی از طوایف کرد هم رسم است که هنگام رقص پسری به قصد انتخاب دختر دلخواه خود در حضور دیگران دستمال ابریشمی به سوی دختر پرتاب می‌کند و اگر دختر دستمال را گرفت دلیل بر موافقت اوست.

## بازی‌های سنتی در کردستان

بازی‌های سنتی در کردستان عمری به قدمت تاریخ دارند و چنان با خون و خوی کردان پیوند یافته‌اند که هرگز نمی‌توانند آن‌ها را فراموش کنند، زیرا از کودکی به این بازی‌ها عادت کرده‌اند. این بازیها از قدیم در میان کردان رایج بوده و برخی از این بازیها قدمت چند هزار ساله دارد که کودکان اکنون آن‌ها را انجام می‌دهند. بازی هر منطقه با منطقه دیگر فرق دارد. این بازی‌ها کودکان را به کار و تلاش وامی‌دارد و به آنان می‌آموزد که چگونه با جانوران مضر مقابله کنند.

این بازی‌ها کودکان ما را با دنیای پرتلاش آماده می‌کند و در آن ریزه‌کاری‌های زندگی از جمله: شخم زدن، درو کردن، نان پختن، چوپانی، باغبانی وجود دارد و به باروری فکری آن‌ها کمک می‌کند. آن‌ها را به کار و تلاش وادار می‌کند. در بازی حتی روش رویارویی با خطرهای احتمالی را یاد می‌گیرند و به آن‌ها می‌آموزد که چگونه با حمله گرگ به گله مقابله کنند و چگونه مزرعه را از گزند دزد و جانور مضر نگهداری کنند. اینک چند تا از این بازی‌ها در این جا می‌آوریم:

قاپان (qāpān): قاب بازی که دو نفر قاب گوسفندی را می‌آورند و در آغاز دایره‌ای را بر روی زمین می‌کشند و قاب‌ها را می‌اندازند. به حکم قرعه خط و شیر قاب به وسیله یکی از بازیکنان پرتاب می‌شود. باید چنان قاب را بزنند که

قاب جک بنشیند و چنان چه قاب کسی جک نکرد در دور بعدی صاحب آن قاب برنده و دور بازی را به عهده می‌گیرد.

قلاشکینی qalā shikēnī: قلعه‌شکنی و آن بدین گونه است که جوانان ده تن از میان خود برمی‌گزینند و به دو دسته تقسیم می‌شوند که هر دسته آن از پنج کس فراهم می‌شود. هر دسته باید سه تخته سنگ را مانند قلعه در جلو خود به زمین نهد و آن‌ها را به پیکره‌دژی درآورد. یعنی تخته‌سنگ‌ها ستون‌مانند به زمین گذاشته شود. آن‌گاه دسته نخست با سنگ‌های گرد که در دست دارند به تخته‌سنگ‌های بزرگ یا قلعه می‌زنند. چنان چه آن دسته توانستند قلعه را بیندازند، آنان برنده هستند و اگر نتوانستند بنابه نوبت به دسته دوم می‌رسد و هرگاه هر کدام از آنان برنده شدند، آن دسته سوار پشت دسته دیگر می‌شود. چندین بار باید آن‌ها را بگرداند تا دوباره بازی آغاز شود.

گُرزان gurzān: چند تن از جوانان در جایی چنبره‌ای را در روی زمین می‌کشند و آن‌گاه به دو دسته بخش‌بندی می‌شوند. دسته نخست به درون چنبره می‌روند و شال‌های خود را گره می‌زنند. آن‌ها را همانند گرز درمی‌آورند و در زیر یک پای خود می‌نهند و پای دیگرشان را به سوی دسته دیگر بازو دراز می‌کنند. دسته دیگر هم که در بیرون چنبره می‌ایستند تلاش می‌کنند که گرزهای زیر پای آنان را دریاورند و هرگاه توانستند گرزهاشان را به دست بیاورند، برنده بازی هستند و به درون چنبره می‌روند و بازی را از نو آغاز می‌کنند.

وشران میران wshīrān mīrān: خریشتک، که یکی از جوانان کف دست‌های خود را بر زانوهای گذاشته و خم می‌شود. دیگران از پشت او به سوی جلو می‌برند. هرگاه یکی از آنان به پشت او بخورد، او خم می‌شود و بازی به همان گونه دنباله پیدا می‌کند.

ژیر کلاوی zhēr kilāwī: جوانان کلاه‌های خود را می‌آورند و یک‌یک آن‌ها را گرد هم به زمین می‌گذارند. آن‌گاه یکی از آنان به نام نماینده، تخم مرغی را



به زیر یکی از کلاه‌ها می‌نهد. هرگاه کسی دانست که تخم مرغ زیر کدام یک از کلاه‌ها است، او برنده می‌شود و تخم مرغ را می‌برد.

بربر bir bir: بازیکنان به دو دسته مساوی بخش‌بندی می‌شوند و گودالی در زمین می‌کنند. به حکم قرعه یک دسته از آن‌ها نگاهبان گودال می‌شوند و دسته دوم برای تصرف گودال به دسته اول حمله می‌کنند. اگر بتوانند دسته اول را از دور گودال برانند و خود آن را تصرف کنند برنده هستند. پس از استقرار در دو گودال دسته‌ای که فرار کرده‌اند دوباره حمله می‌کنند و بازی همین طور ادامه می‌یابد.

قل قُلان qui qulān: خروس جنگی: دو گروه مساوی با یک پا هر کدام به مبارزه با یکی از گروه مقابل اقدام می‌نمایند. در این بازی با دست راست پای چپ گرفته می‌شود و بازی با یک دست و پا انجام می‌گیرد. هر تعداد از گروه مقابل مغلوب شوند بر موفقیت گروه مهاجم افزوده می‌شود و بازنده‌ها از بازی خارج می‌شوند.

زوران zorān: کشتی؛ که دو نفر حریف هر کدام کمربندی می‌بندند و دست‌های خود را به صورت چپ و راست به کمربند حریف حلقه می‌زنند و طرف را به زمین می‌اندازند تا برنده شوند.

## پوشاک کُردی زن و مرد

کردها دارای لباس مخصوص هستند که با لباس‌های عادی فرق دارد و در آن انتخاب رنگ و نقوش روی پارچه و تزئین آن‌ها به وسیله منجوق‌های رنگارنگ و حاشیه‌های زردوزی و گلابتون و چین و چین‌ها و دوختن سکه و نقره بر آن‌ها معرف شخصیت و دارای آنان است. برای مثال لباس کُردی با انواع گوناگون آن در بین طوایف و روستاییان کردستان و تنوع آن‌ها در نزد مردها و زن‌ها و تزئین به وسیله زردوزی و قلاب‌دوزی و پولک‌دوزی و یا کلاه زنان کرد که با پولک‌های الوان و سکه‌های طلا مزین است و با سربندهای پارچه‌ای نخ‌ی و ابریشمی همگی می‌توانند دلایل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی داشته باشند.

کردها که در سرزمین‌های کردنشین سکونت دارند، منطقه‌ای بزرگ را اشغال کرده‌اند. مسلماً در وضع و شکل پوشاک طوایف کرد فرق‌هایی وجود دارد، ولی نزدیکی و شباهت بیش‌تر پوشاک مردم این سامان باهم چنان است که این فرق‌های کوچک مانع در یک رده‌گذاردن پوشاک آنان باهم نیست. با این تفضیل می‌توان پوشاک کردها را از لحاظ وجود اختلاف‌هایی که در آن‌ها گفته شد، در چهار نوع شناخت: کردستانی و اورامانی، کرمانشاهی و ایلامی، آذربایجانی، قوچانی.

پوشاک بانوان کردستان و اورامان دارای یازده تکه‌اند که عبارتند از: جفتی

کفش، شلوار زیرپیراهن، جلپتقه، قبا، بل، دستمال سه گوش زینتی، عمامه، روسری یا سربند. کفش بانوان این سامان از تیماج الوان یا چرم خام با طرحی ساده و نوک پنجه‌ای اندک برگشته می‌باشد و رویه کفش را معمولاً با نخ‌های الوان ابریشمی نقش‌بندی و گلدوزی می‌کنند.

شلوار بانوان کردستان و اورامان دارای دو ساقه و یک میان ساق پهن چهارگوش است. کمر این شلوار لیفه‌ای است و همپای ساق‌ها نیز لیفه‌ای می‌باشد و به وسیله بندی در حدود مچ پا جمع می‌شود. از لیفه کمر به پایین به پهنای بیست سانت پارچه‌ای به شلوار دوخته می‌شود که معمولاً آن را سفید انتخاب می‌کنند و بقیه ساق‌ها و میان ساق از پارچه‌های ساتن و گاهی گلدار تهیه می‌شود.

زیر پیراهن بانوان کردستان را معمولاً از چلوار تهیه می‌کنند و دارای برش ساده و بلند است و تا پشت پا می‌رسد. آستینش دارای برش معمولی است و در مچ دست با دگمه بسته می‌شود. پیراهن بانوان کرد هم تمام قد و بلند است. و از زیر بغل، مخروطی شکل به سوی پایین پهن می‌شود و قسمت جلوی آن از حدود زیر سینه به پایین تا به انتهای دامن به پهنای سینه، مزین به پولک‌های آرایشی گرد فلزی است. نصفه جلو و پایین دامن از پهلویی تا پهلوی دیگر نیز پولک آرایشی دارد، از همین نوع پولک البته ریزتر بر روی سینه پیراهن نقش‌بندی می‌کنند. پیرامون نقش را نیز با پیراق‌ها می‌دوزند و این کار آرایش و نقش‌بندی را به صورت‌های متنوع انجام می‌دهند. یقه پیراهن گرد است.

آستین پیراهن شکلی خاص دارد و این نوع آستین را سنبوسه‌ای می‌نامند. معمولاً به دور مچ دست و روی دم آستین قبا باکت این سنبوسه را می‌پیچند، ولی در مواقع جشن و پایکوبی آن را باز کرده و آویخته نگاه می‌دارند. مانند دستمالی بلند در حرکات رقص به کار می‌برند.

دوره لبه این سنبوسه بلند نیز پولک‌دوزی می‌شود و گاهی هم ساده است. انتخاب رنگ پیراهن اصولاً بستگی به سلیقه پوشنده آن دارد که چه آرایشی و

بر چه زمینه‌ای می‌خواهد. جنس پیراهن ابریشمی دستباف یا پارچه آماده در بازار است و شلوارشان در پایین پاچین می‌خورد و کلاخی آن‌ها هم یک نوع دیگر است. نیز قبایی بلند تا پایین بر تن می‌کنند.

پوشاک مردان گُرد هم عبارتند از دوازده تکه: عرقچین، کلاه، سربند، پیراهن، کُت، پستک، شلوار، جوراب، کفش، شال کمر، عرقچین مردان گُرد از نخ یا ابریشم است و پیراهن مردان کرد سن‌بوسه‌دار است. یقه‌شان گرد است و جادگمه را گاهی در پهلوی گردن و گاهی در جلو آن تعبیه می‌کنند. قد پیراهن معمولی است. مردان کرد دارای سه نوع کت می‌باشند: نوعی از آن چون پیراهن افسران دو جیب در جلو سینه دارد و دو برکت تا پای یقه بر روی هم می‌آید و از بالا تا وسط کمر با دو رُج دگمه به وضع عمودی بسته می‌شود و دو پهلوی دامن کُت تا حدود کمر چاک دارد. آستینش معمولی است و دم آستین نیز چاک دارد قد کت از کت‌های معمولی اندکی بلندتر است و پستک مردان مانند جلیتقه است و از تکه پارچه‌ای ضخیم بافت می‌شود. جنس پارچه شلوار مردان ضخیم است. جوراب مردان از پشم‌های الوان بافته می‌شود. یک نوع گیوه که به کلاش مرسوم است می‌پوشند که بسیار بادوام است. در زمستان یک نوع موزه جرمی به پا می‌کنند که رطوبت در آن نفوذ نمی‌کند و با تسمه آن را می‌بندند.

## باورهای عامیانه در میان گُردان

اعتقادات عامیانه مردم که نسل به نسل منتقل شده‌اند، ریشه کهن دارد و این زمینه‌های اعتقادی که پیش از اصول بر اندیشه مردم ریشه دوانده است، با اشکال خارجی چشمه‌سارها، درختان و صخره‌ها قابل رؤیت هستند، زائیده تخیل و نتیجه ترس و نگرانی انسان است. در موقعی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد، زاده می‌شود. برای مثال آدمیزاد با مسائلی از قبیل: تولد، مرگ، بیماری، حوادث طبیعی دیگر مانند: رعد و برق، زلزله که همیشه برای او منبع اضطراب و تشویش بوده‌اند، چون نمی‌توانسته آن‌ها را از راه‌های علمی بسنجد، ناگزیر به اندیشه‌های باطل روی آورده تا از ترس و اضطراب نجات یابد و از این قبیل است اعمال جادویی و دعا گرفتن و دخیل بستن و نذر و نیاز برای علاج بیماران که وسیله تسکین در مقابل ترس‌ها و نگرانی‌های درونی است.

به عقیده گُردان خورشید زنی است زیباروی و برای همین است که چشمان ما را خیره می‌کند. ماه مرد است و به همین جهت چهره‌ای تیره‌تر و پوشیده از لک و پیس دارد که نشانه آبله است. بنابراین یک افسانه عامیانه، ماه و خورشید هر دو جوان بودند و از آن‌جا که به دل‌ربایی‌ها و اظهار عشق‌های مرد جوان از سوی دختر جوان جواب مساعدی داده نشد عاشق از سر واشده فریاد برداشت که پس تو خود را بدل به موجودی کن که دست هیچ کس به

دامانت نرسد. از آن پس دخترک خودش تبدیل به ماه شد و جوان بدل به خورشید گردید.

خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی ناشی از دخالت برخی عناصر شریر و بدکاره است که برای راندن آن‌ها باید سروصدا راه انداخت. بدین منظور چند تیرتفنگ شلیک می‌کنند و یا بر یک سینی مسی می‌کوبند. خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی بنا به عقیده مردم نشانه غضب خداوند هست. توصیه می‌کنند که در آن هنگام مردم نماز و دعا بخوانند.

این باور که در زندگی انسان موجودات نامریی دخالت می‌کنند و اسباب خیر و خوشی یا نکبت و بدبختی هستند، از عقاید بسیار کهن است. در میان کردها بسیاری از باورها در باره موجودات نامریی از قبیل: فرشتگان، اهریمن، دیو، جن و پری که بازمانده آیین‌های کهن است به چشم می‌خورد. برای مثال در مناطق کردنشین مردم اعتقاد دارند که موجود نامریی را گویند هرگاه زن تازه‌ای در خانه تنها بماند به او صدمه و آزار می‌رساند و او را هلاک می‌کند.

عده‌ای از طوایف کُرد بر این عقیده‌اند که هرگاه مردی از زیر رنگین کمان بگذرد، تبدیل به زن می‌شود و اگر زن بگذرد تبدیل به مرد می‌گردد. نیز معتقدند رعد و برق پدیده تاخت و تاز سواری است که در آسمان می‌تازد و شلاقی از آتش به دست دارد. صدای ضربات شلاق رعد است و جرقه‌هایی که از آن می‌جهد برق است. هرگاه کسی را برق بزند و بمیرد، می‌گویند خداوند او را به کیفر گناهانش رسانیده است.

و نیز معتقدند در چهارشنبه‌سوری آب رودخانه‌ها و نهرها بند می‌آید و یخ می‌بندد. تمام طبیعت به خواب می‌رود و آسمان باز می‌شود. هر کس در حین ظهور این رویداد حاضر و ناظر باشد، بلافاصله آرزویی بکند آرزویش برآورده خواهد شد. زمین لرزه هم ناشی از این امر است که زمین بر پشت یک گاو سرخ‌رنگ آرمیده است. این گاو گهگاه گوش‌هایش را تیز می‌کند و دمش

را تکان می‌دهد. عده‌ای هم می‌گویند مگسی به دور صورت گاو می‌چرخد، وقتی به چشم گاو نزدیک می‌شود، گاو چشم برهم می‌زند و زمین به لرزه درمی‌آید. اگر یک وقت این مگس روی پشت گاو بنشیند، گاو خودش را تکان خواهد داد و در نتیجه دنیا خراب می‌شود.

اعتقاد به اهریمن و فرشته و پری بازماندهٔ آیین کهن است که اساس آن جنگ ابدی میان دو نیروی خیر و شر است. موجودات نامریی که مظاهر این دو نیرو هستند، اعتقاد زرتشتیان از یک سوی امشاسپندان هستند که اهورامزدا را یاری می‌کنند و نیکی را گسترش می‌دهند، از سوی دیگر دیوان و دروغ‌زنانند که جانب اهریمن را نگه می‌دارند و بدی‌ها را در جهان پراکنده می‌کنند.

بنابه عقیدهٔ کردان انسان دو فرشته با خود دارد که بر دوش او جای دارند و موکل او هستند، آن‌که بر شانهٔ راست او نشسته اعمال خوب را ثبت می‌کند و آن‌که بر شانه چپ است اعمال بد را. در برابر فرشتگان اهریمنان هستند که جز بدبختی و نکبت برای انسان ارمغانی ندارند. عقید دارند که اهریمن دخترانی دارد که یکی از آن‌ها آل موجودی است نامریی، زشت سیرت و کریه‌المنظر که هنگام وضع حمل زن ظاهر می‌شود و او را می‌آزارد. در ایران قدیم هم برای محافظت زن زائو از شر دیوان و دروجان دستورات مذهبی داشتند.

## فولکلور گُردی

فولکلور یا فرهنگ مردم سینه به سینه از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود و غالباً گویای آداب و رسوم و معتقدات مردم است. فولکلور شامل داستان‌ها و افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه و پند و مثل و چیستان است که در میان مردم رایج می‌باشد. یگانه خالق فولکلور همانا مردم هستند که با خلق قصه‌ها و ضرب‌المثل‌ها و مثل‌ها به غنای ادبیات قومی پردازند.

فولکلور عبارت است از ادبیات توده مانند: قصه‌ها، افسانه‌ها، آوازها، ترانه‌ها، مثل‌ها، معماها، متلک‌ها، بیت‌ها، پیشگویی‌ها، طب سنتی یا داروهای که عوام به کار می‌برند و در واقع فولکلور بهترین شاهکارهای انسان به شمار می‌آید، به خصوص ترانه‌های عامیانه و آوازها و افسانه‌ها نماینده روح هنری مردم به شمار می‌روند.

کردها فولکلور غنی دارند و در آن ترانه‌ها، قصه‌ها، مثل‌ها، مثل‌ها، معماها، قصه‌ها و افسانه‌ها به چشم می‌خورد. همچنین اشعار عاشقانه عامیانه و حکایات و سرودهای غنایی که غالباً به شیوه آواز با لحن مخصوص اجرا می‌شوند وجود دارد. لالایی برای کودکان که از سوی مادران خوانده می‌شود و نیز تمثیل‌ها و گفته‌های خنده‌آور بر سر زبان‌ها رایج است که انسان را مات و مبهوت می‌کند. پروفیسور مینورسکی می‌گوید: فرهنگ ملی کردها بسیار غنی است و قصه‌های زیادی از آداب و رسوم ملی را در خود جای داده است. این



فرهنگ دارای ترانه‌ها و اساطیر و داستان‌های ویژه‌ای است، به خصوص داستان‌های قلعه دمدم و مم وزین و برایموک که بسیار شیرین و دل‌انگیزند. بسیاری از طوایف و عشایر گرد در مناطق روستایی که دارای گویش و گونه‌های ویژه‌ای هستند، داستان‌ها و قصه‌ها و سروده‌هایی دارند. بررسی و مطالعه روی این قبیل آثار که ساخته فکر و تخیل افراد محلی است، همگی به عنوان فولکلور و بر اساس بینش کلی مردم به زندگی و باورها و سنت‌های آن‌ها ساخته و پرداخته شده‌اند؛ مانند داستان‌های تخیلی خورشید و خاور، خورشید و خرامان، حیدر و صنوبر.

در این قبیل ادبیات فولکلوریک، نه تنها نشانی از ذوق وجود دارد، بلکه محتوای آن را آداب و سنن ایلی و عادات مردم و قهر و غضب، مهر و عطوفت و رفتارهای جمعی را نیز دربر دارد، که به صورتی زیبا در قالب نفرین و ناله‌های عاشقانه: ناسازگاری مشهود بین خوی و سرشت کوه‌نشینان و ساکنان دشت، خرافات و باورهای عامیانه، دعا‌های خطاب به پرندگان در آن‌ها می‌توان یافت که هر یک درخور توجه است.

بازیل نیکیتین در باره غنای اشعار عامیانه کردی می‌گوید: غنای اشعار عامیانه کردی بستگی بسیار نزدیک به مزیتی دارد که کردان بر همسایگان خود یعنی ترکان مسلمان و ارمنیان مسیحی دارند. آنان به آداب و سنن مذهبی توده‌ای کهن خود از پایه خیانت کردند، حال آن‌که کردها مانند سایر ایرانیان در عین این‌که با حفظ زبان خود گرد ماندند، از سنت‌های مذهبی توده‌ای پیش نیز حتی آن زمان که به دین اسلام گرویدند، نبردند.

در باره ترانه‌های عامیانه و اشعاری که به زبان کردی سروده شده‌اند، مورخین دوره اسلامی و پژوهشگران قدیم آن‌ها را فهلویات نامیده‌اند. کلمه فهلویات جمع فهلوی معرب پهلوی است و عبارت از اشعاری است که منسوب به شهرهای فهله یا پهله یعنی قسمی از شهرهای کردستان و آذربایجان که عموماً گرد زبانند می‌باشد و استعارات و کنایاتی که در این گونه

ترانه‌ها به چشم می‌خورد، انعکاسی است از زندگی ایلیاتی و عشایری. این گونه ترانه‌ها همه ده هجایی و شامل دو مصراع می‌باشند که هر مصراع آن پنج هجا است و وقف همیشه در وسط مصراع است، مانند:

خودا داد له دهس شوله‌ی مانگه شه و  
xudā dad la das shoḷay māngā shaw  
نه مانگ ئاوا بی نه خیل چی له خه و.  
na māng āwa bī na xêl chī la xaw.

یعنی: خدا داد از دست شعله مهتاب

نه ماه افول کرد و نه ایل به خواب رفت.

در محتوای این گونه اشعار عامیانه خواسته‌های فردی و جمعی منعکس است و سنن قدیمی و باورهای دینی و ملی و رسوم و آداب ایلی و مبارزه با دشمنان بیگانه اساس آن‌ها را تشکیل می‌دهد و برپایهٔ بینش کل مردم به زندگی، باورها و سنت‌های آن‌ها ساخته و پرداخته شده‌اند.

## بیت کردی

بیت‌ها نمودار منظومه‌های عامیانه حماسی و عشقی و عرفانی است که مخصوص گونه مکرری است، به خصوص در مهاباد، بوکان، خانی، اربیل، کوی سنجق، رواندز و حریر رایج است. بیت معمولاً نثرهای موزون و اشعاری را گویند که با هجا است و آن با آهنگ‌های مخصوصی خوانده می‌شود. بیش‌تر در تعریف معشوقه یا توصیف جنگ سردار عشیره‌ای است. اغلب این نوع آهنگ‌ها محزون و غم‌انگیز است، به طور کلی جزئیات زندگی گذشتگان در آن‌ها مجسم می‌باشد.

بیت‌ها معمولاً از نظم و نثر ترکیب شده و اشعار آن بر اساس هجا و سیلاب و صورت و آهنگ پدید آمده است و اگر به بیت‌ها دقت کنیم، آن‌ها را بند بند خواهیم دید. هر بند آن از چند مصراع هم قافیه به وجود آمده‌اند. گاهی قافیه‌ها شباهتی به هم ندارند و مصراع‌های آن از لحاظ وزن ممکن است با همدیگر اختلاف داشته باشند.

آقای منوچهر مرتضوی در باره بیت‌ها اظهار می‌دارد: منشأ بیت‌های کردی متفاوت است و امکان دارد یک افسانه، یا حادثه تاریخ ملی یا یک حادثه محلی، یا خاطره مبهم یک شکست و پیروزی، یا معتقدات بومی و مذهبی، یا تأثرات عاطفی و تخیل شاعرانه، یا مزوجی از این‌ها هسته بیت باشد، ولی در هر حال روح کلی بیت به نحوی از انحاء، گویای آرزوها و

امیدها و یأس‌ها و تلخکامی‌ها و مثل افسانه‌ها و ترانه‌ها و سروده‌های دیگر مناطق خاطره‌یابی از خنده‌ها و گریه‌ها و شادی‌ها و ناله‌های بی‌سرانجام در چنگال راز سرنوشت انسانی و جبر غم‌افزای آفرینش است.

در واقع بیت‌ها یکی از شعبه‌های مهم فرهنگ کرد به شمار می‌رود. بیش‌تر بیت‌ها تاکنون جمع‌آوری نشده و برخی از آن‌ها عبارتند از: احمد سنگ، اوسانه، بابکو، باپیره، بازاری، باشوی زوزنان، برایموک، بُهاری گُردی، بوزبگ، ییلندانه، یماله، جوانمیرو دایکی، جولندی، دلایلو، دمدم، دوازده سواره مَربوان، فرهاد و شیرین، فرشته، گوران، گاسمو، گلباغی، گلو، گُلان گُلان، گورانی، گوران‌شا، گُلتاز و کُلاش، هاوینه، هورامانی، کاکو، کاکه سوار، کاتبی، گُرماتجی، گل و شیر، کله آسپ، گوپار، کویستانی، گُردستان، گُردو گوران، لاس و کُزال، لُشکری، لیلی و مجنون، لُروسوران، مم وزین، میرامه، مهر و وفا، میری رَوندی، میری مُکریان، نیوه شُو، پاییزه، پَریزی پیمردان، پیر بداغ، پیر فرخ و یای آستی، پیروزه، پیری ژیر پیر و بایز، ره‌شه راو، روله دایکی، روله نبز، رویل، سَیدوان، سمکوی مَن، سوارو، سواری جونارو، شاربیار، شابازی مُکری، سوره گُل، سیاپوش، سیاجمانه، شاکه و مَسور، شامیمون، شریفه، شَنگه، شَمی، شوونیوه شُو، شیت و ژیر، شیرو، شیروشپال، شیرکو، شای زهند، شوانه، تاقه سواره، ترکانه، خَزال، خَزیم، یاری، یای آستی، یای گُل، زازایی، زَرده‌هَنگ، زردشتی، زمبیل فروش، زستانه.

دکتر عبدالرحمن قاسملو (۱۳۵۴-۱۴۰۹ هجری) می‌گوید: کردستان سرزمین ترانه‌ها و بزم‌ها و آهنگ‌ها و آوازاها است. در هر منطقه‌ای در کردستان صدها آهنگ و آواز و بیت و ترانه کردی وجود دارد که برخی از این آوازاها و بیت‌ها دلیری و شکست‌ناپذیری کردان را در برابر دشمنان و بیگانگان بازگو می‌کنند. پیدایش این بیت‌ها به دوران طولانی فنودالیسم در کردستان برمی‌گردد و سینه به سینه از گزارنده‌های ناشناخته قرون قبل به خنیاگران امروزی رسیده‌اند. این بیت‌ها گنجینه‌های گرانبهای هستند که

واژه‌های اصیل کردی را از خطر نابودی رهانیده‌اند. خنیاگران و بیت‌خوانان این بیت‌ها را در مساجد روستاها و قهوه‌خانه‌ها و مجالس بزم و رزم با آواز خوش می‌خوانند. یکی از بیت‌های مهم کردی بیت دمدم است که کردان در مقابل لشکر خونخوار شاه عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) ایستادگی کرده‌اند و سپس او قلعه دمدم را خراب کرده و ساکنین قلعه را قتل و عام کرده است. کردان برای حفظ قلعه، دفاع شجاعانه‌ای کردند و متأسفانه سپس این قلعه به دست سپاهیان قزلباش افتاد.

بیش‌تر بیت‌های که از آن صحبت کردیم به وسیلهٔ پروفیسور اوسکارمان در کردستان جمع‌آوری شده و آن را تحفه مظفریه نامیده و به مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۲۴ هجری) اهدا کرده و به سال ۱۹۰۵ در برلین آن را به طبع رسانده است. سپس برخی از نویسندگان کرد مانند: عبیدالله ایوبیان و قادر فتاحی قاضی و معمد توفیق وردی برخی از این بیت‌ها را جداگانه به چاپ رسانده‌اند و مطالبی در بارهٔ آن‌ها نوشته‌اند.

## ترانه‌ی باستانی هوره

هوره ترانه‌ای است که به گویش گورانی که به صورت شفاهی تنها از راه شنیدن باقی مانده است و آن نمودار نیایش اهورا است. نیز بیانگر داستان‌ها و قهرمانی‌ها و عاشقی‌ها و حماسه‌هایی هستند که سراینده آن معلوم نیست. خواننده آن را در کردی هوره‌خوهن یا هوره‌خوین گویند. بیش‌تر در میان طوایف گرد کرمانشاه رایج است. گردان در گذشته در هنگام جنگ با بیگانگان نوعی هوره می‌خواندند و هم زمان خود را به هیجان می‌آوردند و بر دشمنان پیروز می‌شدند، چنان که گزنفون (۴۴۵-۲۳۵ ق. م) مورخ و سردار یونانی که به سال (۴۰ ق. م) با حمله کردها روبرو می‌شود، در کتابش انابازیس یا بازگشت ده هزار سرباز یونانی اظهار می‌دارد: مشکل کار در این بود که چگونه پشت به کردها کنیم و از رود بگذریم بی آن که خود را آماج تیرهای آنان کرده باشیم. پس من سپاه خود را به دو نیمه کردم، به نیمی فرمان دادم که بآب رود بگذرند و نیم دیگر را به صف‌آرایی و حمله بر کردها گماشتم. همین که دسته نخست از آب گذشتند، کردها دیدند که جز عده‌ای انگشت شمار از ما در این سوی آب به جای نمانده است، از کوه‌ها فرود آمدند و با خواندن ترانه‌ای بر ما تاختند و آشکار است این ترانه که در جنگ خوانده می‌شود هوره است.

هوره نوعی آواز بلند است که می‌توان آن را تراژدی نامید. این ترانه نمودار خواندن و بازگو کردن واقعه‌ای جدی از وقایع تاریخی است که انسان را سخت متأثر می‌کند. این آواز از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین آوازهای کردی است. شادروان استاد ملاجمیل روزیانی اظهار می‌دارد: در گذشته مردم با خواندن هوره به پرستش اهورا می‌پرداختند و بدینسان نیایش می‌کردند.

مسعودی مورخ و رحاله قرن چهارم هجری در کتاب مروج الذهب می‌گوید: چوپان‌های کرد با نوعی نی لبک آوازهایی سر می‌دهند که بسیار شورانگیز و دلنشین است و با آن گله‌های خود را جمع می‌کنند. این آواز همان هوره است که چوپان‌ها اکنون نیز برای جمع کردن گله‌هایشان هوره می‌خوانند.

گروه اخوان الصفا که در قرن چهارم هجری می‌زیستند، به فکر این افتادند که برای نشر علوم عقلی و نزدیک کردن دین و حکومت به یکدیگر و آگاه کردن عامه از مبانی حکمت نظری رسالاتی بنویسند. در برخی از این رسائل نام ترانه‌های کُردی را ذکر کرده‌اند. آن‌ها می‌گویند: هر ملتی برای خود آواز و ترانه مخصوص دارند که به آن عشق می‌ورزند، مانند آوازهای کردی که به آن هوره می‌گویند و بسیار دلنشین است.

هوره که در میان کردها رایج است، چند نوع می‌باشد:

هوره پاموری hora pāmori، هوره لُری چِرّ horay luṛi chīr، سور سوارانه horay swārāna، هوره قلوژی چو horay qaḷwazī chīr، هوره قاچاقچی چر horay qāchāqchī chīr، هوره یک‌دنگی horay yak dangī، هوره دودنگی horay dū dangī، هوره غریبی چر horay gharībī chīr، هوره کلاودر horay gharībī dir، هوره اکبرخانی horay akbar xānī، هوره الکه‌وازی چر horay alkawāzī chīr، هوره هی سوار هی سوار horay hay swār hay swār، هوره عزیز و تکش horay, azīz u taksh.

هوره عزیز و تکش که نام دو مبارز و رزمنده کرد است، از شخصیتی

اسطوره‌ای برخوردارند و سرزمین کردستان از قداستی آسمانی، چنان که گوید:

سوار دل مه‌نمی سه‌ف بوون وه جهم  
سه‌ر عه‌زیز دهره‌که ن له له‌شکر عه‌جه‌م  
عه‌زیز وه لاکه‌ل، ته‌کش وه هه‌فت تیر  
ها وه‌خته بیو‌حه‌سه‌ن خو له شویر  
ماینه‌که‌ی ته‌کش له وه‌ستان نایی  
له‌شکری مه‌نمی هیچ دوایی نایی.  
یعنی: سواران طایفه مندمی در یک صف تشکیل یافته‌اند  
تا سر عزیز را به دست لشکریان بیگانه ندهد.  
عزیز با تفنگ، لاکل و تکش با هفت تیر  
نزدیک است دست حسن به خاک بیفتد  
اسب تکش لحظه‌ای آرام ندارد  
لشکریان طایفه مندمی پایان ندارد و بی‌شمار است.



## طب سنتی در میان گُردان

کردها برای طبابت و مداوای بیماری‌های خود در گذشته دست به دامن طبیعت شده‌اند و سرانجام گیاهان دارویی را شناخته‌اند و آن‌ها را برای مداوای بیماری‌های خود به کار برده‌اند. یعنی هنگامی که یکی به یک بیماری دچار می‌شد، به گیاهان پناه می‌بردند و بیماری خود را با خواص آن معالجه می‌کردند. این گیاهان بیشتر در کوه‌های کردستان یافت می‌شود. به صورت خودرو می‌رویند و پیرمردان و پیرزنان به خواص آن‌ها آشنا هستند. مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند. ما برخی از گیاهان را که در کردستان می‌روید با خواصشان شرح می‌دهیم تا مورد استفاده قرار گیرد:

هزوه کیویله hazwakêwila که در فارسی آن را آویشن کوهی گویند و آن گیاهی است بیابانی و معطر، دارای برگ‌های کوچک و ساقه‌های کوتاه که آن را برای بوی خوشی که دارد در ماست یا دوغ می‌ریزند. این گیاه در اطراف کوه‌های کردستان می‌روید. در میان کردها دم‌کرده این گیاه را برای دفع روماتیسم و سرفه به مصرف می‌رسانند.

گیوژ gêwzh که در فارسی آن را ازگیل گویند، آن درختی است از دسته سیب و ش، گل‌هایش سفید و میوه آن شبیه زالزالک است، اما درشت‌تر و قهوه‌ای رنگ، طعمش شیرین و کمی گس، دارای پنج هسته کوچک سخت است و در اواسط پاییز می‌رسد. در میان کردها آن را برای نرم کردن سینه و رفع سرماخوردگی و اسهال به مصرف می‌رسانند.

کیشه rikēsha که در فارسی بارهنگ گویند، آن گیاهی است علفی و خودرو که در کنار جویبارها و نقاط مرطوب می‌روید. دارای برگ‌های پهن و کشیده است. ساقه‌های آن نازک و بلندیش به ارتفاع سی تا پنجاه سانتیمتر می‌رسد. دانه‌هایش ریز و لعابدار است و گل‌های آن به صورت سنبله در انتهای ساقه است. در میان کردها از برگ و دانه این گیاه برای التیام زخم‌های کهنه و تصفیة خون و تسکین درد دندان و سرفه‌های شدید استفاده می‌کنند. همچنین دم‌کرده آن را همراه با مغز بادام شیرین و روغن حیوانی در هفته بعد از زایمان به زائو می‌خورانند.

پونگه pūnga که در فارسی پونه گویند، آن گیاهی است خوشبو که به صورت خودرو در کنار چشمه‌ها می‌روید. برگ‌های آن کرکدار و گل‌های آن سنبله است. در انتهای ساقه نمایان می‌شود. رنگ گل‌هایش بنفش و بوی آن تند است. در میان کردها دم‌کرده آن را برای دفع سیاه سرفه و نفخ و تسکین درد و اسهال و دل‌پیچه‌های شدید به مصرف می‌رسانند. نیز برگ سبز آن را آب‌پز می‌کنند و بر محل گزیدگی قرار می‌دهند.

پل و سیاوحشی palu syāwhshī که در فارسی پرسیاوش است، آن گیاهی است دارای ساقه‌های باریک و تیره‌رنگ و برگ‌های ریز که در غارها و مناطق مرطوب و کوه‌ها می‌روید. این گیاه دارای برگ‌های مرکب و متشکل از برگچه‌های متعدد است. در میان کردها دم‌کرده آن را برای زکام و نرم کردن سینه و ناراحتی‌های قلبی و نزله ریه به مصرف می‌رسانند.

خاکشیر xāk shīr که در فارسی هم خاکشیر است، آن گیاهی است خودرو که در دشت‌ها و باغ‌ها و دامن کوه‌ها و در زمین‌های زراعتی می‌روید. بلندیش تا نیم متر می‌رسد و شاخه‌های باریک و برگ‌های دراز و گل‌های کوچک زرد رنگ دارد. دانه‌هایش سرخ‌رنگ و به اندازه دانه خشخاش و در غلاف نازکی جا دارد. در میان کردها برای پایین آمدن تب به خصوص تب کودکانی که به

مخملک مبتلا شده‌اند و نیز دمکرده آن را برای رفع یبوست و حالت تهوع به مصرف می‌رسانند.

هیرو hero که در فارسی ختمی گویند، گیاهی است دارای ساقه بلند، ضخیم، برگ‌های پهن و ستبر و گل‌های شیپوری درشت به رنگ سفید یا سرخ که بیشتر در بیابان‌ها و اراضی مرطوب و در کنار آب‌ها می‌روید. نیز گل‌هایی دارد که دارای پنج گلبرگ و پنج کاسبرگ است. در میان کردها از گل آن برای تسکین درد چشم، از دمکرده آن برای زکام و سرماخوردگی و از پودر آن برای تقویت موی سر استفاده می‌کنند. گل ختمی به دلیل داشتن لعاب زیاد برای رفع یبوست استفاده می‌شود. نیز جوشانده آن را صاف کرده و به طریقه تنقیه عمل می‌کنند.

کالکه مارانه kālaka mārāna که در فارسی هندوانه ابوجهل گویند، گیاهی که بونه آن شبیه هندوانه است. بیش‌تر در جاهای خشک می‌روید. میوه‌اش بسیار کوچک و بسیار تلخ و رنگش زرد و تخم‌های سیاه و گل‌های زرد و نارنجی است. در میان کردها آن را برای رفع تأخیر قاعدگی بانوان مصرف می‌کنند. میوه آن را نیز به‌طور کلی با دانه‌های خشک می‌کنند، سپس به صورت ضماد درمی‌آورند و برای التیام زخم‌های مزمن دام‌ها که حالات گرمی داشته باشند به کار می‌برند. تخمه‌های آن باد معده و روده را برطرف می‌کند و به دلیل تلخی بیش از حد آن را می‌کوبند و با حبه‌های خرما آمیخته می‌کنند. خرما را پس از چنگ زدن به صورت قرص‌های کوچک درمی‌آورند، آن را فرو می‌دهند و با خوردن آن معده فعال می‌شود.

قانگ qāng که در فارسی آن را اسفند گویند، گیاهی است خودرو که در زمین‌های بایر و دشت‌ها و دارای دانه‌های ریز سیاه، معمولاً آن‌ها را برای دفع چشم زخم در آتش می‌ریزند و بوی مخصوصی هم دارد که نزد مردم مطبوع است. گل‌های آن منظم و دارای پنج گلبرگ به رنگ سفید است. در میان کردها آن را برای ازدیاد بینایی چشم دود می‌کنند و جوشانده پوستش را هم برای

رفع بیماری فلج و دمکردهٔ دانهٔ آن را برای دفع کرم به مصرف می‌رسانند. نیز اگر دانهٔ پودر شدهٔ اسفند را در یک کاسهٔ آب بریزند و بنوشند رفع مسمومیت غذایی می‌کند. کوبیدهٔ برگ سبز آن نیز همراه با حنا که به صورت خمیر درآمده باشد برای سرباز کردن دمل سودمند است.

شملی *shimlf* که در فارسی آن را شنبلیله نامند، گیاهی است علفی دارای شاخه‌های نازک و برگ‌هایش شبیه به برگ شبد، تخم‌هایش زرد رنگ و در غلاف باریکی جا دارد. در پختن خوراکی‌های سبزی‌دار به کار می‌رود. در میان کردها از جوشاندهٔ تخم و گیاه آن برای کم‌خونی و لاغری استفاده می‌کنند.

چقچه *chaqchaqa* که در فارسی کاسنی گویند، گیاهی است خودرو، بیش‌تر در کنار رودخانه‌ها و کشتزارها و کوه‌ها می‌روید. ساقه‌هایش کوتاه و برگ‌هایش دراز و بریده و گل‌هایش آبی رنگ و ریشه‌اش دراز و ستبر می‌باشد. در میان کردها جوشاندهٔ غلیظ آن را برای دفع سوزاک و دمکردهٔ برگ‌هایش را برای رفع صفرا و تب به مصرف می‌رسانند. نیز دم‌کردهٔ برگ آن مقوی رحم است و معمولاً برای رحمی که توان پذیرش جنین را نداشته باشد در ماه‌های اول رشد جنین که جنین سقط شود، به مصرف می‌رسانند.

گرچک *garchak* که در فارسی کرچک گویند، گیاهی است دارای ساقه‌های بلند و ستبر و برگ‌های درشت شبیه به برگ انجیر و در جاهای معتدل می‌روید. گیاهی است یک ساله و هر سال باید کاشته شود. ثمر آن خاردار و خوشه‌ای و دانه‌هایش به اندازهٔ قهوه و مغز آن سفید و پرروغن و روغنش را می‌گیرند. در میان کردها از روغن آن برای رفع یبوست استفاده می‌کنند. به صورت مالشی هم برای رفع کوفتگی و دردهای زیر پوست به مصرف می‌رسد.

گازروان *gāzirwān* که در فارسی گاوزبان گویند، گیاهی است بیابانی، بلندیش تا نیم متر می‌رسد و در کوه‌های کردستان به وفور می‌روید: دارای

ساقه‌های باریک و نازک است و برگ‌های آن بیضوی و گل‌هایش سفید و بنفش است. در میان کردها دمکرده و جوشانده گل گاوزبان را برای نرم کردن سینه و تسکین درد و سرفه و سرماخوردگی به مصرف می‌رسانند. نیز دمکرده آن را برای رفع تشنج، رفع درد معده و عرق آن هم به منظور رفع ناراحتی‌های ریوی به کار می‌رود.

گیلاخه *gēlāxa* که در فارسی تره گویند، گیاهی است خودرو که در بیابان‌ها و دشت می‌روید. گل و برگ و پیاز آن شبیه به نرگس است. آن را سرخ کرده می‌خورند. در میان کردها آب صاف کرده برگ کوبیده آن برای آماده شدن رحم زنانی که نطفه نمی‌پذیرد مصرف می‌شود. نیز جوشانده و سرخ کرده آن را برای دفع سرفه و یبوست به مصرف می‌رسانند.

گوچیچکه مله *guēchka mila* که در فارسی مرزنگوش گویند، گیاهی است خوشبو دارای شاخه‌های بلند و برگ‌های باریک شبیه گوش موش. گل‌هایش سفید مایل به سرخی و تخم آن شبیه تخم ریحان است. این گیاه در بیش‌تر کوه‌های کردستان می‌روید. در میان کردها دمکرده و جوشانده آن را برای تسکین درد و سردرد و رفع بی‌خوابی و زکام و سرماخوردگی و درد زایمان به مصرف می‌رسانند. همچنین از دم‌کرده آن برای رفع دردهای مفاصل و استخوان استفاده می‌شود.

هنار *hanār* که در فارسی آن را انار گویند، درختی است کوچک دارای برگ‌های ریز و گل‌های سرخ‌رنگ. میوه آن درشت و دارای پوست سرخ و کلفت و دانه‌هایش آبدار و فرح‌آور است. شاخه‌های آن نامنظم و دارای خار است. گل‌های آن دارای پرچم است که در یک کاسبرگ قرار دارد. در میان کردها برشته شده آن را برای رفع سرماخوردگی و زکام استنشام می‌کنند. پوست خشکیده آن را هم به صورت پودر درمی‌آورند و برای التیام زخم‌های کهنه و نو به مصرف می‌رسانند. آب آن را نیز برای رفع تب حصبه به مصرف می‌رسانند.

## گاهنمای کُردی

کردها از قدیم سال و ماه و روزهای ماه و هفته را شناخته‌اند. طوایف کرد برای نام‌گذاری ماه‌ها از پدیده‌های طبیعی و زیبایی‌های کردستان استفاده کرده‌اند. نام ماه‌های کردی در واقع توصیفی است از راه و روش‌های کشاورزی و زندگی جانداران و گیاه‌ها و درختان در کردستان. این نام‌ها رگ و ریشه قدیمی دارند و در هر منطقه‌ای به شیوه‌ای خاص تلفظ می‌شود. نام ماه‌های کردی که در میان طوایف کُرد رایج است بدین گونه می‌باشد:

خساکه‌لیوه *xāka lêwa*، بانه‌مه‌ر *bāna maṛ*، جوزهردان *jo zardān*، پوش‌په‌ر *pūsh paṛ*، گه‌لاویژ *galāwēzh*، خه‌رمانان *xarmānān*، ره‌زبه‌ر *razbar*، خه‌زه‌لوه‌ر *xazaṛ war* سیخوار *sixwār*، به‌فرانبار *bafrān bār*، ری‌به‌ندان *rê bandān*، ره‌شه‌مه *rashama*.

کردان یارسان که بیش‌ترشان در کرد و صحنه و اطراف کرمانشاه زندگی می‌کنند، نام ماه‌های باستانی را حفظ کرده‌اند و در میان خود آن‌ها را به کار می‌برند. این نام‌ها عبارتند از: فرودان *frodān*، ئه‌رته‌وه هیشت *artawahēst*، هه‌روتات *harotāt*، تیشته‌ر *tishtar*، ئه‌مرتات *amrtāt*، شه‌ته‌روه‌ر *shatarwar*، میتره *mitra*، ئاوان *āwān*، ئاهر *āhir*، ده‌توش *datosh*، وه‌همه‌ن *wahman*، سپه‌ندارمه‌ز *pandārmaz*.

که همان: فروردین، اردی‌بهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند است.

کردان یارسان نام‌های سی روز را هم حفظ کرده‌اند و در میان خود آن‌ها را به کار می‌برند. این نام‌ها با نام‌هایی که در آوستایی، پهلوی، سغدی، خوارزمی و فارسی کنونی رایج است فرق دارد. این نام‌ها بدین گونه است:

هورمز *hormiz*: اهورامزدا، وههمن *wahman*: بهمن، اندیشه‌نیک،  
 نهرته‌وههیشته *artawahēst*: اردی‌بهشت، بهترین رسایی و پاکی، شه‌ته‌روه  
*shatarwar*: شهربور، شهریاری نیرومند، سپه‌ندارمهز *spandārmaz*: سپندارمز،  
 فروتنی و مهر پاک، ههروتات *harotāt*، خرداد، تندرستی و رسایی، نه‌مرتات  
*amrtān*: امرداد، بی‌مرگی و جاودانی، ده‌توش *dotosh*: دی، آفریدگار، ناهر  
*āhir*: آذر، آتش، فروغ، ثاوان *āwān*: آبان، آب‌ها، هنگام آب، وه‌ر *war*: خور،  
 خورشید، مانگ *māng*: ماه، تیشته‌ر *tīštar*: تیر، ستاره‌ تیر، ستاره‌ باران،  
 ده‌ره‌سپ *darasp*: زندگی هستی، ده‌زه‌ن *dazan*: دی، آفریدگار، میتره *mitra*:  
 مهر، دوستی، سروش *srosh*: سروش، فرمانبرداری، ره‌ش *rash*: دادگری،  
 فرودان *frodān*: فروردین، نیروی پیشرفت، بارام *bārām*: ور هرام، پیروزی،  
 رام *rām*: رامش، شادمانی، وا *wā*: باد، ده‌زوه *dazwa*: دی‌بدین، آفریدگار، دین  
*dīn*: بینش درونی، نهرت *art*: خوشبختی، دارایی و خواسته، نه‌شتات *ashtāt*:  
 راستی، ئاسمان *āsmān*: آسمان، زام *zām*: زامیاد، زمین، ماراسپه‌ند  
*mārāspand*: گفتار پاک، نه‌نغهر *anghar*: فروغ و روشنایی‌های بی‌پایان.

کردان از دیرباز سال و فصول را شناخته‌اند و هر فصل سال را به سه ماه تقسیم کرده‌اند. برای هر کدام نام ویژه‌یی تعیین کرده‌اند که به این گونه است:  
 بهار *bahār*: بهار، هاوین *hāwīn*: تابستان، پاییز *pāyīz*: پاییز *pāyīz*: پاییز، زستان  
*zstān*: زمستان.

کردان هر ماه را سی روز و هر سال را دوازده ماه تقسیم کرده‌اند. در پایان سال یعنی آخرین ماه پنج روز می‌آید که روی هم رفته می‌شود سیصد و شصت و پنج روز. از این رو آن پنج روز را پنجه‌تار گویند؛ یعنی پنج روز تاریک که در میان کردان این پنج روز را برخی بعد از تیرماه، بعضی در آذرماه،

عده‌ای در وسط اردیبهشت ماه و جمعی در اول فروردین ماه می‌گرفته‌اند. اکنون برخی از روستائیان آن را در مردادماه می‌گیرند و می‌گویند: امروز پنجه‌تار است. آن پنج روز به جایی نمی‌روند و به استراحت می‌پردازند؛ عقیده دارند که در روزهای پنجه‌تار نباید کسی به روز بخوابد، زیرا اگر در آن روز کسی بخوابد همیشه تنبل و خواب‌آلود می‌شود و تن به کار نمی‌دهد. پنجه‌تار در میان کردان یارسان پنج روز مانده به آخر سال شروع می‌شود.



## طوایف گُرد

طایفه وایل گروهی مردم هم خویشاوند است که با بهره‌گیری از پرورش دام و کشاورزی در سطحی محدود می‌کنند. آنان ممکن است اسکان یافته باشند، یا کوچنده. ایلات در گذشته در جستجوی خوراک و علف از جایی به جای دیگر در حرکت بودند. طبق اسناد موجود طوایف کرد در آغاز در سلسله جبال زاگروس ساکن بودند. سپس توانستند دولت‌هایی برای خود تشکیل دهند. پروفیسور مینورسکی به این مطلب اشاره نموده، می‌نویسد: کردها در آغاز در انتهای جلگه‌های بین‌النهرین تسلط پیدا کردند و در این حد متوقف نشدند، بلکه تا اعماق آسیای صغیر هم پیش رفتند. نه تنها مناطق جنوب شرقی سیواس را اشغال کردند، بلکه به دریای مدیترانه هم راه پیدا کردند. سرزمین بزرگی را تصاحب نمودند که در آن ایلات و عشایر زیادی زندگی می‌کردند. قبل از تشکیل دولت یک نوع حکومت ایلیاتی براساس انتخاب داشتند. در این حکومت به ترتیب رؤسای خانواده‌ها رؤسای تیره‌ها را انتخاب می‌کردند و آنان هم رئیس طایفه را برمی‌گزیدند.

کردها دارای طوایف زیادی هستند و هر طایفه‌ای نسب از یک پدر دارند. بیش‌ترشان در درون قبیله ازدواج می‌کنند. هر طایفه‌ای به چند شعبه تقسیم می‌شوند. طایفه را در گُردی عیل el گویند و عیل شامل: خیل xê، هوز hoz، تیره tîra و وه wach است که اتحادیه طایفه را تشکیل می‌دهند.

عده‌ای از طوایف کرد در گذشته ساکن سرزمین پارس بوده‌اند، چنان‌که ابن‌البلخی در فارسنامه گوید: کردان پارس مایهٔ فروشکوه لشکر پارس بودند. کردان در پارس به روزگار کهن پنج رم بوده‌اند که هر رم صد هزار تن بوده‌اند؛ بیدین گونه: رم جیلویه، رم‌الذیوان، رم‌اللوالجان، رم‌الکاریان، رم‌البازنجان که همان بازرنگی است و مادر بزرگ اردشیر بابکان از این ایل بود. پدرش هم از طایفهٔ شبانکاره است که ساسانیان از آن طایفه‌اند.

در بارهٔ طوایف و ایل‌های گُرد تاکنون آمار کاملی تهیه نشده و مؤرخین و محققین هر کدام مطالب مختلفی در بارهٔ آن‌ها نوشته‌اند. برخی از مؤرخین مانند مسعودی، استخری، ابن‌حوقل و مقدسی در کتاب‌هایشان نام برخی از طوایف کرد را ذکر کرده‌اند. ما هم در این جا اسامی طوایف عمدهٔ کرد را ذکر می‌کنیم که امیدواریم مورد بهره‌برداری عموم قرار بگیرد.

آخه‌سوری *āxa sūri*: قریب دویت و پنجاه خانوار هستند که در حسین‌آباد و حسن‌آباد اطراف سندیج و سرچنار و بازیان اطراف سلیمانیه زندگی می‌کنند. بیش‌ترشان مشغول کشاورزی و دامداری هستند.

آذرکانی *āzarkāni*: قریب پانصد خانوارند که در کازرون و دوان و شیراز ساکنند. مقدسی و استخری و مسعودی آنان را جزو کردان پارس برشمرده‌اند.

آرتوسی *ārtūsī*: قریب پنج هزار خانوارند و چندین تیره‌اند. در موصل، کرکوک، زاخو، دهوک، بدلیس و بوتان زندگی می‌کنند و بیش‌ترشان مشغول کار کشاورزی و دامداری هستند. برخی‌شان هم شغل بازرگانی را برگزیده‌اند.

آکو *āko*: قریب دو هزار و پانصد خانوارند. در اربیل، سلیمانیه، حریر، رانیه و دهوک سکونت دارند و بیش‌ترشان مشغول کار کشاورزی و دامداری هستند.

آمرزان *āmrazān*: قریب هفتصد خانوار هستند و در اطراف دهوک، عقره،

سیورک، بدلیس، بوتان، ارومیه و خوی زندگی می‌کنند. بیش‌ترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

آیرو ayro: قریب ششصد خانوارند، در موصل، اربیل، عقره و دهوک زندگی می‌کنند. عده‌ای از آن‌ها کوچری‌اند و عده‌ای هم ساکنند و مشغول کار کشاورزی و دامداری‌اند.

اردلان ardalān: یکی از طوایف بسیار معروف کردستان است که عده‌ای از مورخین آنان را به آسیابانی منسوب می‌دانند که یزگرد ساسانی را کشته است، از این راه مورد محبت اعراب قرار گرفته و به حکومت کردستان رسیده‌اند. عده‌ای هم نسب آنان را به خسرو آسیابانی می‌رسانند که به کمک ابومسلم مروزی در زمان سفاح بر کردستان دست یافته، اما صحت این روایات معلوم نیست. آن چه مسلم است این طایفه تا قبل از حمله مغول ساکن شام بوده و سپس به طرف دیار بکر و موصل مهاجرت کرده‌اند. در زمان حمله چنگیزخان به شهر زور آمده‌اند و در زمان شاه صفی به کردستان ایران هجرت کرده‌اند. قلعه پلنگان را تصرف کرده‌اند و سپس به حوالی سنندج آمده‌اند و به قدرت رسیده‌اند. بر تمام کردستان حکومت کرده‌اند و اکنون در حدود بیست هزار خانوارند و در سنندج، تهران و شهرهای دیگر متفرقند. عده زیادی از رجال و جوانان تحصیل کرده منسوب به این خاندانند.

امامی imāmī: قریب سیصد و پنجاه خانوارند که در حوالی جوانرود، زهاب، سلیمانیه، کرکوک، خانقین و موصل زندگی می‌کنند. زمستان‌ها به شهر زور و تابستان‌ها به میگوری و لاران قشلاق و ایلاق می‌کنند و از این راه گله‌هایشان را می‌چرانند.

اورامی awrāmī: طایفه‌ای هستند که نسب خودشان را به بهمن می‌رسانند. قریب هفت هزار خانوارند و در اورامان تخت و ژاورود و اطراف سنندج زندگی می‌کنند. بیش‌ترشان به کار کشاورزی و گله‌داری می‌پردازند.

این‌اخی ināxi: قریب یک هزار خانوارند که در اطراف جوانرود و پاوه و اطراف سنندج سکونت دارند. در فصل تابستان به کوه شاهو می‌روند و گله‌هایشان را در آن‌جا می‌چرانند. اعلاجداین‌ها این‌اخی نام داشته است.

ایوبیان ayūbyān: قریب هشت هزار خانوار هستند که در شام و حلب و کرکوک زندگی می‌کنند. آنان از بازماندگان آل ایوب و سلاطین مصر و شام‌اند که سلطان صلاح‌الدین ایوبی هم یکی از این خاندان است.

باباجانی bābā jānf: قریب دو هزار و صد خانوارند که در جوانرود، زهاب، کرد و صحنه به سر می‌برند. بیش‌تر سرگرم کار کشاورزی و گله‌داری‌اند. قبلاً این‌ها در بین‌النهرین زندگی می‌کردند. امیر تیمورگورکانی آن‌ها را به اطراف سنندج منتقل کرد.

بابان bābān: قریب دو هزار خانوارند که در اطراف سلیمانیه، حلبچه، اربیل و سنندج سکونت دارند. آن‌ها را امرای بیه هم می‌گویند، زیرا مدتی بر شهر زور، سلیمانیه، کرکوک، موصل و بدره فرمانروایی کرده‌ان و آثاری از خود بجا گذاشته‌اند.

باجلان bājalān: قریب دو هزار و چهارصد خانوار هستند. در نواحی قوره‌تو، هورین، شیخان، قصر شیرین، مندلی، سنندج، رودبار و قزوین سکونت دارند. آنان دو تیره‌اند به نام‌های: جمور jamūr و قازانلو qāzānlū.

بادینان bādīnā: بهدینان که قریب یک هزار و دوست خانوارند و بیش‌تر در عمادیه، شیخان و اطراف موصل به سر می‌برند. آنان قبلاً بر عمادیه حکومت می‌کردند و ابن‌خلدون از آنان به نام عشیره بادین یا بهدین یاد کرده است.

بارزان bārzān: قریب سه هزار و هشتصد خانوارند و در شمال زاب بزرگ و زیبارو بارزان و موصل سکونت دارند، آنان اکثراً مبارزند و ملامصطفی بارزانی از این طایفه است.

باشناوی *bāshnāwī*: قریب پانصد و پنجاه خانوار هستند که در موصل، ارومیه و سلماس سکونت دارند. در کتاب معجم البلدان آمده است که آنان در زوزان بوده‌اند، در آن جا قلعه و حصار بسیار داشته‌اند.

باشوکی *bāshūkī*: قریب دویست خانوار هستند که در محال روانسرو سنندج سکونت دارند. بیش‌تر به کار دامداری و کشاورزی مشغولند و از آنان مردان بزرگ و شجاعی پیدا شده است.

بالاوند *bālawand*: قریب ششصد و پنجاه خانوارند و در محال روانسرو هلیلان و زردلان و اطراف سنندج سکونت دارند. به گله‌داری و کشاورزی مشغولند. از آنان مردان بزرگی پیدا شده است.

بالاگریه *bāla grīwa*: قریب سیصد خانوار هستند که در کرمانشاه، قصر شیرین، سرپل زهاب و خرم‌آباد زندگی می‌کنند و بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری سرگرمند.

بالک *bālak*: قریب دو هزار و پانصد خانوارند. در رواندز و اربیل و سلیمانیه سکونت دارند. چنان‌که گویند دارای شصت دهکده‌اند و بیش‌ترشان سرگرم گله‌داری و کشاورزی‌اند.

بالیان *bālyān*: قریب یکصد و پنجاه خانوارند. در خوی و سلماس و ارومیه زندگی می‌کنند و سرگرم کار کشاورزی و دامداری هستند. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند.

بختی *buxī*: قریب شش هزار خانوارند که در موصل، عقره، عمادیه، بوتان و جزیره سکونت دارند. دارای چهار تیره‌اند به نام‌های: سندی، محمدی، راسنی، دنیکی و گویا در گذشته در زوزان سکونت داشته‌اند. این طایفه از سال ۶۶۳ تا ۱۰۱۲ هجری هر منطقهٔ جزیره فرمانروایی کرده‌اند و آخرین امیر آنان میرشرف بختی بود که در سال ۱۰۱۲ هجری فوت کرد.

بختیاری *baxtyāyī*: قریب دویست هزار خانوارند و دارای دو تیره‌اند به نام‌های: چهارلنگ و هفت‌لنگ که بیشتر در چهارم‌حال بختیاری، بروجرده، گلپایگان، کرمانشاه، شوشتر، زردکوه و سبزکوه زندگی می‌کنند. این طایفه بسیار شجاع و دلیراند و از آنان مردان بزرگ و برجسته‌ای برخاسته‌اند که از سال ۱۰۰۴ هجری تا ۱۲۵۴ هجری در چهارم‌حال بختیاری حکومت کرده‌اند. آنان خود را از نسل اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) می‌دانند.

سراخوی *brāxoy*: قریب چهارصد و پنجاه هزار خانوارند. آنان از بازماندگان طایفه کوچیه هستند که در زمان حمله مغول از کردستان به کرمان مهاجرت کردند، سپس به ناحیه مکران و بلوچستان و افغانستان رفتند. در دوران نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) رشادت‌های زیادی از خود نشان دادند و در فتح هندوستان هم پیشتاز سپاه نادر بودند. نادر در مقابل این خدمت سرزمین کله‌ور را در هندوستان به آنان سپرد. آنان از سال ۱۱۶۰ هجری تا ۱۳۱۰ هجری در کلات و مکران حکومت کردند. در ولایت سند هم قسمتی از این طایفه سکونت دارند و به زبان کردی صحبت می‌کنند.

برادوست *brā dost*: قریب هشت هزار و پانصد خانوارند که در اطراف ارومیه و رواندز و ارییل سکونت دارند. آنان در شعبه‌اند به نام‌های: ترگوری و مرگوری که در گذشته در ترگور و مرگور زندگی می‌کردند و از آنان سه تن به نام‌های ناصریگ، امیرخان و الغبیگ از سال ۹۲۵ تا ۱۰۲۸ هجری فرمانروایی کرده‌اند.

براز *barāz*: قریب پانزده هزار خانوار هستند که در هوباتو، قره‌توره، مریوان، افشار و سنندج سکونت دارند. آنان در گذشته دروان و ایروان می‌زیستند. نسب این طایفه به کهیا صالح منتهی می‌شود که امیر تیمورگورکابی (۷۷۲-۸۰۷ هجری) او را با سه هزار خانوار با اتباعش تبعید کرد، عده‌ای را در بلوک هوباتو و قره‌توره جا داد. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند.

برزنجی *barznjî*: قریب دو هزار و پانصد خانوارند که در نواحی کرکوک، برزنجه، سلیمانیه، سنندج، خانقین و سفز سکونت دارند این‌ها با سادات برزنجه نسبتی ندارند.

برواری *barwārî*: قریب سه هزار و هشتصد خانوار هستند که در بروار، عمادیه و موصل زندگی می‌کنند و بیش‌تر مشغول گله‌داری و کشاورزی‌اند.

بلباس *blbās*: قریب سی هزار خانوارند، در مهاباد، بوکان، سردشت سکونت دارند. آنان بسیار شجاع و سلحشورند. بارها به قوای قاجار حمله کرده و زبان‌های زیادی به آنان زده‌اند.

بلیوند *blflwand*: قریب پنجاه هزار خانوار هستند که در محال گاورود سنندج، سلیمانیه، حلبچه، کرکرک، کرمانشاه و قصرشیرین سکونت دارند و بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

بوره‌کیمی *borakaîyî*: قریب سی هزار خانوارند که در زهاب، لیلان، اسفندآباد، حسین‌آباد، هوباتو و عراق عرب سکونت دارند. آنان چندین تیره‌اند و اعلی‌جدشان بوره‌کیمی نام داشته و جزو طایفه جاف‌اند.

بولی *bolî*: قریب دویست و پنجاه خانوارند. در اربیل، کوی سنجق، سلیمانیه و کرکوک سکونت دارند. دارای احشام و اغنامند. تابستان در جنوب بالک هستند و زمستان به کوی سنجق می‌روند.

بهاروند *bahār wand*: قریب سه هزار خانوارند که در دزفول، بروجرد، خرم‌آباد و شهرکرد سکونت دارند و به گله‌داری و کشاورزی مشغولند.

بهتویی *bhtūîyî*: قریب یک هزار و هشتصد خانوارند که در کرمانشاه، اسلام‌آباد، قصرشیرین و سرپل زهاب زندگی می‌کنند. آنان دو تیره‌اند: میراحمدوند و دم‌صفاوند که بیش‌ترشان مشغول گله‌داریند.

بیانی *bîbānî*: قریب ششصد خانوار هستند که در کرکوک، سلیمانیه،

خانقین، حلبچه و خرمال به سر می‌برند و بیش‌تر سرگرم کشاورزی و دامداری‌اند.

بیرانوند *bîrânwand*: قریب سی هزار خانوارند و به دو شعبه تقسیم می‌شوند: بیرانوند یاراحمر و بیرانوند مال اسد که هر دو شعبه بیست و شش تیره‌اند و در دلفان، خرم‌آباد، شهرکرد و بروجرد سکونت دارند.

پاپی *pāpî*: قریب دو هزار و پانصد خانوارند و در دزفول، قیراب، شهرکرد، بروجرد و چهارمحال سکونت دارند. بیش‌تر سرگرم گله‌داری و کشاورزی و جزو طایفه سگوند هستند.

پازوکی *pāzokî*: قریب چهارهزار خانوارند که در کرمانشاه، قصر شیرین، هارون‌آباد و سرپل زهاب سکونت دارند. عده‌ای هم اخیراً به محال لیلان و روانسر مهاجرت کرده‌اند و بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

پالانی *pālānî*: قریب یک هزار و پانصد خانوارند که در کرکوک، خانقین، اورامان و شرق رودخانه سیروان سکونت دارند. بیش‌ترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

پشدری *pshdarî*: قریب سه هزار و سیصد خانوارند. در پشدر، سلیمانیه، ماوت، قلعه‌دزه و شهر بازار سکونت دارند. آنان سه تیره‌اند به نام‌های: بابکر آقا، محمد آقا، عباس آقا و بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

پنجینان *panjînān*: قریب یک هزار و هشتصد خانوارند که در سحر، موش، تونجلی و دیار بکر زندگی می‌کنند و به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

پوران *pūrān*: قریب چهارصد و پنجاه خانوار هستند که در موش، سحر، دیاربکر، بدلیس و بوتان سکونت دارند و به شغل گله‌داری و کشاورزی سرگرمند.

پیران *pūrān*: قریب دویست و پنجاه خانوارند. در بوکان، لاهیجان و مهاباد



به سر می‌برند و به کار کشاورزی و دامداری سرگرمند. احتمال دارد شهر پیرانشهر را این طایفه آباد کرده باشد.

تاپیان tāpyān: قریب چهارصد و خانوار هستند. در وان، سعرد، بدلیس، بوتان و ارومیه سکونت دارند و بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

تایگوزی tāygozi: قریب سیصد و پنجاه خانوارند که در جوانرود، شهرزور، سلیمانیه و سنندج سکونت دارند. آنان چون دارای اغنام و احشام هستند، قشلاق و ایلاق می‌کرده‌اند و زمستان در بی‌بی‌ناز می‌گذرانده‌اند و تابستان‌ها در شهر زور. در میان آنان دانشمندان و شعرای زیادی پیدا شده‌اند که مولوی تایگوزی شاعر بزرگ و نامی‌گرد یکی از آنها است.

تایشه‌یی tāyshaīy: قریب دو هزار خانوارند. در روانسر، جوانرود و اورامان سکونت دارند. به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و در میان آنان دانشمندان و ادبای زیادی پیدا شده است.

ترهانی tarhānī: قریب پانزده هزار خانوارند. در نواحی ترهان، سایمره، خاوه خرم‌آباد و بروجرد سکونت دارند و دوازده تیره‌اند که دارای قدرت زیادی هستند.

تیریگان tīrīkān: قریب یک هزار و دویست خانوارند که در دیاربکر، بدلیس و بوتان سکونت دارند. قریب پانصد خانوار هم در بیست و چهار کیلومتری آنکارا زندگی می‌کنند. احتمال دارد آنان از بازماندگان تیریگان (۲۱۰۹-۲۱۰۹ ق.م) آخرین پادشاه گوتی باشند. تیریگان نام جشنی است که در تیر روزاز تیرماه برپا می‌شده است.

تیلکو tīlako: قریب یک هزار خانوارند که در محال تیلکو، هوباتو، باشماق، کرکوک، بانه و پلنگان سکونت دارند. آنان چون دارای اغنام و احشام هستند، به قشلاق و ایلاق می‌روند. زمستان را در شهر زور و تابستان را در اوباتو به سر می‌برند.

جاف jāf: قریب چهارصد هزار خانوارند. آنان دو شعبه‌اند: جاف مرادی و جفاف جوانرود. آنان به سبب این‌که به سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۵۹ هجری) خدمت‌هایی کردند، از این رو به این نام موسوم شدند. سی و دو تیره‌اند، جاف جوانرود هم پانزده تیره‌اند و عموماً به کار کشاورزی و دامداری سرگرمند و بسیار شجاع و دلیرند. خود واژه جاف به معنی شجاع و دلیر است. آنان به خاطر داشتن اغنام و احشام در زمستان از بانی خیلان تا حدود قزل ریاط می‌رفتند و در بهار هم به شهر زور و دشت شهر زور و نواحی سنندج و اوباتو و تیلکو می‌آمدند. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند.

جباری jabārī: قریب هشتصد خانوارند که در چمچمال، کرکوک، خرما، و لیلان سکونت دارند، عموماً به کار دامداری و کشاورزی مشغولند و در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند.

جبرانلی jubrānī: قریب چهار هزار و پانصد خانوارند که در موش، سعرد، بدلیس و دیار بکر سکونت دارند. آنان هشت تیره‌اند و عموماً به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

جلالوند jalal wānd: قریب دو هزار و پانصد خانوارند. در ماهیدشت، هلیلان و کرمانشاه سکونت دارند. در دوره قاجار عده‌ای از آنان را به چمخاله و اطراف قزوین تبعید کرده‌اند. آنان شش تیره‌اند. به کار کشاورزی و دامداری و مرغداری مشغولند. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده است.

جلالی jalālī: قریب نهصد خانوارند که در اطراف ارومیه، دیار بکر، بدلیس و سعرد سکونت دارند. آنان داری سیزده تیره‌اند و در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند. عموماً به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

جلیلوند jāfil wānd: قریب نهصد خانوارند که در دینور، کرمانشاه، هارون‌آباد و نواحی قزوین سکونت دارند. عموماً مشغول کشاورزی و دامداری‌اند.

جمور jamūr: قریب هفتصد و پنجاه خانوارند که در زهاب، کرمانشاه، قصرشیرین، اطراف سنندج، اسدآباد و همدان سکونت دارند. بیش‌تر سرگرم کشاورزی و دامداری‌اند.

جودکی jūdaki: قریب یک هزار و ششصد خانوار هستند که در خرم‌آباد، بروجرد، دلفان و اطراف دماوند سکونت دارند. به کار دامداری و کشاورزی مشغولند.

چاردولی chārdolf: قریب چهارصد و پنجاه خانوارند که در بلوک حسن‌آباد، اسفندآباد، سنندج، کامیاران، دیواندره، سقز و بوکان سکونت دارند. کارشان کشاورزی و دامداری است.

چگنی chgini: قریب نه هزار خانوارند که در خرم‌آباد، سفیدرود، بروجرد و نهاوند سکونت دارند. از آنان هزار و ششصد خانوار از طرف دولت قاجار به اطراف قزوین تبعید شده‌اند و چهارصد خانوار هم به کرکوک و سلیمانیه مهاجرت کرده‌اند. پانصد خانوار هم به میان قشقایی‌ها رفته‌اند که در نواحی سیمرم زندگی می‌کنند. در گذشته سه تن از این طایفه به نام‌های: بداغ بیگ چگنی، محمد سلطان چگنی و عاشورخان چگنی از سال ۹۳۵ هجری تا ۱۰۴۸ هجری در کردستان و خراسان فرمانروایی کرده‌اند.

حسن‌وند hasan wand: قریب یازده هزار خانوارند که در محال‌الشرر پیشکوه، خرم‌آباد، بروجرد، نهاوند، کرمانشاه و ایلام سکونت دارند. آنان پنج تیره‌اند: بسطام، ندیر، ساکی، دولت‌شاه، کاکلونند.

حسنویه hasnawya: قریب دو هزار و پانصد خانوارند که در شهر زور، دینور و کرمانشاه سکونت دارند. آنان بسیار دلیر و شجاع بودند. از سال ۳۳۰ هجری تا ۴۰۵ هجری به قدرت رسیدند و در دینور، شهرزور، همدان، نهاوند و کرمانشاه فرمانروایی کردند.

حیدری haydari: قریب سه هزار و هفتصد خانوارند که در مهاباد، بوکان و

سقز سکونت دارند. برخی از این طایفه به ارومیه و موش مهاجرت کرده و متفرق‌اند.

خالتی *xaltî*: قریب سیصد خانوار هستند که در اطراف دریاچه وان، سعرد و بدلیس سکونت دارند. خالتی گویا محرف خالدی باشد که آنان را اورارتو و اوراشتو هم گفته‌اند که در قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد در شهر زور و خاور آناتولی حکومت می‌کردند. آنان قومی آبادگر بودند و آثار زیادی از آنان به یادگار مانده است.

خوشناو *xosh añw*: قریب هفت هزار و پانصد خانوار هستند که در ناحیه شقلاوا، سلیمانیه، کرکوک، کوی سنجق و رانیه سکونت دارند. یک شعبه از آنان هم در دربند قره بولی بوده و سپس متفرق شده‌اند.

داسنی *dāsni*: قریب سیصد هزار خانوارند که در موصل، سنجار، هکاری، دیاربکر و شیخان سکونت دارند. بیش‌ترشان پیرو مسلک ایزدی هستند و به کار کشاورزی و گله‌داری سرگرمند. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند.

داوده *dāūda*: قریب دو هزار خانوارند که در کرکوک، خانقین و کفری سکونت دارند و بیش‌ترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

دراچی *durāji*: قریب دو هزار و پانصد خانوارند و در محال گاورد، گروس، کلیایی، اطراف سنندج و شهر زور سکونت دارند. در گذشته قشلاق و ییلاق می‌کردند و زمستان را در شهر زور و تابستان را در کانی گلزار به سر می‌برند. بیش‌ترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

دلویی *dalūyî*: قریب نهصد خانوار هستند و در کرکوک، خانقین، کفری، حلبچه و سلیمانیه سکونت دارند. آنان شش تیره‌اند به نام‌های: کاشی، جامریزی، پنجانکشتی، کاریزی، تارکه‌وند، سلیم‌ویس، و بیش‌ترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

دنبلی *dunbali*: قریب بیست هزار خانوارند که در نواحی موصل، هکاری، بدلیس، خوی، ارومیه و افشار سکونت دارند. عده‌ای از آنان پیرو مسلک ایزدی‌اند و در میان آنان علما و محدثین و شعرای زیادی برخاسته‌اند. در کتاب انساب الاکراد آمده است که سرسلسله طایفه دنبلی به امیر عیسی دنبلی منتهی می‌شود. آنان پیش از ظهور صفویه حکومت مستقلی داشته‌اند. عده‌ای دیگر از سال ۳۶۶ هجری تا ۱۰۲۶ هجری در کردستان فرمانروایی کرده‌اند. در زمان شاه تهماسب صفوی ریاست این طایفه باحی بیگ دنبلی بود که از سوی شاه ملقب به حاجی سلطان گردید. در زمان قاجاریه سلیمان‌خان دنبلی به حکومت شاهرود و بسطام رسید.

دوم *dom*: قریب چهارصد خانوار هستند. بیش‌تر در اطراف سنندج و نواحی افشار سکونت دارند. شغل آن‌ها منحصر به گیوه‌کشی است چنان‌که در یک ضرب‌المثل کردی آمده است: دوم بی کلاش بوخوی بکا *dom bēklāsh bo xoy bikā* یعنی: دوم بیاید، گیوه برای خود بسازد، که منظور این است کاری را انسان برای خود می‌کند آن را به بهترین نحوی به انجام می‌رساند.

دیرسملی *dērsmlī*: قریب شش هزار خانوار هستند که در دیرسم، دیاربکر، الجزیره، بوتان و سعرد سکونت دارند. عموماً پیرو مسلک یارسانند و به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

دیناری *dīnārī*: قریب هفتصد خانوار هستند که در ولایت دینار، جوله میرگ، سعرد و دیاربکر سکونت دارند. دارای دو تیره‌اند: میرابراهیمی، میرشهابی و عموماً به کار کشاورزی و گله‌داری مشغولند.

رشوند *rashwand*: قریب یک هزار خانوارند که در رودبار و اطراف قزوین سکونت دارند. این طایفه در دوره صفویه از کردستان به آن مناطق تبعید شده‌اند.

زازا *zāzā*: قریب پنج هزار خانوار هستند که در خرپوت، سیورک، تونجلی



زنگنه zangana: قریب یک هزار و دویست خانوارند که در کرکوک، کفری، خانقین، کرمانشاه، نهاوند، قصرشیرین و هلیلان سکونت دارند. آنان سیزده تیره‌اند به نام‌های: بالاوند، جلال‌وند، عثمان‌وند، شیخ‌وند، نامی‌وند، احمدوند، بهتویی‌وند، پایروند، بختیاروند، جلیل‌وند، خال‌وند، کاکاوند و محمودوند. بیش‌ترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند. در کتاب شرفنامه آمده است که طایفه زنگنه در افغانستان هم هستند. این طایفه بسیار شجاع بوده و فرمانروایان زیادی از آنان برخاسته است که از سال ۱۰۴۸ هجری تا ۱۲۲۱ هجری در کرمانشاه فرمانروایی کرده‌اند.

زیباری zēbārī: قریب سه هزار و پانصد خانوار هستند که در موصل، عقره، دهوک، زاخو و بارزان سکونت دارند. در میان آنان مردان بزرگی برخاسته است و بیش‌ترشان به کار دامداری و کشاورزی مشغولند.

زینلوند zaynalwand: قریب سیصد و پنجاه خانوارند که در پشتکوه، ایلام، خرم‌آباد، بروجرد و نهاوند سکونت دارند. به کار دامداری و کشاورزی مشغولند.

ساتیاری sātyārī: قریب دویست و هشتاد خانوار هستند که در محال روانسر، جوانرود، اطراف سنندج، دیواندره و قروه سکونت دارند. به کار کشاورزی و دامداری سرگرم هستند.

سگور sag war: قریب پنج هزار خانوارند. چهار تیره‌اند به نام‌های: حاجی علی‌خانی، رحیم‌خانی، پاپی، جودکی که در پیشکوه، پشتکوه و کرمانشاه سکونت دارند. بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

سنجایی sanjābī: قریب چهارهزار و دویست خانوارند که در ماهیدشت، زهاب، کرمانشاه، جوانرود و اطراف سنندج سکونت دارند. دارای دوازده تیره‌اند: چالابی، دالیان، گوازی، برازی، سیموند، سوروند، تکه‌وند، تفنگچی، حق‌نظرخانی، دارخور، بی‌وحشتیان و اماسوند. آنان بسیار شجاع و

دلیراند و مردان بزرگی در میانشان برخاسته است از جمله: شیر محمدخان؛ حکمران قصر شیرین، قاسمخان ایلخان سنجابی، اصغرخان بختیار؛ حکمران سنجابی. سنجابی‌ها در دوران نهضت مشروطیت فعالیت‌های چشمگیری کردند.

سورسوری sūr sūrī: قریب سیصد و هشتاد خانوارند که در اطراف سنندج، محال گاورود، بیلوار و سقز سکونت دارند. عموماً مشغول کار کشاورزی و دامداری‌اند.

سولی solī: قریب دو هزار خانوار هستند که در اربیل، شهر زور، سلیمانیه و اشنویه سکونت دارند. آنان بسیار شجاع‌اند و به جنگجویی راغب‌اند. قریب دو هزار مرد جنگی داشته‌اند و از آنان مردان بزرگی برخاسته است.

شادلو shād lū: قریب بیست هزار خانوارند که در اطراف بجنورد، درگز و کلات سکونت دارند. آنان چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند، همیشه قشلاق و بیلاق می‌کردند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری سرگرمند.

شکاک shakāk: قریب بیست و پنج هزار خانوارند که در ارومیه، سلماس، خوی، سومای، شهر وبران و شمال سلیمانیه سکونت دارند. آنان پنج تیره‌اند به نام‌های: شاولی، شکفتی، بوتان، مگری، شکاک. قسمت کثیری از آنان از طریق شبانی امرار معاش می‌نمایند. گروهی هم سرگرم کشاورزی و گلخانه‌داری‌اند.

شوان shwān: قریب سه هزار خانوار هستند که در کرکوک، خانقین، سلیمانیه و اربیل سکونت دارند. آنان دو تیره‌اند به نام‌های شوان خاسه، شوان بازیان که عموماً به کار دامداری و کشاورزی مشغولند.

شوانکاره shwān kāra: قریب دویست خانوار هستند و دارای پنج تیره‌اند به نام‌های: مسعودی، شاکانی، رامانی، کارزویی، اسماعیلی. در اطراف شیراز، اطراف کازرون و نیریز سکونت دارند. آنان از سال ۴۴۸ هجری تا ۷۵۶ هجری در فارس فرمانروایی کرده‌اند و از خود آثاری به جا گذاشته‌اند.



شیخ بزینی shêx bzinî: قریب نهصد خانور هستند که در کرکوک، خانقین و چمچمال سکونت دارند. عموماً کشاورز و دامدارند و عده‌ای از آنان هم در ارزروم و بدلیس هستند.

شیروان shîrwân: قریب یک هزار و هشتصد خانوارند که در اربیل، روانز و کسوی سنجق سکونت دارند و بیش‌ترشان مشغول کار کشاورزی و دامداری‌اند. آنان بسیار دلیر و شجاع‌اند و مردان بزرگی در میانشان برخاسته است.

طالبانی tālabānî: قریب یک هزار و دویست خانوارند که در کرکوک، خانقین، چمچمال و کوی سنجق پراکنده‌اند. در میان آنان مردان بزرگی برخاسته است و بیش‌ترشان به کار دامداری و کشاورزی مشغولند.

فیض‌الله بگی fayzullā bagî: قریب دو هزار و نهصد خانوارند که در اطراف بوکان، مهاباد، سقز و صائین دژ سکونت دارند. عموماً به کار کشاورزی و گله‌داری سرگرمند و در میان آن‌ها مردان بزرگی برخاسته است.

قالقالی qālqālî: قریب یک هزار و پانصد خانوار هستند که در هویاتو و دیواندره سکونت دارند. آنان چون دارای اغنام و احشامند، زمستان را در شیخ حیدر، گله‌سور، دباغ و توابع دیواندره و تابستان را در کوه‌های غرب و محال گلباغی می‌گذرانند. آنان بسیار شجاع و دلیراند.

قبادی qubādî: قریب یک هزار و دویست خانوارند که در جوانرود سکونت دارند. آنان دو تیره‌اند به نام‌های: منوچهری و مصطفی‌بگی و چون دارای احشام و اغنام بوده‌اند به قشلاق و بیلاق می‌رفته‌اند. بهار و تابستان را در کوه‌های بنی‌گز و بازان و پائیز و زمستان را در پشت کوه شیخان و زهاب می‌گذرانند. آنان به شجاعت و تهور معروفند.

قشه‌یی qashaîyî: قریب دویست خانوارند که در وان و ایروان سکونت داشتند. در گذشته مسیحی بودند و به دین اسلام گرویدند. اکنون در شهر زور

و سلیمانیه و کرمانشاه به سر می‌برند. عده‌ای هم در جوانرود سکنی گزیده‌اند. تابستان‌ها به دره‌نیان و زمستان‌ها به روان و انجیرک می‌روند.

قلخانی *qalxāni*: قریب یک هزار خانوار هستند که در کرمانشاه و ماهیدشت و اطراف سنندج سکونت دارند. بیش‌ترشان پیرو مسلک یارسانند و چون دارای اغنام و احشام‌اند در بهار به دالاهو می‌روند. مراتع علف چری گله‌های آنان در کندره و کانی عزیز است. آنان بسیار شجاع‌اند و چون همیشه با سپر می‌جنگیده‌اند از این‌رو به قلخانی معروف شده‌اند.

کاکه‌بی *kākāfi*: قریب ده هزار خانوارند که در خانقین، کرکوک و نواحی قوره‌تو سکونت دارند. بیش‌ترشان پیرو مسلک یارسانند. در میان آن‌ها مردان بزرگی برخاسته است.

کرمانج *krmānj*: قریب ده هزار خانوار هستند که در کرکوک، سلیمانیه، شهرزور، کوی سنجق، حریر، مهاباد، بانه و مریوان سکونت دارند. بیش‌تر به کار دامداری و کشاورزی می‌پردازند.

کشکی *kashki*: قریب سیصد و پنجاه خانوار هستند که در روانسر، بیلاور و کامیاران سکونت دارند. عده‌ای از آنان زمستان‌ها به زهاب و برخی‌ها هم به لرستان می‌روند. آنان چون همه ساله کشک می‌فروشند به کشکی معروف شده‌اند.

کلاشی *klāshī*: قریب چهارصد و پنجاه خانوارند که در جوانرود، ماکوان، زهاب، ترخان‌آباد، کرمانشاه و شهرزور سکونت دارند. آنان چون مزارع وسیع و باغ‌های میوه دارند، لذا دارای اغنام و احشام‌اند و همه ساله قشلاق و ییلاق می‌کنند. زمستان را در زهاب می‌گذرانند و تابستان را در اویاتو به سر می‌برند و گله‌هایشان را می‌چرانند.

کلهر *kalhur*: قریب بیست و پنج هزار خانوار هستند که در کرمانشاه، ماهیدشت، هارون‌آباد، ایوان، قصرشیرین، کرند، صحنه و خانقین سکونت

دارند. آنان بیست تیره‌اند به نام‌های: خالدی، شیانی، سیاسیا، کاظم‌خانی، خمان، تلش، کرگا، گله‌پا، کله‌جو، شوان، قوچمی، منصوروی، الوندی، ماهیدشتی، هارون‌آبادی، شاهینی، موش‌گیر، بذاق‌بیگی، زنیل‌خانی و کمره. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند. در کتاب شرفنامه آمده است که فرهاد کوه‌کن از این طایفه است.

کمانگر kamāngar: قریب ششصد خانوارند که در سنندج، پلنگان و اطراف کرمانشاه سکونت دارند. بیش‌ترشان به کار دامداری و کشاورزی مشغولند. در میان آن‌ها افراد برجسته‌یی پیدا شده‌اند.

کوچری kochari: قریب پانزده هزار خانوارند که در سیواس، سعرد، موش و ارزنجان سکونت دارند. آنان چهار تیره‌اند به نام‌های: اینولر، بارلولر، سارولر، گارولر. بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

کوسه‌یی kosaŷi: قریب یکصد خانوارند که در سقز، تيله کوه، صائین دژ و افشار سکونت دارند. بیش‌تر سرگرم کار کشاورزی و دامداری‌اند و چون اعلی جد آنان کوسه بوده بدین نام معروف شده‌اند.

کوکویی kokoiŷi: قریب دویست خانوارند که در جوانرود و اطراف سلیمانیه سکونت دارند. آنان چون در گذشته قشلاق و بیلاق می‌کردند و از کوهی به کوهی دیگر نقل مکان می‌کردند، لذا به کوکویی یعنی کوه کوهی معروف شدند. در میان آنان مردان برجسته و بزرگی پیدا شده‌اند.

کولی‌وند kolf wand: قریب پانصد خانوارند که در نواحی الشتر، کنار رودخانه سیمره و اطراف بروجرد سکونت دارند. عموماً به کار دامداری و کشاورزی سرگرم هستند.

کوماسی komāsi: قریب چهارصد خانوارند و در محال کره‌وز و اطراف سنندج ساکنند. آنان به خاطر داشتن گله‌های زیاد همواره در قشلاق و بیلاق بوده‌اند. زمستان‌ها به شهر زور می‌رفتند و تابستان‌ها را در اوباتو و سارال به سر می‌بردند. در میان آنان افراد برجسته‌یی پیدا شده‌اند.

گلالی galālī: قریب ده هزار خانوارند که در سلیمانیه، کرکوک، اربیل، شهرزور و نهاوند سکونت دارند و بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند.

گلباغی galbāghī: قریب ده هزار خانوارند که در اوباتو، سارال و قره‌توره سکونت دارند. آنان هشت تیره‌اند به نام‌های: قمری، گاملی، کاک سوندی، مرادگورانی، چوخهرشی، پیتاوه‌سری، حمزه‌ای، کلکنی. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند. آنان امارتی را به سال ۹۱۵ هجری در کردستان تشکیل داده و تا سال ۱۰۱۲ هجری حکومت کرده‌اند.

گوران gorān: قریب بیست و پنج هزار خانوار هستند که در کرمانشاه، کرند، صحنه، اطراف سنندج، افشار، پلنگان و اورامان سکونت دارند. آنان شش تیره‌اند به نام‌های: قلخانی، بیبانی، تیربژی، گهواره، کانی زنجیری، ریزهو. همگی به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و بیش‌ترشان پیرو مسلک یارسانند.

گیژ gēzh: قریب دویست خانوارند که در نواحی کفری، کرکوک و سلیمانیه سکونت دارند. عموماً به کار کشاورزی و دامداری مشغولند. در میان آنان افراد برجسته‌یی پیدا شده‌اند.

لاله‌یی lalāyī: قریب سیصد خانوار هستند که در اسفندآباد، علی وردی، دیواندره و اطراف سنندج ساکنند. این طایفه در گذشته چادرنشین بوده‌اند، ولی امروز بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری سرگرم هستند.

لُر lūr: قریب سیصد هزار خانوارند و دو شعبه‌اند: فیلی و مامه‌سنی. آنان بیست و هشت تیره‌اند و اکنون در لرستان و اطراف سنقر و کلیایی سکونت دارند. به گویش کُردی لُری صحبت می‌کنند. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند که خدمات زیادی به مردم کرده‌اند.

لک lak: قریب دویست هزار خانوارند که در کرمانشاه، سنقر و کلیایی،

اسفندآباد، چهارمحال، خانقین، خرم‌آباد و الشتر سکونت دارند. آنان پنج تیره‌اند به نام‌های: سلسله‌یی، لاله‌یی، دلفان، ترهان، دالوند.

مامش mādash: قریب دو هزار و پانصد خانوارند که در پیرانشهر، پسوه، نقده، اشنویه، جلدیان، سلدوز و اطراف مهاباد سکونت دارند. عموماً شجاع و دلیر هستند. آنان بیش‌تر به کشاورزی اشتغال دارند. عده‌ای هم دامداری را در کنار کشاورزی حفظ کرده‌اند. آنان هشت تیره‌اند به نام‌های: قادری، احمدی، پاشایی، امیرعشایری، سلیمانی، خل‌آقایی، گلابی‌آقا، بایزیدی.

مکری mukri: قریب دویست و پنجاه هزار خانوارند که در محال مکریان، مهاباد، بوکان و اشنویه سکونت دارند. آنان سه تیره‌اند به نام‌های منگور، مامش و پشدر. در سال ۸۰۳ هجری که امیر تیمور گورکانی از بغداد به آذربایجان می‌رفت، در شهر زور چشم‌زخمی سخت از مکرری‌ها دید، پس از فوت امیر تیمور مکرری‌ها نواحی جنوبی دریاچه ارومیه را به تصرف خود درآوردند و در زمان شاه تهماسب رهبری ایل مکرری با امیر بیگ مکرری بود که از دولت متابعت می‌کرد، اما سپس شاه عباس آنان را قتل و عام کرد و بیش‌ترشان آواره شدند.

مربوانی marīwāni: قریب هزار و نهصد خانوار هستند که در مربوان و اطراف دریاچه زریوار سکونت دارند. آنان بیش‌ترشان دامدار و کشاورز هستند و باغ‌های خوبی هم دارند. از آنان مردان بزرگی پیدا شده است.

مندمی mandmi: قریب دو هزار و چهارصد خانوارند و در شهر زور، زهاب، حسین‌آباد، بازیان، سرخار، اوباتو، سارال و سلیمانیه سکونت دارند. آنان پنج تیره‌اند به نام‌های: محمد مرادی، تازی مرادی، آخه‌سوری، علی مرادی، لولوی. این طایفه را در کردی منمی manmi گویند که به معنی خانه به دوش است. احتمال دارد آنان از بازماندگان قوم مانایی باشند. بیش‌ترشان دامدار و کشاورز هستند و در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند.

منگور mangūr: قریب دو هزار و هشتصد خانوار بوده و در روستاهای عشایری بین پیرانشهر، سردشت، مهاباد و بوکان تا مرز کردستان عراق پراکنده هستند. از کشاورزی و دامداری امرار معاش می‌کنند. آنان شش تیره‌اند به نام‌های: مروت، زرین، شام، آمان، زن و خضر. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند.

ندری nadrî: قریب سیصد و پنجاه خانوارند که در میرگه ساروا، دالان، جوانرود، ماهیدشت و ژاورود سکونت دارند. احتمال دارد آنان از بقایای قوم نایری باشند. بیش‌ترشان کشاورز و دامدارند.

ورمزیار warmzyār: قریب پانصد خانوارند که در روستاهای زرینه و رزمیار، شاولی و دیواندره سکونت دارند. آنان دو تیره‌اند: ورمزیار زرینه و ورمزیار مره‌در. در میان آنان مردان بزرگی پیدا شده‌اند و بیش‌ترشان کشاورز و دامدارند.

ولدبگی walad bagî: قریب سیصد خانوارند که در جوانرود، زهاب و کرمانشاه سکونت دارند. آنان بسیار شجاع و دلیراند. مردان بزرگی در میانشان پیدا شده است. آنان چون دارای اغنام و احشامند، تابستان‌ها را در محال شایکان و بازان و زمستان‌ها را در چپکران و سورمرو می‌گذرانند.

هرکی harkî: قریب سی هزار خانوارند. در ارومیه و سلماس سکونت دارند. چون دارای اغنام و احشامند، زمستان‌ها به موصل و زاخو می‌روند و تابستان‌ها را در اطراف ماکو می‌گذرانند. آنان دارای مزارع و باغ‌های زیادی هستند. کارشان کشاورزی و دامداری است و از این راه امرار معاش می‌کنند.

همه‌وند hamawand: قریب ده هزار خانوار هستند که در محال بازیان، سلیمانیه، خانقین، کرکوک، چمچمال و اطراف کرمانشاه سکونت دارند. آنان نه تیره‌اند به نام‌های: چلبی، جنگنی، پیریایی، گاه‌فروشی، رشوند، رماوند، صفروند، صوفی‌وند، سیه به سرواین طایفه همگی نیرومند بوده‌اند، زیرا

همه‌وند در کردی به معنی نیرومند است. این واژه در اوستنایی امونته ama wanta و در پهلوی اماوند amā wand می‌باشد.

یعقوبی yaʕqūbī: قریب شش هزار خانوارند که در نواحی موصل، هکاری، بدلیس، سعرد و دیاربکر سکونت دارند. بیش‌تر به کار کشاورزی و دامداری مشغول هستند. احتمال می‌رود آنان از بقایای گروه گونی باشند.

یوسووند yosoowand: قریب ششصد خانوارند که در الشتر، خرم‌آباد، بروجرد و دلفان سکونت دارند و عموماً به کار کشاورزی و دامداری سرگرم هستند. در میان آنان افراد برجسته‌یی پیدا شده است.





بخش دوم

مبارزان کرد در صد ساله اخیر



## محمد پاشای رواندز

(۱۲۰۳-۱۲۶۶ هجری)

محمد پاشا پسر مصطفی بیگ که به پاشا کوره معروف است، به سال ۱۲۰۳ هجری در رواندز به دنیا آمد. هر چند پدرش امیررواندز بود، اما به علت اختلاف برادران و اقوامش مردم آسایش نداشتند و در تنگنا بودند. حکومت عثمانی هم از این فرصت استفاده می کرد تا این که به سال ۱۲۳۴ هجری محمد پاشا بر اریکه قدرت نشست و زمام امور را در دست گرفت. قبل از همه چیز عموهایش را که معاند هم بودند تنبیه کرد و ایالت خود را از آشوب و هرج و مرج رهایی داد. سپس سپاهی آماده کرد و سرزمین های کوی سنجق، رائیه، دزه بی و اربیل را تصرف کرد. در این مناطق قلعه هایی هم برای حفاظت ساخت. سپس شروع به خرید اسلحه و مهمات کرد، اما او آرزو داشت که خود اسلحه و مهمات درست کند. این آرزویش هم برآورده شد و در کوه های رواندز چندکان آهن کشف کرد و آن گاه استادی ماهر را از تبریز دعوت کرد و شروع به ساختن اسلحه و مهمات نمود. دیری نگذشت که بسی توپ و تفنگ و تپانچه و خنجر ساخت. چنان که گویند قریب دویست و بیست و دو توپ ساختند. یک توپ بزرگ هم به طول ۶ متر و قطر دهانه آن ۳۲ و انتهای لوله ۶۸ سانتیمتر ساختند که اکنون سه عدد از آنها در موزه بغداد به یادگار مانده و از آنها محافظت می شود.

به دلیل این که همه قلعه‌های او محکم و استوار بودند، لشکری پیاده و سواره که شامل پنجاه هزار تن بود آراست و آن گاه به شهرهای موصل و بهدینان حمله کرد. آن‌ها را به تصرف خود درآورد. پس از مدتی عقره، عمادیه، ماردین و جزیره ابن عمر را متصرف شد و حدود را به شام رساند. چون یزیدی‌ها به سرزمینش تعرض می‌کردند، ناچار با سپاهی به سرزمینشان حمله کرد و بسیاری از آن‌ها را بکشت. حکام ماردین و نصیبین و موصل را هم تهدید کرد و سپس به جزیره ابن عمر یورش برد. قلاع آن جا را ویران کرد و قلعه آروخ را به محاصره درآورد. پس از آن به عقره تاخت و اسماعیل پاشا را شکست داد. سعید پاشای آمد را نیز بر سر جای خود نشاناد. پس از تصرف آمد و دهوک و زاخو تصمیم به نظم قلمرو خود گرفت. احکام قرآن مجید را قانون کشور خود ساخت و چندی بعد جزیره ابن عمر و حصن کیف را تحت اطاعت خود درآورد.

در سال ۱۲۴۰ هجری حکومتی تشکیل داد و قاجاری‌ها آن را به رسمیت شناختند. با او پیمان بستند، اما علی رضا پاشای والی بغداد که دست‌نشانده عثمانی‌ها بود، به او اعتنایی نمی‌کرد. با این وجود او به نام خود سکه زد و خطبه خواند. در این دم علما و دانشمندان و فضلا را در دشت حریر فرا خواند. از آنان خواست که در بهبود حکومتش بکوشند و مردم را از امور آگاه کنند. برای این کار چند کاتب را هم استخدام کرد تا وقایع روزانه را هر روز بنویسند و برای مردم بخوانند.

در این هنگام، با محمدعلی بزرگ، خدیو مصر ملاقات کرد و لشکری برای جنگ عثمانی‌ها به سرکردگی ابراهیم پاشای پسرش آماده کرد که به استانبول حمله کند و حکومت عثمانی را از بین ببرد. از محمد پاشا خواست او را کمک کند و او هم وعده کمک داد. چون این خبر به سلطان عثمانی رسید، با والی بغداد و والی موصل تصمیم گرفتند که با سپاهی به محمدپاشا حمله کنند و او را بر سر جای خود بنشانند. محمدپاشا چون این خبر را شنید به

صلاح خود دید که شهر عقره را تخلیه کند، به رواندز بازگردد، به استحکام قلعه‌های خود بپردازد و در مقابل دشمنانش ایستادگی کند.

از سوی دیگر، سلطان عثمانی عده‌ای از علما را خدمت محمد پاشا فرستاد که نباید به خلیفه مسلمانان تعرضی صورت گیرد، زیرا او جانشین پیامبر است و این برخلاف دین است که کسی با او بستیزد. علمای رواندز هم این فتوا را تأیید کردند و محمد پاشا را از حمله منصرف نمودند.

پس از مدتی، بنابه درخواست سلطان عثمانی، محمد پاشا به استانبول رهسپار شد و سلطان عثمانی این را یک موفقیت بزرگ خواند. از او استقبال گرمی کرد و پس از مدتی از او خواست که به ولایت خود بازگردد و به امور مردم بپردازد، اما هنگام بازگشت علی رضا پاشا والی بغداد، که دست‌نشانده سلطان عثمانی بود به سلطان عثمانی گفت بی خود او را گذاشتی به رواندز برگردد، زیرا او دشمن اصلی ماست و دیری نمی‌یابد که بغداد و استانبول را به آشوب می‌کشد. بهتر است کسی را دنبال او بفرستید و او را سرنگون نمایید. سلطان ناچار چند کس را به دنبال او فرستاد. در طرابوزان به او برخوردند و ناجوانمردانه به سال ۱۲۶۶ هجری او را به قتل رسانده و آرزوهایش را با خود دفن کردند.

دکتر عبدالرحمن قاسملو در کتاب کردستان و کرد می‌نویسد: محمد پاشا ملقب به امیر رواندز از جمله کسانی بودند که شجاعانه با ترک‌ها به مبارزه برخاست. او نخست به گردآوری سپاه پرداخت و در رواندز یک کارخانه اسلحه‌سازی بنا نهاد که در این کارخانه خنجر و تفنگ و توپ درست می‌شد. در حدود دویست توپ ساخت که در حال حاضر در موزه بغداد نمونه‌هایی از این سلاح‌ها موجود است.

محمد پاشا سپاهی سی هزار نفره تشکیل داد و در سال ۱۸۲۶ اعلام استقلال کرد. این مرد قهرمان در مدت بسیار کمی پیروزی‌های چشم‌گیری به دست آورد، از جمله مناطق موصل، ماردین و جزیره ابن‌عمر را فتح کرد.

فرمانروایی بغداد تا مرز عراق و سوریه و ایران را بر عهده گرفت. سپس با ابراهیم پاشا خدیو مصر رابطه برقرار کرد تا بتواند سلطان عثمانی را محاصره کند. چون سلطان از این امر آگاهی یافت، لشکر بزرگی برای او گسیل داشت و چون محمد پاشا تاب مقاومت نیاورد ناچار خود را تسلیم کرد. سرانجام ناجوانمردانه او را کشتند.

پس از کشته شدن محمد پاشا در کردستان، فعالیت‌های میهن‌پرستانه‌ای صورت گرفت و به شکل ایجاد کمیته‌هایی تجلی کرد. جوانان و دیگر مردم در برابر ترک‌ها قیام کردند و مدتی نه چندان زیاد پس از آن جمعیت‌های دیگری به نام‌های «کردلر جمعیت لری»، یعنی جمعیت کردها پدید آمد، اما این سازمان‌ها چون رهبری نداشت دوام نیافت و از هم پاشیدند ولی باز مردم از فعالیت خود دست برنداشتند، در گوشه و کنار سربر آورده و ترک‌ها را به مخاطره و تلاش انداختند.

## امیر بدرخان جزیری

(۱۲۰۹ - ۱۲۷۷ هجری)

امیر بدرخان پسر عبدالخان بیگ، در سال ۱۲۰۹ هجری در جزیره ابن عمر متولد شده، در هجده سالگی طوایف کرد را جمع کرد و جوانان را علیه عثمانی ها بسیج نمود. در آغاز مناطق جزیره و بوتان را به تصرف خود درآورد و پایگاه مردمی خود را محکم نمود، سپس گروهی از علما و فضلا را به نقاط مختلف کردستان اعزام داشت تا با ایراد سخنرانی و تماس با سران کُرد، کردن در جنبش رهایی بخش او شرکت کنند. از سوی دیگر ده ها جوان را برای تحصیل در رشته های پزشکی و نظامی و مهندسی به اروپا گسیل داشت و جمعی از جوانان دیگر را هم در دریاچه وان به فراگیری و آموزش قایق رانی و جنگ دریایی گماشت. سپس در جزیره و بوتان دو کارخانه باروت سازی و اسلحه سازی ایجاد کرد، اما آسوری های بوتانی سر از اطاعت او باز زدند و از پرداخت باج و خراج سالیانه خودداری کردند. امیر بدرخان ناچار نیرویی برای تنبیه آنان فرستاد. دولت عثمانی هم از کارهای او خشنود نبود و از اقداماتش اندیشناک شد. این بود که نماینده ای پیشش فرستاد که برای اتحاد کردها کوشش نکند و کاری به کار آنها نداشته باشد. از سوی دیگر اروپائی ها نیز به دفاع از آسوری ها پرداختند و به دولت عثمانی تذکر دادند که آسوری ها نباید زبانی ببینند و باید از آنها حفاظت شود، ولی امیر بدرخان

اهمیتی به اروپایی‌ها و دولت عثمانی نداد و درصدد پیاده کردن نقشه خود برآمد. سلطان عثمانی ناچار حافظ پاشا را مأموریت داد که به جزیره برود و فوراً امیر بدرخان را به استانبول بیاورد، اما حافظ پاشا نتوانست او را راضی کند، ناچار دولت عثمانی سپاهی گران برای سرکوبش فرستاد، ولی این نیرو شکست فاحشی خورد.

امیر بدرخان با جبهه زرینفت و دستار حریر و شال ابریشمی راه راه و سرخ و کفش‌های نوک برگشته ته سرخ قیافه‌ای شاهانه داشت. روستائیان و شهروندان کرد او را به دیده احترام می‌نگریستند و سخنان او را به کار می‌بستند. او را به خاطر فرستادن هدایای گرانبها برای علما و کمک به فقرا، دوست داشتند.

پس از مدتی که شرایط نهضت از هر حیث آماده شد، سپاهی فراهم آورد و در اندک مدتی شعرهای وان، باشقلا، سپورک، موصل، رواندز، ساوجبلاغ، دیاربکر، سنندج، سقز و ارومیه را تصرف کرد. سلطان عبدالعزیز اول عثمانی (۱۲۷۷-۱۲۹۳ هجری) برای دفع او دو تن از اقوام خود را پیش او فرستاد تا با نصیحت و تطمیع او را از ادامه کار منصرف سازند، اما بدرخان به گفته‌های آنان توجهی نکرد و در سال ۱۲۸۵ هجری رسماً خود را امیر بوتان نامید و سکه ضرب نمود که در یک روی آن امیر بوتان بدرخان و در روی دیگر آن سال ۱۲۸۵ هجری ضرب شده بود. سپس جزیره ابن عمر را پایتخت خود قرار داد.

در این دم از سوی سلطان عثمانی سرداری به نام عثمان پاشا با لشکری عظیم به جنگ امیر بدرخان فرستاد و سپاهیان کرد و ترک در حوالی شهر ارومیه باهم مصاف کردند و جنگ چند روز ادامه داشت. سرانجام ترک‌ها شکست خوردند و فرار کردند، ولی پس از مدتی یکی از خائنین خودفروش به نام عثمان پاشا که حاکم هکاری بود به کمک سلطان عثمانی شتافت و با سپاهی گران به امیر بدرخان یورش بردند. امیر ناچار سپاهیانش را دو دسته



کرد و دسته‌ای را به جنگ حاکم هکاری فرستاد و دسته دیگر را به جنگ سلطان عثمانی گسیل داشت. حاکم هکاری در این جنگ دست به حیلۀ عجیبی زد. در هنگام زد و خورد ادعا کرد که خان کشته شده و لشکریان خان با شنیدن این خبر به وحشت افتادند. این بود که جزیره و بوتان به تصرف نیروهای عثمانی افتاد. عثمان پاشا بلافاصله جزیره و بوتان را محاصره کرد. مدت نه ماه از ورود و خروج ساکنین ممانعت کرد و پس از آن جزیره و بوتان به تصرف آنان درآمدند. پس از این شکست سرانجام امیر بدرخان به سال ۱۲۷۷ هجری درگذشت.

امیر بدرخان مردی دیندار بود. به قواعد و اصول دین به دقت عمل می‌کرد. نمازش را در موعد مقرر می‌خواند و بینوایان و یتیمان هر روز گروه‌گروه در حیاط قلعه در گوله در جزیره گرد می‌آمدند. وی از بدره‌ای که در کنارش بود با دست و دلبازی به هر یک به اندازه نیازش می‌بخشید. او در مدت کوتاهی تمام کردان را دور خود جمع کرد و حکومت و ملتی پدید آورد. همین کار او را از یک امیر عادی کرد متمایز می‌کند. وی چون به قدرت رسید چندان خود را نیرومند یافت که دیگر به حکومت عثمانی اعتنایی نمی‌کرد و می‌کوشید کردان را از حکومت عثمانی جدا کند. پس از آن سکه زد و به نام خودش خطبه خواند و اقتدارش از مزرها گذشت. همچنین ثروتش بی‌اندازه شد، چنان که یکی از مورخین می‌گوید: صد سال بعد از امیر بدرخان، قاضی محمد از سر مشق وی پیروی کرد و ملامصطفی بارزانی هم دنباله‌رو وی بود.

بعد از امیرخان، پسران او راه پدر را در پیش گرفتند، اما حکومت عثمانی آنان را رها نکرد و به مذاکره دعوتشان کرد. با دسیسه آنان عازم استانبول شدند. سپس چند تنشان را دستگیر و برای همیشه در استانبول تحت نظر قرار گرفتند، تا نتوانند کاری بکنند، اما دیگر از پیوستگی قبایل کرد اثری نبود. و بدین ترتیب در طی چند نسل گروه‌های کرد در جزیره و بوتان نابود

شدند و کسی دیگر جرأت نمی‌کرد نام کرد را بر زبان بیاورد. پس از آن از سوی دولت قدرت و اختیاری به آقا‌های قبایل طرفدار دولت داده شد. ظاهراً همین جریان بیش از هر عامل دیگری در پیچیدگی قبایل مؤثر بود.

بازیل نیکیتین در باره شورش امیر بدرخان می‌گوید: موجبات این شورش را بیش‌تر در نتیجه اجحافات می‌دانند که بدرخان و نورالله بیگ نسبت به نسطوریان مسیحی همکاری می‌کردند و اینان مغلوب توپال شدند. بدرخان با استفاده از آشفتگی اوضاع ترکان پس از شکست نصیبین قلمرو نفوذ خود را تاوان، موصل، ساوجبلاغ، ارومیه و دیار بکر گسترش داد و چند تن از خوانین بزرگ کرد با او متحد شدند. در سال ۱۲۷۵ هجری در گرماگرم تدارکات او نسطوریان شوریدند و بدرخان ناچار شد ایشان را به فرمانبرداری از خود بازگرداند. بدرخان سپس سال‌های درازی در تبعید بسر برد و در کاندی جزیره کرت و دمشق زندگی کرد و همان جا به سال ۱۲۸۸ هجری جهان را بدرود گفت.

## شیخ عبیدالله شمزینی

(۱۲۴۷-۱۳۱۰ هجری)

شیخ عبیدالله پسر شیخ طاهانهری به سال ۱۲۴۷ هجری در نهری متولد شد. در کودکی در خدمت پدرش و علما علوم اسلامی را فراگرفت، سپس در سلک خلفای نقشبندی درآمد و چون بدبختی مردم را مشاهده می‌کرد به فکر چاره‌جویی درآمد و دست به مبارزه زد.

وی طی جنگ‌های روس و عثمانی که در سال ۱۸۷۷-۱۸۷۸ به وقوع پیوست مقداری اسلحه و مهمات جنگی به دست آورد و سعی کرد که طوایف کرد را متحد کند و به مبارزه خود ادامه دهد که در این میان حمزه آقای منگور از رؤسای ساوجبلاغ مگری را با خود همراه و در سال ۱۲۹۷ هجری قیام کرد.

قیام شیخ عبیدالله در زمان ضعف دولت عثمانی بود. او در مدت کمی قدرت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد و دایره نفوذش را توسعه داد. دولت ایران و عثمانی را به مخاطره انداخت، این بود که پیروان و مریدانش دور او جمع شدند و رؤسای طوایف را نیز به سوی خود فراخواند. پس از مدتی به ارومیه و ساوجبلاغ حمله برد، سپس خود را به مراغه رساند و پس از جنگی خونین آن‌جا را تصرف کرد. او هم‌چنین به شهر تبریز یورش برد و تعداد کثیری از ژاندارم‌های آن شهر را به قتل رساند. در این دم رسماً اعلام استقلال کرد و

پس از آن بخش‌هایی از خاک عثمانی را به تصرف خود درآورد و ضمیمه حکومتش کرد.

چون کار شیخ بالاگرفت، دولت روس نگران شد و برای محافظت ولایات خود، نیرویی گرد آورد و آن‌ها را در مرز جای داد تا در مقابل سپاهیان شیخ ایستادگی کنند.

دولت ایران هم لشکری تحت فرماندهی حمزه آقای حشمت‌الدوله و مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه، رئیس قشون آذربایجان فراهم آورد و از دولت عثمانی تقاضا کرد که او هم برای دفع شیخ بکوشد. بدینسان لشکر شیخ عبیدالله از سه طرف مورد تعرض قرار گرفت و پس از جنگ‌های شدیدی تاب نیاورد و ناچار به شمرینا بازگشت. پس از آن به استانبول رهسپار شد و خود را به مقامات عثمانی تسلیم کرد، اما شیخ در آنجا هم اقامت نکرده و در فرصتی مناسب فرار کرد و به شمرینان بازگشت. مجدداً قدرتی به هم رسانید، اما دولت عثمانی او را محاصره و برخی از یارانش را دستگیر و زندانی کرد، تا به سال ۱۳۰۳ هجری شیخ ناچار خود را تسلیم کرد و از دولت خواست که به او اجازه ورود به حجاز را بدهد. و دولت عثمانی هم موافقت خود را اعلام نمود. شیخ چون به حجاز رسید، مدتی در شهر طائف مقیم شد و سرانجام به سال ۱۳۱۰ هجری بدرود حیات گفت.

بازیل نیکیتین در کتاب کرد و کردستان می‌گوید: شورش شیخ عبیدالله که در سال ۱۳۰۰ هجری به وقوع پیوست، هدف از آن تحصیل استقلال برای سرزمین کردستان بود و این شورش در آغاز در خاک ایران و نقاط هم مرز با ارومیه و بناب و مراغه روی داد و حتی مدتی تبریز نیز در معرض تهدید قرار گرفت، سرانجام کردها ناگزیر به عقب‌نشینی به خاک ترکیه شدند و دولت ایران اعتراضات شدیدی کرد و در آخر با دخالت نظامی مشترک ایران و عثمانی به فعالیت‌های شیخ شورشی پایان داده شد. شیخ را ابتدا به قسطنطنیه بردند و سپس از آنجا به مکه تبعید کردند.

## یزدان شیر

(۱۲۷۵-۱۲۸۱ هجری)

یزدان شیر به سال ۱۲۷۵ هجری، مبارزه خود را در بدلیس علیه سلطان عبدالعزیز اول عثمانی (۱۲۷۷-۱۲۹۳ هجری) آغاز نمود و با دو هزار مرد جنگی شهر را محاصره کرد. حاکم ترک شهر را دستگیر و بیرون کرد و به جای او گردی را گماشت، سپس جوانان را به سوی خود فرا خواند و آن گاه بر شهر موصل حمله برد و آن را تصرف کرد. بسی اسلحه و مهمات عثمانی ها را به غنیمت گرفت و سپس ارتش سی هزار نفری آماده کرد. او قصد داشت شهر سیرت را هم تسخیر کند و پس از تصرف سیرت متوجه بغداد شد. جنگ با سرعتی شگفت انگیز پایان یافت و در ظرف چند روز بخشی از بغداد، تا دریاچه وان و دیاربکر زیر نفوذ و حکم یزدان شیر قرار گرفت. کسانی که توانایی حمل سلاح داشتند، خود را به یزدان شیر رساندند و به او پیوستند. در حوالی سال ۱۲۸۰ هجری قریب به صد هزار مرد جنگی زیرفرمانش بود. در این هنگام روس ها به کمک عثمانی ها شتافتند و بریتانیا و فرانسه هم چون دلیلی برای استقلال کردستان نداشتند، از این رو به عثمانی ها کمک کردند و به آنان نیرو دادند. چون یزدان شیر نفوذ زیادی در میان مردم داشت، از این رو انگلیسی ها با هندو قوهای پراز پول به عنوان میانجی به راه افتادند و دیدارهایی با تک تک رؤسا به عمل آوردند. به آنان هدایا و رشوه هایی دادند

تا یزدان شیر را به حل مسئله متقاعد کنند. بعضی از رؤسای قبایل رشوه را تحویل گرفتند و از ادامه مبارزه دست کشیدند، اما یزدان شیر راضی نشد و چون سرکرده‌ای دلیر و بی‌باک بود ولی از دیپلماسی چیزی درک نمی‌کرد، این بود وعده‌های بریتانیا را باور کرد و با نماینده آنان برای مذاکره عازم باب عالی در استانبول شد و چون به پایتخت عثمانی رسید، بی‌درنگ او را به سال ۱۲۸۱ هجری بازداشت و زندانی کردند و لشکریانش چون بی‌سرکرده ماندند، مدتی در کوهستان‌ها آواره و سرگردان بودند و سرانجام پراکنده شدند. بدینسان جنبش یزدان شیر شکست خورد.

بازیل نیکیتین در کتاب کرد و کردستان می‌گوید: شورش یزدان شیر به سال ۱۲۷۳ هجری با استفاده از مشکلاتی که با باب عالی در جنگ با روسیه پیدا کرده بود، در همکاری و بوتان سرگرفت. یزدان شیر ابتدا بتلیس و موصل و سپس همه سرزمین‌های بین وان و بغداد را تسخیر کرد. نسطوری‌ها همه زیر پرچم او گرد آمدند. در سال ۱۲۷۵ به وعده‌های نمرود رسام کارگزار کنسولگری انگلیس اعتماد کرد و در نتیجه دستگیر و به قسطنطنیه فرستاده شد. او نیز مانند عبدالرحمن پاشا تبدیل به قهرمان ملی شد و اشعاری در بیت‌های فلکلوری کردی هست که خاطره او را زنده نگاهداشته است.

## شیخ سعید پالو

(۱۲۸۸-۱۳۴۵)

شیخ سعید پسر شیخ علی پالو، در سال ۱۲۸۸ هجری در پالو از توابع دیرسیم متولد شد. چون سن او به سی و یک سالگی رسید، مصطفی کمال آتاتورک (۱۲۹۹-۱۳۵۷ هجری) خلافت را لغو کرد و در سال ۱۹۲۴ اعلام جمهوری کرد. او رشتۀ برادری کرد و ترک را از هم گسست و مردم حکومت را به بی‌دینی متهم کردند. این برای یک‌گُرد مذهبی و متعصب مؤثرتر از هر چیز دیگر بود. در این هنگام کردها شوریدند و شیخ سعید رهبری آنان را به عهده گرفت. در ۱۵ فوریه سال ۱۹۲۵ خبرگزاری آنتولی در خبری کوتاه وقوع حادثه‌ای را در روستای پیران نزدیک گنج به نام شیخ سعید پالوکه پنجاه تن از مریدانش وی را همراهی می‌کردند، اعلام داشت. در این واقعه چند تن از ژاندارم‌ها کشته شده بودند.

پس از مدتی هواداران شیخ سعید افزایش یافت و به هفت هزار تن رسید. در میان آن‌ها عده‌ای سرباز فراری هم به چشم می‌خوردند. پس از مدتی روزنامه‌ها اعلام کردند که تمام منطقه دست شورشیان افتاده است و جنبش اساساً جنبه مذهبی دارد.

شیخ سعید در نوامبر سال ۱۹۲۴ بی‌این‌که قصد خود را پنهان کند، با حدود یکصد سوار به عزم دیدار قبایل اطراف دیار بکر مسافرت کرد. شیخ

بی‌این‌که سوءظنی برانگیزد، در تمام منطقه دست به مبارزهٔ تبلیغاتی زد و تمام روستانشینان که از آن‌ها می‌گذشت، به دنبال او می‌رفتند. او آنان را به جهاد دعوت می‌کرد و اطمینان می‌داد که آسیب‌ناپذیر خواهند بود. در ضمن از آنان می‌خواست که برای خودمختاری کردستان بجنگند و به حق خود برسند.

دولت آنکارا پس از امضای معاهدهٔ لوزان و الغای خلافت عثمانی دست به یک سلسله اقدامات ضدگردی زد و مدارس کردی را بست. سخن‌گفتن به زبان کردی را هم خدغن نمود و رؤسای کرد را تبعید کرد.

افزون بر این‌ها، وضع اقتصاد کشور فاجعه‌آمیز بود. ولایت‌های سابق منحل شده بود و در آن‌ها والی‌هایی فرمان می‌راندند گرفته بودند که بسیار ظالم بودند. و سرانجام دولت ترکیه با سیاست ترک کردن منطقه و واگذاری املاک به ترک‌ها قتل عام آرامنه، حتی املاک کردها را میان سربازان ترک تقسیم می‌کرد.

دیری نگذشت، شیخ سعید نیرویش به ده هزار نفر رسید که از دل و جان آماده بودند خود را به کشتن بدهند و در راهش کوشش کنند، اما افراد او جز شمشیر و نیزه سلاح دیگری نداشتند، در سیزدهم فوریه سال ۱۹۲۵ در پیران جنگی شدید روی داد و فرماندهٔ پادگان دیاربکر پنج‌گردان از واحدهای پادگان خود را به مقابلهٔ شورشیان فرستاد که کردها آن پنج‌گردان را به تمامی نابود کردند.

شیخ سعید همهٔ کردها را برای احقاق حق خود آمادهٔ جنگ با ترک‌ها کرد. آنان هم از فدا کردن جان خود برای کسب آزادی و سرنوشت خود دریغ نداشتند. به همین دلیل پس از گذشتن چند ماه از سفر شیخ نزدیک به ده هزار نفر دور او جمع شدند و به قوای ترک حمله کردند. بسیاری از سربازان ترک را کشتند. دولت ترک ناچار پنج گروهان دیگر از سربازانش را به مقابله کردها فرستاد اما همه‌اشان شکست خوردند و بسیاری از آنان به قتل رسید.



پس از مدتی هواداران شیخ سعید به خرپوت رسیدند و رابطه آن شهر را با دیاربکر قطع کردند. شهر به زودی تخلیه شد، سپس شهر دیاربکر را محاصره کردند، اما پس از آن قوای دولتی توانستند بسیاری از کردها را بکشند. صدها کرد زازا به اتهام همدستی با شورشیان بازداشت شدند. شیخ سعید پس از آن در نزدیکی دیاربکر متوجه شمال و غرب می‌شود و سولیوان و هزر و ارغنه و چرمک را تصرف می‌کند و از آنجا عازم شهر سیورک می‌شود.

شورشیان پس از دفع حمله متقابل ارتش، بینگول و کیگی را اشغال می‌کنند و در شرق تا ملازگرد پیش می‌روند. در شمال سیرت بر شهر سیلوان مسلط می‌شوند و شهر ماردین را مورد حمله قرار می‌دهند.

نیروهای دولتی برای جلوگیری از نفوذ شورشیان تمام شهرها را که گرفته بودند به تصرف در می‌آورد و جایزه‌ای هم برای سر شیخ سعید تعیین می‌کند. پس از آن سی هزار سرباز به شهرهای کردنشین می‌فرستند و در دیاربکر بیش‌تر زازاها را می‌کشند. سپس چند تن از سرشناسان کرد از جمله: یوسف ضیا و سرهنگ پلیر را به قتل رساندند. در سال ۱۳۴۵ هجری شیخ را در دیاربکر گرفتند و او را با چهل و شش تن از یارانش به دار آویختند.

مارتین وان بروین سن، درباره شیخ سعید می‌گوید: شیخ سعید شورش خود را به سال ۱۹۲۴ علیه ترک‌ها آغاز کرد و با اقداماتی که نمود نتیجه‌اش تنها بسط احساسات ملی و استقلال طلبانه مردم کرد بود. به نام تکلم به زبان کردی در اماکن همگانی و ظاهراً همه مردم در این جنبش شرکت کردند. ظاهراً خیزشی همگانی در تمام کردستان و اعلام استقلال برای ایجاد کردستانی آزاد بود، به دلایل و جهاتی مشابه شیخ سعید و سایر شیوخی که با جنبش همکاری می‌کردند نقش مهمی بر عهده داشتند و برای تأمین وحدت و همکاری بین قبایل مختلف شیوخ باید نقش سنتی خود را در مقام واسط و حل و فصل‌کننده منازعات ایفا می‌کردند و چون کردها عموماً از دولت

ناراضی بودند جنبش ملی کرد بالقوه از پشتیبانی وسیعی برخوردار بود. شیخ سعید در مدت کمی بسیاری از شهرهای کردستان را تصرف کرد و سرانجام دولت حمله‌ای وسیع برای او تدارک دید. او را در دیار بکر گرفتند و با عده‌ای از یارانش به قتل رساندند.

## سید عطا کل

(۱۲۹۸-۱۳۵۹ هجری)

سید عطا کل پسر سید سعدالدین، به سال ۱۲۹۸ هجری در روستای قلاته رسکه از توابع سنندج متولد شد. او مردی بود از طبقه پایین جامعه که از محل درآمد جزئی ملکش زندگی می‌کرد. در کوکی پدرش راز دست داد و چون به سن رشد رسید رنج بسیار کشید، چنان که در این موقع یکی از خان‌های محل به نام خسروخان می‌خواست ملک او را تصرف کند و از او خواست یا چوپانیش را بپذیرد یا ملکش را به او بفروشد، یا این که روستا را ترک کند، اما او زیر بار ظلم نرفت و شبانه بر او تاخت و حسابی گوشمالیش داد. گله گاو و گوسفندهایش را برد و روی به سوی جنوب کرد و خود را به سنندج رساند. در آنجا خود را به یکی از خوانین مقتدر سنندج رساند و ماجرا را به او گفت، اما کمکی از او نگرفت. ناچار به مریوان رفت و خود را به محمود خان کانی سانانی رساند. او که افسر افتخاری حکومت بود، چون آثار غیرت در سیمای سید دید او را بناوخت و رئیس پاسگاه روستای سیوزش کرد. در این اثنا رضاشاه تصفیة وسیعی در میان عشایر مریوان آغاز کرده بود که در این اثنا محمودخان و برادرش را گرفتند و به زندان افکندند.

سید که خود را مرهون خان می‌دانست، با تمام وجود از او دفاع کرد و عاقبت به مأموران دولتی حمله کرد. چندین تن از آنان را گشت. به زودی

خبر طغیان و سرپیچی سید عطاء در همه جا پیچید. وصف دلاوری و جوانمردی او زبانزد خاص و عام شد و افرادی که از ظلم و ستم شاه به جان آمده بودند دور او را گرفتند و به او پیوستند، چنان که سید بسیاری از جوانان را دور خود جمع کرد. کار او اندک اندک بالا گرفت. اکثر ژاندارم‌ها و سربازان از او می‌ترسیدند و حتی حاکمان هم از او بیم داشتند.

سید به فکر این افتاد که اسلحه فراهم آورد و با قوای دولتی بجنگد، بدین صورت برای هر کدام از افرادش یک کوله پشتی تهیه کرد و به هر کدام یک تفنگ داد.

سید بدانسان چند سالی را در مرز ایران و عراق گذرانید و مرتب به ژاندارم‌ها که مردم را اذیت می‌کردند حمله می‌کرد. به همین دلیل محبوبیت زیادی در بین مردم پیدا کرد. در خانه‌های روستاییان همیشه به روی او یارانش باز بود. او در حین دلیری و شجاعت مردی سخی و مهربان بود.

به سال ۱۳۵۶ هجری در کوه شاجوی باینچوب گروهی از سربازان و ژاندارم‌ها به او و یارانش حمله کردند و او توانست با شصت و شش تفنگدار ده‌ها سرباز و ژاندارم را به هلاکت برساند. عاقبت او به سال ۱۳۵۹ هجری در اطراف روستاهای چار و عودالان به دست سعید بیگ نامی که دولت او را اجیر کرده بود، ناجوانمردانه به قتل رسید. که او را در گورستان اصحاب سفید سلیمانیه به خاک سپردند. مردم اکنون نیز به زیارت آرامگاه او می‌روند.

سید عطا کل در میان مردم تبدیل به قهرمان ملی شده و رویداد و خاطره‌های او به صورت داستان و فولکلور کردی درآمد است، که پیرزان و پیرمردان آن را برای کودکان خود بازگو می‌کنند. و نیز آن را به صورت داستان عامیانه درآورده‌اند که شجاعت سید را در آن نمایان می‌سازد و چکیده آن بدین گونه است:

سید سعدالدین هنگامی که مرد، سه پسر از خود بجا گذاشت که بزرگشان سید عطا کل بود، صبح عطا از صدای شیون و گریه و زاری از خواب بیدار شد

و برادر کوچک‌ترش را از خواب بیدار کرد، به سوی جمعیت رفت، اما او مانند دیگران گریه نکرد. پس از مدتی مادرش او را به مکتب سپرد تا درس بخواند، اما عطاگوش به ملاندا و از مکتب بیرون رفت. عطاکم کم بزرگ شد و چون خان می‌خواست املاکش را که به ارث رسیده بود تصرف کند، در مقابلش ایستاد و شبانه گوسفندهایش را ربود و خود را به مریوان رساند. با محمودخان کانی سانان که یکی از خانان مقتدر بود آشنا شد. او کمکش کرد و او را به ریاست پاسگاه یکی از روستاها منسوب کرد از قضا محمود خان که فردی آزادی‌خواه بود از سوی سردمداران رضاشاه دستگیر شد. سید عطاء با آنان درافتاد و چند تنشان را کشت. خبر کشت و کشتار و قیام سید عطاء کل در همه جا پیچید. دولت مأمورانی چند برای سرکوبی فرستاد اما سید آنان را هم کشت و اسلحه و مهماتشان را برداشت میان دوستان رزمنده‌اش تقسیم کرد. این بار بهتر توانستند از منطقه حفاظت کنند.

سید چون بدبختی و شکنجه‌های مردم را به خوبی دیده بود، بدین جهت مردم بدبخت و زجر دیده را دور خود جمع کرد. از این رو در میان مردم محبوبیت زیادی پیدا کرد. ثروتمندان هم بخشی از ثروت خود را به او می‌دادند، تا در برابر رژیم ایستادگی کند. سید هم بخشی از آن ثروت را میان فقرا تقسیم می‌کرد. پس از آن سید با چند تن از یارانش به پاسگاه‌ها حمله کرد و آنان را سخت به وحشت انداخت. سرانجام دولت چندین تفنگدار زبده را به جنگ سید فرستاد و تفنگداران برای دستگیری سید و یارانش آهسته آهسته به حرکت درآمدند و از کوه‌های سر به فلک کشیده کردستان سرازیر شدند. یکی از آن‌ها که همیشه در جنگ‌ها شجاعت خود را بروز داده بود، با عده‌ای جلو جلو می‌رفت، اما نتوانست کاری بکند و چادرها را برای استراحت شب برپا نمود، ولی از ترس سید چه کسی خوابش می‌برد. کردستان و شورشیان کرد لرزه براندام ددمنشان می‌افکنند این جا محلی است که تمام سرداران از آن شکست خورده‌اند، اما چون تعداد تفنگداران زیاد

بود، سید هم شجاعانه و بدون هراس مقاومت می‌کرد. جنگ طول کشید و سرانجام سید را در یکی از روستاها به قتل رساندند و در اطراف شهر سلیمانیه دفنش کردند. او از مجاهدان راه خدا بود زیرا با ظلم و ستم می‌جنگید و در راه مردم ستم‌دیده کشته شد.

## شیخ محمود برزنجی

(۱۳۰۲-۱۳۷۶ هجری)

شیخ محمود پسر شیخ سعید برزنجی، در سال ۱۳۰۲ هجری در سلیمانیه به دنیا آمد. و او شیخی بانفوذ و متدین و کاردان بود. در کردستان از احترامی فوق‌العاده برخوردار بود و مریدان زیادی داشت، زیرا او به مقام قطیبت رسیده بود.

شیخ چون پیروان و یاران زیادی داشت، همه اوامر او را مطیع بودند و این برای دولت عراق بسیار سخت بود. دولت ناچار به سال ۱۳۴۵ هجری قوایی برای سرکوبی او فرستاد. پس از آن مردم حلبچه قیام کردند. بیش‌تر آنان طرفدار شیخ بودند. دولت عراق ستونی از واحدهای ارتش خود را برای مقابله با آنان به حلبچه اعزام داشت و چون شیخ را در فشار قرار دادند، شیخ ناچار به محمود خان دزلی و محمود خان کانی سانان رؤسای قبایل اورامان و مریوان پناه برد.

در سال ۱۹۱۵ نیروهای چندملیتی به رهبری بریتانیا به قصد اشغال خاک عراق در فاو و بصره پیاده شدند و به طرف شمال پیشروی کردند. و دولت عثمانی لشکری به مقابله با آنان فرستاد و از شیخ محمود درخواست کمک کرد. شیخ اعلام جهاد نمود و در مدت کوتاهی نیرویی پیاده و سواره گرد آورد و در منطقه شعیبیه به دشمن رسید. پس از جنگی شدید به نیروهای عثمانی

پیوست. جنگ شعیبیه هشت ماه طول کشید. در این جنگ سپاه عثمانی شکست خورد و عب نشست. در طول جنگ تنها جبهه شیخ محمود پیروز می‌شد. و شیخ هم در جنگ زخمی شد، اما پیروزمندانه به شهر سلیمانیه بازگشت.

پس از مدتی روس‌ها به شهرهای مریوان و ینجوین حمله کردند. طولی نکشید که شهرهای خانقین و رواندز را تصرف کردند و اموال مردم رابه غارت بردند سپس معلوم شد که قزاق‌ها قصد تصرف شهر سلیمانیه را دارند. شیخ که تازه به شهر سلیمانیه بازگشته بود بی‌درنگ آماده جنگ شد و لشکرش را به حدود مریوان و ینجوین رساند.

روس‌ها که چنین دیدند، صفوت بیگ نامی را که قبلاً حاکم سلیمانیه بود و مدتی در روسیه بسر برده بود، مأمور کردند که با شیخ مذاکره کند و او را از یاری رساندن به عثمانی‌ها منصرف نماید. صفوت بیگ یک جلد قرآن و نامه‌ای به شیخ فرستاد و از او خواست که به روس‌ها بپیوندد تا استقلال کردستان را به همت روس‌ها به دست آورد، اما شیخ خواسته‌های او را رد کرد و اظهار داشت: روس‌ها خود متجاوزند، چگونه خواسته‌های ما را برآورد می‌کنند. سپس شیخ در مقابل روس‌ها ایستادگی کرد و پس از جنگی سخت آنان را شکست داد. ارتش عثمانی از این فرصت استفاده کردند و به عنوان غنیمت جنگی به غارت اموال مردم پرداختند. چون برخی از سران عشایر مقاومت کردند، آنان را دستگیر و می‌خواستند اعدامشان کنند. شیخ چون این دید، دستور داد هرچه زودتر دستگیرشدگان را آزاد کنند و اعلام داشت دیگر تحت فرمان دولت عثمانی نیستیم و سرنوشتمان را خود در دست می‌گیریم. در این هنگام قوای انگلیسی به ناحیه کفری رسیدند و خود را آماده کردند که بر تمام کردستان از جمله مناطق نفت‌خیز موصل و کرکوک دست یابند. سپس شهرهای دیگر کردستان را به تصرف خود درآوردند.

پس از مدتی چون متفقین بخشی از سرزمین‌های اسلامی را تصرف



کردند، دولت عثمانی استخراج نفت موصل را به دولت‌های انگلیس و آلمان واگذار کرد. سپس متفقین در توافق‌نامه‌ای شرق ترکیه را به روس‌ها واگذار کردند و قسمت اعظم عراق را هم به انگلیس‌ها دادند. غرب عراق و سوریه را هم به فرانسه واگذار کردند. کردستان را چند قسمت نموده و میان خود تقسیم کردند.

به سال ۱۳۴۶ هجری، ستون جدیدی برای مقابله با شیخ محمود از سوی ارتش عراق اعزام می‌شود و شیخ با یاری کردان ایران به ستون اعزامی حمله می‌کند و آنان را شکست می‌دهد. سپس خلبانی انگلیسی را که برای سرکوبی شیخ فرستاده بودند اسیر می‌کند و پس از آن دولت ایران به یاری عراقی‌ها می‌شتابد و با یک واحد زرهی به سپاهیان شیخ حمله می‌کند، اما جنگ سختی درمی‌گیرد به طوری که ایرانی‌ها صد کشته بجا می‌گذارند و طرفداران شیخ شماری اسیر می‌گیرند.

پس از مدتی نیروی بریتانیا به مقابله شیخ برمی‌خیزد و چند روز بعد انگلیسی‌ها با شیخ مذاکره می‌کنند. یکی از سران انگلیسی به شیخ پیشنهاد می‌کند که در ایران در محلی که معین خواهد شد اقامت کند، عواید املاکش را هم بگیرد و با آن زندگی کند، ولی شیخ پیشنهاد آنان را رد می‌کند.

انگلیسی‌ها شیخ را رها نمی‌کنند، زیرا کردها در شهرهای کردنشین عراق از جمله: در سلیمانیه، حلبچه، رواندز، اربیل و عقره برای تأسیس یک دولت کرد قیام کردند و انگلیسی‌ها برخلاف میل باطنی خود به منظور آرام کردن منطقه و به علت نگرانی‌هایی که از جانب روسیه و ترکیه داشتند، به کردها جواب مساعد دادند. شیخ محمود را به ریاست یک منطقه خودمختار کرد در سلیمانیه برگزیدند و او را به نام ملک محمود خواندند. انگلیسی‌ها می‌خواستند بدین وسیله مسأله کرد را به رخ ترکیه و روسیه بکشند و از آنان امتیاز بگیرند، اما شیخ محمود و طوایف کرد، ماهیت انگلیسی‌ها را می‌شناختند و آن را دنباله‌رو امپراتوری عثمانی می‌پنداشتند.

دیری نپایید که طرفداران شیخ در همه شهرهای کردستان علیه انگلیسی‌ها قیام کردند و چندین تن از سرانشان را کشتند. این کار، آنان را به شدت عصبانی کرد. سپس انگلیسی‌ها سربازان خود بسیج کردند، اما کاری از پیش نبردند و خود آتش‌بس اعلام کردند. پس از یک آتش‌بس یک هفته‌ای مجدداً عملیات از سر گرفته شد. حملات نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا شیخ محمود را ناگزیر از پناه آوردن به ایران می‌کند. او در ایران به نیروهای عراقی حمله کرد و در ۱۳۴۸ هجری با دولت عراق وارد مذاکره شد و کوشید املاکش را از آنان پس بگیرد.

مردم سلیمانیه مجدداً قیام می‌کنند. شیخ محمود از این وضع به نیکوترین وجه بهره‌برداری می‌کند. ده روز پس از این رویداد شیخ نامه‌ای به کمیسر عالی بریتانیا در بغداد می‌نویسد و در آن خاطر نشان می‌کند که اکنون باید بر کمیسر عالی روشن شده باشد که دیگر هیچ امکان ندارد و عرب‌ها با کردها زندگی کنند و کردها باید جدا از آن‌ها زندگی کنند، استقلال خود را بگیرند. سپس، عده‌ای از روشنفکران کرد دادخواستی به انگلیسی‌ها می‌دهند که دستگاه اداری مستقل کردی تحت حمایت بریتانیای کبیر تأسیس شود. شیخ محمود به حکمرانی تمام کردستان منصوب گردد و در درخواستی دیگر امضاءکنندگان اظهار می‌دارند که جز شیخ محمود کس دیگری را به حکمدار کردستان نمی‌شناسند.

شیخ محمود سپس درصدد جلب یاری شیخ احمد بارزان برآمد و از او درخواست کرد که یاریش کند، اما او هم نتوانست برای شیخ کاری کند، زیرا خود نیز در حال مبارزه بود.

پس از مدتی، هواداران شیخ چند ژاندارم در حوالی سلیمانیه می‌کشند و سیصد تن از یاران او به پنجوین حمله می‌کنند و بخشی از شهر را اشغال می‌کنند. نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا چون این را می‌بیند اطراف شهر را بمباران می‌کند.

در سال ۱۳۵۱ هجری، جنگ سختی در ناحیه کفری رخ می‌دهد. در این جنگ بسیاری از هواداران شیخ کشته می‌شوند. پس از این واقعه شیخ در شرق شهر پنجوبین پناه می‌گیرد.

شیخ پس از پنج روز مذاکره در پنجوبین با کاپیتان هولت قبول می‌کند که خود را تسلیم کند، تا در هر جا که دولت عراق معین کند زندگی نماید. سپس او را با احترام به سلیمانیه بردند و سپس به نصیریه فرستادند. بدین ترتیب حیات سیاسی پادشاه کردان پایان می‌پذیرد. شیخ سرانجام به سال ۱۳۷۶ هجری جهان را وداع گفت.

نامه شیخ محمود به رئیس شورای جامعه ملل:

پاریس، ۲۱ مارس ۱۹۳۱

جناب آقای رئیس!

افتخار دارم مراتب شکوه و شکایت ملتی را به عرض آن جناب برسانم که خود آن حضرت او را تحت قیمومت و حمایت خود گرفته بودید؛ گفته‌اند آن که قیم است حامی نیز هست؛ این ملت گُرد است، که من بسیار مفتخرم یکی از افراد آن به شمار می‌روم و اکنون در قسمت جنوبی میهن بزرگ گُرد که به عراق ملحق شده ساکن است.

من وظیفه خود می‌دانم توجه آن جناب را به این نکته جلب کنم که سرزمین کردستان منضم به عراق به هیچ وجه مانند بین‌النهرین به تصرف هیچ کدام از نیروهای دول متحد یا متفق در نیامده بود. کردها به ابتکار شخص خود در ۱۹۱۸ اسلحه به دست گرفتند و نیروهای ترک را ناگزیر ساختند که سرزمینشان را تخلیه کنند؛ اعلام استقلال کردند و دولتی تشکیل دادند که اداره کشور را به نام «دولت کردستان جنوبی» به دست گرفت. در آن زمان عراق دچار هرج و مرج شده بود و قوای متحدین و متفقین هنوز باهم در آن جا جنگ می‌کردند. از بخت بد ما گُردها، سرزمینمان بعداً به عراق ملحق شد و اروپا - که ادعا می‌کرد برای دفاع از حق و عدالت اسلحه به دست گرفته

است، در برابر این ظلم فاحش ساکت ماند، ظلمی که آینده و سرنوشت ملتی را اگر نه رسماً، ولی عملاً دارای حکومت شده بود؛ به سرنوشت ملت دیگری پیوند داده است که نژاد، آداب، سنن، تاریخ، زبان، عادات، رسوم و قیافه‌شان باهم متفاوت است. باز جای شکرش باقی بود که این ظلم فاحش با وعده‌ای که جامعه ملل در باره اعطای خودمختاری تام و تمام به کردستان جنوبی داده بود تا اندازه‌ای تخفیف پیدا کرده بود.

لیکن با این‌که از آن زمان تا به حال سال‌ها از پی هم گذشته است، نه تنها به این وعده وفا نشده، بلکه برعکس زندگی ما، زنان و کودکان ما و پدران ما هر روز در معرض آتش بمب‌ها و هواپیماهای بمب‌افکن و مسلسل‌ها هستند، به جرم این‌که ما همچنان ابا داریم از این‌که عرب بشویم و همچنان چشم به راه ایفای تعهداتی هستیم که نسبت به ما کرده‌اند.

دولت عربی عراق در بمباران کردن شهر سلیمانیه - پایتخت کردستان جنوبی - تردیدی به خود راه نداده و کردهای آن‌جا را کشته است، به جرم این‌که از شرکت در انتخاباتی سرپیچیده‌اند که همان دولت می‌خواسته برای تصویب قراردادی انجام بدهد که همه حقوق حقه کردها را انکار می‌کند و کاخ امیدها و آرزوهای ایشان برای آینده را فرو می‌ریزد. ما معتقدیم که این بمب‌ها و این تیر مسلسل‌ها که بر سر و تن قربانیان کرد ساکن کردستان جنوبی ریخته می‌شود، در واقع حمله‌ای هم هست که به آبرو و حیثیت جامعه ملل می‌کنند، زیرا کردها تحت قیمومت آن جامعه یعنی تحت حمایت او هستند.

اگر نیروهای دولت عرب عراق متکی به هواپیماها و به سپاهیان دولت انگلیسی نمی‌بودند - که جامعه ملل قیمومت این سرزمین‌ها را به او واگذاشته است تا آن‌ها را به نام جامعه اداره کند - تکرار تاریخ و حمله به بغداد و اشغال آن برای کردها از کارهای روزمره و سهل و آسان می‌بود. ما آماده‌ایم و همیشه هم آماده خواهیم بود که از وطنمان در برابر اعراب دفاع کنیم. لیکن چون نمی‌خواهیم با دولت انگلیس که به نام آن جامعه محترم اقدام می‌کند،

درگیری مسلحانه پیدا کنیم، ترجیح می‌دهیم به خود آن جامعه شکایت بیاوریم و خواهان اجرای حق و عدالت بشویم.

مسلماً با خواست این که میهن ما به عراق عرب ملحق بشود و با تلاش در راضی کردن ما به قبول این الحاق به زور اسلحه، به هیچ وجه صلح و امنیت - که مطلوب آن جامعه محترم است - در این بخش از دنیا تأمین نخواهد شد، تا وقتی که سرنوشت میهن کرد به دست فرزندان سپرده نشود و تا زمانی که یک دولت کرد اداره قسمت‌گردنشین این منطقه را به دست نگیرد، نمی‌توان به تأمین صلح و امنیت در آنجا امیدوار بود. و کردها که سابقه تاریخی چند هزار ساله دارند و در ادوار پی در پی تاریخ همواره دانسته و توانسته‌اند از حیات و میهن و تاریخ و تأسیسات ملی خود دفاع کنند، اکنون تصمیم گرفته‌اند در دفاع مسلحانه از خود و شرافت خود تا آخرین نفر بمیرند، ولی سر به بندگی عرب‌های عراق نسیارند.

ما کردها می‌خواهیم با همه توده‌ها و همه ملت‌ها دوست باشیم و نسبت به هیچ ملتی کینه در دل نداریم، لیکن نمی‌توانیم در برابر چنین ظلمی بی تفاوت بمانیم؛ استقلالی را که حتی به بعضی از توده‌های بدوی آفریقایی نظیر لیبیا داده‌اند از ملت ما که توانسته است با شرافت و شجاعت و غرایز قهرمانی و هوش و فراست خود مقام شامخی در تاریخ ملت‌ها به دست بیاورد، دریغ بدانند، به ویژه این که از چندی پیش دولت عربی عراق به پشت‌گرمی دولت انگلیس و با دچار شدن به بیماری تعصب افراطی نژادی می‌کوشد تا از راه توسل به خونین‌ترین اقدامات جنگی، مقاومت ما را درهم بشکند.

صدها کرد که بدون اسلحه و بدون داشتن کوچک‌ترین قصد تجاوز، تنها در پی این بوده‌اند که عقاید سیاسی خود را بیان کنند، بی‌رحمانه با مسلسل و بمب درو شده‌اند. و امروز اگر کردان سلاح به دست گرفته‌اند، گناه از همان تجاوزهای خونین و دور از عدل و انصاف است.

خون و آتش برای دیگرگون کردن واقعیت‌های تاریخی و برای تبدیل صدها هزار کرد نظیر صلاح‌الدین و کریم‌خان زند به عرب همواره ناتوان بوده‌اند و خواهند بود. ملت من و خود من به هیچ وجه شورشی یا متعصب مذهبی و تشنهٔ خونریزی نیستیم و اگر اسلحه به دست گرفته‌ایم، تنها به این جهت است که ما را وادار کرده و به این کار مجبور و محکوم نموده‌اند.

ما خواهان تسلط بر هیچ ملت و هیچ مملکتی نیستیم و نمی‌خواهیم آقا و ارباب کسی باشیم، ولی این را هم نمی‌پذیریم که دیگران بر ما مسلط باشند و یا بجز خودمان ارباب و آقابالاسری داشته باشیم؛ و این خود آرمان و ایده‌آلی است که چندین هزار انسان به هنگام جنگ اخیر جان خود را در راه آن فدا کرده‌اند. علاوه بر این، حقی هم هست که خود جامعهٔ ملل در همین روزهای اخیر آن را برای ما شناخته و بر آن صحه گذاشته است.

اجازه بدهید مؤکداً به آن جناب خاطر نشان کنم که این حالت انقلابی که سوءنیت زمامداران عراق را برانگیخته است، پایان نخواهد یافت مگر وقتی که همهٔ حقوق حقهٔ کردان به رسمیت شناخته شود و مراعات گردد.

چیزی که ما خواستار آنیم شناسایی استقلال میهنمان یعنی «دولت مستقل کردستان جنوبی» تحت نظارت مستقیم جامعهٔ ملل و قطع و محو هرگونه وابستگی ما به دولت عربی عراق است. و تازه معاهدهٔ جدید منعقد بین انگلستان و عراق که به قیمومت دولت انگلیس بر عراق خاتمه می‌دهد، نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که راه حل پیشنهادی ما کاملاً منطقی و اجتناب‌ناپذیر است.

جامعهٔ ملل به ملاحظهٔ ماهیت وقایع هم که شده باید به تصمیم خود که در ۱۹۲۵ اتخاذ کرده بود بازگردد.

با تقدیم احترامات فائقه،

از طرف ساکنان کردستان جنوبی، شیخ محمود

دکتر عبدالرحمن قاسملو در کتاب کردستان و کرد می‌گوید: پس از جنگ

جهانی اوّل کردها دست به جنبش زدند و در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ جنبش‌های بخش کردستان به رهبری شیخ محمود گسترش یافت. انگلیسی‌ها هم راضی شدند که شیخ محمود حاکم این منطقه باشد. آنان شیخ محمود را ترغیب می‌کردند تا رژیم ترکیه را بترسانند که دیگر تعرض نکند، اما آن چه برای شیخ محمود اهمیت داشت، آزادی و استقلال کردها بود، اما پس از مدتی انگلیسی‌ها با ترک‌ها ساختند و شیخ را در فشار شدیدی گذاشتند. این امر باعث جنگ شدیدی بین او و انگلیسی‌ها شد. در سال ۱۹۱۹ جنگ دربندبازیان نزدیک سلیمانیه بین شیخ و انگلیسی‌ها شروع شد. کردان جنگ قهرمانانه‌ای کردند، اما شیخ زخمی و سپس اسیر شد. یک دادگاه بریتانیا حکم اعدام او را صادر کرد، سپس این حکم به حبس ابد تقلیل پیدا کرد. شیخ را به هندوستان تبعید کردند. پس از آزادی، شیخ با انگلیس به جنگ پرداخت. نیروی اصلی او کشاورزان بودند، سپس انگلیسی‌ها ناچار شدند شیخ محمود را پادشاه کردستان کنند، اما شیخ فقط به منطقه سلیمانیه قانع نشد، بلکه می‌خواست کردستان را آزاد کرده و از کرکوک که در آنجا نفت کشف شده بود آغاز کند. سپس شهرهای موصل و خانقین و مندلی را درخواست نمود. پس از آن هواپیماهای بریتانیا شروع به بمباران سلیمانیه نمودند و شیخ ناچار شهر را ترک کرد. سلیمانیه تحت اشغال انگلیسی‌ها درآمد و مبارزه شیخ دچار مشکلات زیادی شد. شیخ این بار ناچار شد به سوی کوه‌ها عقب‌نشینی نماید.

## قدم خیر فیلی

(۱۳۱۴-۱۳۶۳)

قدم خیر فیلی به سال ۱۳۱۴ هجری در پشتکوه متولد شد. در کودکی به فرا گرفتن علوم پرداخت و در مدت کمی قرآن را حفظ کرد. سپس به علت فوت پدرش ریاست ایل را به عهده گرفت. او دختری به غایت دیندار و متقی و پرهیزگار بود. چون مردم در رنج و آزار بودند و ژاندارم‌ها و مأموران دولتی مردم را اذیت می‌کردند، قدم خیر مردم پشتکوه را دور خود جمع کرد و با رژیم به مبارزه پرداخت. دولت چون چنین دید، لشکری به جنگ وی فرستاد. وی چندین بار بر لشکریان شاه ظفر یافت و عده‌ای را نیز در میدان به قتل رساند. رهبری جنگ با دشمن را شخصاً خود به عهده گرفت و سپس قصد تسخیر اصفهان را داشت. ظاهراً به علت خیانت برخی از اطرافیان خود نتوانست اصفهان را تصرف کند. رضاشاه پهلوی (۱۳۴۵-۱۳۶۱ هجری) ناچار شد عده‌ای را برای وساطت پیش قدم خیر بفرستد، اما قدم خیر نپذیرفت و به جنگ ادامه داد. سپس شاه یک جلد قرآن کریم و سوگندنامه‌ای برایش فرستاد که اگر از جنگ دست بکشد او و همدستانش را خواهد بخشید. همچنین از او خواستگاری کرد، ولی قدم خیر در جواب گفت: «من زن نیستم، توزنی. تو لیاقت مرا نداری». سپس شاه چند لشکر دیگر به پشتکوه اعزام داشت و جنگ به مدت پنج سال طول کشید. عده‌ای از طرفین



کشته شدند. شاه به چاره‌اندیشی افتاد و سرانجام با فریب و نیرنگ چند زن محجبه را خدمتش فرستاد. آنان از سوی شاه برای قدم خیر سوگند یاد کردند که اگر دست از جنگ بکشد شاه او و همدستانش را خواهد بخشید، ولی او با کمال سادگی و شجاعت از خود دفاع کرد و اظهار داشت که: «من به خاطر مردم که در رنج و عذابند مبارزه می‌کنم و گرنه خود به چیزی احتیاج ندارم. همه چیز دارم، ولی حالا که شما آمده‌اید و سوگند یاد می‌کنید برای این که جوانان و دیگر مردم بیهوده کشته نشوند، من خود را تسلیم می‌کنم و امیدوارم که آن چه را اظهار داشتید عمل کنید و دروغی در آن نباشد.» پس از آن قدم خیر و همدستانش خود را تسلیم کردند. آنان قدم خیر را به تهران بردند و به زندان افکندند و هفده تن از سران لشکرش را هم در پشتکوه به دار آویختند. چنان که گویند قدم خیر در زندان‌های تهران پیر شد و همان جا به سال ۱۳۶۳ بدرود حیات گفت و نامی جاودان از خود به یادگار گذاشت.

گویند قدم خیر که نام و آوازهٔ شیخ محمود برزنجی را شنیده بود، نامه‌ای به او نوشت و در آن تقاضای کمک نظامی از شیخ کرد. شیخ در جواب اظهار داشت: دخترم من متأسفانه اکنون با انگلیس‌ها در حال جنگ و ستیزم و از هر طرف مرا محاصره کرده‌اند. از این رو نمی‌توانم هیچ گونه کمکی به شما بکنم. از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم که در این راه موفقیت بکند و به آرزوی خود برسی.

## احسان نوری پاشا

(۱۳۱۷-۱۳۹۶)

احساس نوری پاشا به سال ۱۳۱۷ هجری در بدلیس متولد شد و تحصیلات خود را در همان جا به اتمام رساند. سپس وارد ارتش شد تا به درجه سرگردی رسید. در سال ۱۳۴۷ هجری سازمان‌های ملی کرد در ترکیه همگی در حزب (خوی بون) متحد شدند. این حزب از آوارگان و پناهندگان کرد تشکیل شده بود که بیش‌ترشان از مالکین و روشنفکران جوان بودند. در همین سال نخستین کنگره این حزب در منطقه خمدون لبنان برگزار شد. یکی از رهبران آرامنه به نام ف. پایا نریان در کنگره شرکت جست. این حزب به علت دیدگاه‌های محدود خود نتوانست هواخواه زیادی پیدا کند، اما انگلیس‌ها این حزب را تقویت کردند، زیرا آنان از سیاست رژیم ترکیه راضی نبودند، تا این‌که در سال ۱۳۵۰ هجری حزب خوبی بون در آزارات توانست شورش مسلحانه‌ای به رهبری احسان نوری پاشا به وجود آورد. حکومت ایران به ترکیه اجازه داد تا از خاک ایران، گردان شورشی را محاصره کند. پس از این ترکیه به با به کار گرفتن نیروی تانک و توپ و هواپیما توانست ۱۶۵ روستا و ۶۸۱۶ خانه را ویران نماید. سپس حزب داشناک که ارمنی بودند از حزب خوی بون طرفداری کردند، زیرا آنان می‌خواستند که رژیم ترکیه را ضعیف و ناتوان کنند، تا فرصتی برای آرامنه به وجود بیاید و بتوانند حکومتی ارمنی

پدید آورند. جالب این‌که آنان سرزمین‌های دیاربکر، ماردین و بدلیس را از آن خود می‌دانستند و قصد داشتند در آینده آن‌ها را ضمیمه ارمنستان بکنند.

اما حزب خوی بون تصمیم گرفت که تمام قبایل کرد را به سوی خودشان جلب کنند و عملیات خود را هماهنگ سازند. جنگجویان کُرد را با تجهیزات روز مجهز سازند. از سال ۱۳۴۵ هجری به این صورت شورش در کردستان در منطقه بایزید، دیاربکر، بدلیس، ماردین و آزارات گسترش یافت. در اطراف دیاربکر، موش، خنس و بولانک شیوخ علیه دولت قیام کردند و احسان نوری پاشا که افسری برجسته و با لیاقت بود، چندین بار به ترک‌ها حمله کرد و آنان را تارومار نمود.

احسان نوری پاشا سپس در کوه‌های بوتان مردم را جمع کرد و آنان را برای جنگ با ترک‌ها به راه انداخت. سپس با چند صد تن از جنگجویانش به کوه‌های آزارات پناه برد. در سال ۱۳۴۷ هجری به عنوان نماینده انقلابیون آگری داغ در کنگره خوی بون شرکت کرد. در سال ۱۳۴۸ هجری احسان نوری در رأس چند هزار مرد جنگی مجهز و آموزش دیده قیام کرد و سپس پرچم کردستان بر روی قلّه کوه‌های بوتان و بدلیس به اهتزاز درآورد. پس از آن با ترک‌ها به جنگ چریکی پرداخت.

در سال ۱۳۴۸ هجری دولت ترکیه بر آن شد با شورشیان کرد وارد مذاکره شود و به این منظور ایجاد جوّ تفاهم به عمل آمد. از آن پس تبعیدها را متوقف کردند و قانون مجازات اعدام را لغو کردند. کردهایی را که ظرف سه ماه به خانه‌های خود بازگردند مورد عفو قرارداد و عده‌ای از زندانیان را هم آزاد کرد.

ولی شورشیان کرد به رهبری احسان نوری پاشا دست از جنگ نکشیدند. دولت ترکیه در اواسط سال ۱۳۴۹ هجری به تمرکز دو سپاه در بایزید پرداخت و در حدود سی هواپیما را هم برای کردها به پرواز درآورد. مقامات ترک همراه با این اقدام در ارض‌روم حدود نودتن را بازداشت کردند، اما

کردها به رهبری احسان نوری پاشا با کمک قبایل خیلی زود دست به عملیاتی بسیار وسیع زدند و علیه واحدهای ارتش ترکیه وارد عمل شده و بسیاری از آنان را کشتند.

کردها، در این هنگام، با مقاومتی شدید روبرو شدند. بخشی از نیروهای کرد در شمال وان از مابقی قوا جدا شدند و بقیه به ایران رو آوردند. در این جنگ تلفات کردها به نهصد کشته و دو هزار و چهارصد زخمی و سیصد مفقود رسید، در حالی که تلفات ترک‌ها به مراتب بیش‌تر بود و کشته‌هایشان به دو هزار و ششصد تن رسید. در این نبرد کردها بیست و چهار توپ و شصت مسلسل و شصت هزار فشنگ به غنیمت گرفتند و دوازده هواپیما را سرنگون کردند.

ترک‌ها مصمم شدند که کار کردها را به هر نحوی شده یکسره کنند. این بود که تمام قوای خود را علیه آنان متمرکز ساختند و واحدی از ارتش ترکیه برای اشغال مواضع حساس واقع در جناح خاوری آزارات و قطع خط عقب‌نشینی شورشیان از مرز گذاشتند. سپس صالح پاشا فرمانده ارتش حمله نهایی را از شمال آزارات صادر کرد و پیوندگاه بین آزارات یعنی گردنه سردار بولاک را اشغال کردند. کردها از سوی ترک‌ها تعقیب شده و به سوی جنوب گریختند. احسان نوری پاشا فرمانده کل قوا هم به ایران پناهنده شد. در تهران تحت نظر ساواک قرار گرفت تا هنگام مرگش که در نیمه ۱۳۹۶ هجری روی داد. جنازه او را در بهشت زهرا دفن کردند.

دکتر عبدالرحمن قاسملو در کتاب کردستان و کرد می‌نویسد: سال ۱۹۲۷ همه سازمان‌های ملی گرد با هم متحد شدند. قصد آنان این بود که از زیر ستم ترک‌ها نجات یابند و دولتی کرد تأسیس کنند. به این منظور حزبی به نام خوی‌بون به رهبری احسان نوری پاشا تشکیل دادند. در سال ۱۹۳۰ این حزب توانست جوانان کرد را بسیج کند و شورشی مسلحانه در منطقه آزارات پدید آورد. برای این که کردها پیروز نشوند حکومت ایران به دولت ترکیه

کمک کرد که برای سرکوب کردها داخل خاک ایران شوند. این بود که ترک‌ها با تمام قوا به سرکوب کردها پرداختند. احسان نوری پاشا ناچار به ایران پناهنده شد و بدین سان نفوذ حزب خوی‌بون کم‌کم از بین رفت. کردها شکست خوردند و مناطق سوق‌الجیشی مجدداً به دست ترک‌ها افتاد.

احسان نوری پاشا در مورد نهضت خود رساله‌ای به زبان ترکی به نام جنبش ملی کرد در ترکیه نوشته است که آن را به سال ۱۹۲۴ میلادی در بغداد به چاپ رسانده و آن را شادروان ملاجمیل روژیانی به زبان کردی ترجمه و به طبع رسانده است. سپس استاد محمد رثوف توکلی آن را به فارسی برگردانده که ما اینک خلاصه آن را در این جا می‌آوریم:

کردها به خاطر آزاداندیشی و ظلم‌ستیزی در تاریخ جایگاه بلندی به خود اختصاص داده‌اند، به ویژه در سده بیستم برای آزادی و رفع ستم ملی قربانی‌های بسیاری داده‌اند و بهای سنگینی پرداخته‌اند.

این نژاد اصیل از روزگاران پیشین درگیر مشکلات و گرفتاری‌هایی بوه که دولت‌های همسایه برایش ایجاد نموده‌اند، ولی همواره با فروتنی با آنها زیسته و هیچ‌گاه به خاطر اقتدار و فرمانروایی که به نام و وسیله او به دست آورده‌اند رقابت نکرده است، از سوی دیگر تسلیم طلب نبوده و در برابر ایشان سر خم ننموده و هرگز نگذاشته آرمان آزادی اجتماعیش لگدکوب زورمداران بیگانه شود.

در سال‌های اخیر بسیاری از مردم جهان در نتیجه مبارزات ضداستعماری به آزادی دست یافتند، ولی در ترکیه هنوز تبعیض نژادی وجود دارد و در شهرها و روستاهای کردنشین به ندرت کسی یافت می‌شد که زبان ترکی بداند. منظورم شهرهایی است که در مناطق زیر سکونت دارند: از طرف شمال و غرب سیواس تا دروازه‌های آنکارا و از آنجا تا خلیج اسکندرون، کسانی که در این منطقه عریض و طویل می‌زیستند، حق زندگی و آسایش آن‌ها فقط با دادگاه‌هایی بود که تمام برنامه و کارشان به زبان ترکی بود. متهم

بی‌گناهی که در برابر دادگاه قرار می‌گرفت بی‌گناهی و گناهکاریش به جوانمردی و نیت مترجمی بستگی داشت که پرسش و پاسخ میان او و دادگاه را از کردی به ترکی یا از ترکی به کردی ترجمه می‌کرد و در اختیار داور قرار می‌داد. چنان‌که مترجم سخنان میان متهم و بازپرس و داور را به درستی برمی‌گرداند، تکلیف روشن بود، و اگر چنین نبود و متهم پولی برای رشوه نداشت تا خود را رها نماید، دچار آزار و شکنجه و گرفتاری می‌شد و سال‌ها در زندان می‌ماند. ندانستن زبان ترکی باعث می‌شد هزاران خانواده از زادگاه خویش تبعید و هزاران خانه به آتش کشیده شود. برای نمونه این رخداد دردناک را از نظر بشردوستان می‌گذرانیم تا واقعیت برایشان روشن شود.

کردی به نام: تموپسر بوزواز، استانبول به شهر خودش ملازگرد برمی‌گردد. هنگامی که به منطقه خنس می‌رسد، به خاطر درگیری میان همراهانش دستگیر و روانه زندان خنس می‌شود و زندانی بودنش سی سال به درازا می‌کشد. پس از سی سال به صورت اتفاقی پرونده‌اش رو می‌شود و در اختیار قضات قرار گرفته و تبرئه می‌شود.

وقتی رأی بی‌گناهی را به او ابلاغ می‌نمایند، به جای خوشحالی زارزار گریه سر می‌دهد و اشک از چشمانش فرو می‌بارد. از او می‌پرسند چرا گریه می‌کنی؟ در پاسخ می‌گوید: سی سال پیش برای دیدار زن و فرزندم و دادن خرج به آن‌ها از استانبول رهسپار شهر ملازگرد شدم، ولی بدون این‌که جرمی مرتکب شده باشم، دستگیر و به زندان افتادم و امروز پس از سی سال بی‌گناهی به اثبات رسیده و از در زندان پرت می‌شوم. بی‌شک زن و فرزندانم مرده‌اند و به علت پیری توان کار را از دست داده‌ام، اگر از زندان بیرون روم باید لنگان لنگان از کوچه پس‌کوچه‌ها به سوی مرگ رهسپار شوم.»

این بود علت گریستن آن تیره‌روز و باران اشکی که از دیدگانش فرو بارید. امیدوارم از این نمونه پندی گرفته شود.

کرد پیش از این‌که ترکیه طوق اسارت را به گردنش بیندازد، از نظر علم و

دانش و کارهای آبادانی خیلی از امروز آگاه‌تر بود. در شهرهای کردستان صدها انسان باسواد وجود داشت که در مدارس و دانشگاه‌ها تحصیلات عالی نموده بودند.

[برای اثبات این مدعا به زندگینامه ابدال خان از سفرنامه اولیاء چلبی که خودش ترک بوده، توجه شود!]

آری ترک‌ها باعث تیره‌روزی و بیسوادی کردها شدند. همین بی‌عدالتی موجبات جنبش‌ها و قیام و اتفاقات را به وجود آورد. در کردستان علاوه بر روستاها در شهرها نیز حتی یک مدرسه ابتدایی وجود نداشت. با این همه محرومیت مبالغ زیادی باج و مالیات به بهانه سوادآموزی از مردم کردستان گرفته شد و به صندوق وزارت فرهنگ ترک در آنکارا واریز می‌شد و در مقابل آموزش به زبان مادری که حق طبیعی هر قوم و ملتی است ممنوع بود و فقط زبان ترکی مجاز شمرده می‌شد.

انسان کرد خود را ملزم به آموختن زبان ترکی نمی‌دانست، چون نه گوشش پذیرش آن را داشت و نه امیدوار بود که زمانی فرزندش به استخدام ترکیه درآید. همین مسأله بی‌علاقگی کردها را باعث شده بود. چون دولت ترکیه یکی از هدف‌های مهمش بیسوادی کردها بود. از بی‌علاقگی آن‌ها به تحصیل استقبال می‌کرد... و با این شیوه مردم کرد از این حق طبیعی خویش بی‌بهره مانده و چون به رسیدگی ترکیه امیدوار نبود، هیچ‌گاه راجع به محرومیت خویش به آن دولت شکایت نمی‌برد.

بدرفتاری کارگزاران ترکیه از حد خارج بود. به تندرستی و آسایش کرد اعتنا نداشتند و تنها به انباشتن جیب خود فکر می‌کردند. از هر راه و با هر بهانه‌ای از مردم پول می‌گرفتند... تنها وسیله‌رهایی از کارگزاران پول بود و بس. نداشتن پول و ندادن رشوه‌گرفتاری بسیاری به دنبال داشت. پاسداری از حق زندگی با پول معامله می‌شد و این داد و ستد همواره در جریان بود.

ارتش ترکیه بلایی بود که بر دوش کردها سنگینی می‌کرد. برای دستگیر

کردن انسان کرد از صدها بهانه استفاده می‌کردند. به هر روستایی پا می‌گذاشتند، ساکنانش را با زبان و ویرانی دچار می‌ساختند. کشاورز می‌بایست محصول و غلاتی را که ظرف یک سال با رنج بسیار به دست آورده بود، به دوش کشیده و از راه ناهموار به پایگاه ارتشی برده و رسید و بهای آن را دریافت کند. آن هم به انصاف مسؤول پایگاه بستگی داشت. بسیار پیش آمده بود به کسی که پنجاه «هوقه» جنس را با خودش می‌برد، تنها رسید بیست «هوقه» را به او می‌دادند. این کرد محروم از دسترنج یک ساله‌اش می‌بایستی خود و بچه‌هایش از سر ناچاری با نان بلوط شکم خود را سیر نمایند.

در میان ایل و عشیره‌های کرد تخم دودستگی و دشمنی می‌کاشتند. تا با برافروخته شدن آتش اختلاف میان آن‌ها به قدرت و زورگویی خویش ادامه دهند. آری چنین بود کردار زشت کارگزاران ددمنش و خون‌خوار ترکیه در کردستان.

حقوق‌بگیرانی که مستقیماً از سوی دولتمردان و فرماندهان بزرگ ارتش ترکیه در کردستان مأموریت می‌یافتند، آن‌ها نیز همان روش را به کار می‌بستند و می‌کوشیدند تا برنامه‌ی آشتی و دوستی را که کمیته‌های نهانی داخل کردستان میان ایلات و عشایر و تیره‌های «شرناخ»، «ناطون» و «دیرشاو» به وجود آورده و آشتی را جایگزین دشمنی‌ها نموده بودند، برهم بزنند. مخصوصاً فرماندهان سپاه هفتم بسیار تلاش می‌کردند تا به آتش دشمنی میان ایلات و عشایر یاد شده دامن بزنند. آن‌ها برنامه‌ی انجام چنین خرابکاری‌ها را تلگرافی به فرماندهان هنگ‌های وابسته به لشکر هشتم ابلاغ می‌کردند و با این روش آسایش و امنیت جانی و مالی را برای مردم باقی نمی‌گذاشتند.

چندین سده است که مردم کرد هر سال باج‌هایی از قبیل یک‌دهم، حق‌العبور از راه‌ها، گوسفندانه و غیره را به دولت ترک می‌دهد. مأموران



رشته‌گیر و ژاندارم‌های راهزن به این مقدار قناعت نمی‌کردند، بلکه سالی چند بار این باج و مالیات را می‌گرفتند و با این روش جان رمال و آسایش مردم کرد را به خطر می‌انداختند. در شهر و روستاها مدرسه وجود ندارد. راه مناسب برای عبور گاری و کالسکه ساخته نشده و برای رفع مشکلات و نارسایی‌ها کاری صورت نگرفته است. هزاران کیلومتر مربع زمین به علت فقر کشاورزان بدون استفاده مانده است. مالیات سنگین و عوارضی که از کردها می‌گیرند برای انباشتن جیب و کیسه دولتمردان و آباد کردن مناطق ترک‌نشین مصرف می‌شود.

در محدوده جمهوری ترکیه تنها نژاد ترک رسمیت دارد. هر چند نفوس کردها زیاد است، ولی نادیده گرفته می‌شوند و هیچ‌گاه برای کرد درجه اجتماعی قائل نیستند. آن‌ها را کوهی و نادان می‌نامند. برای این که قدرت و استفاده خود را محفوظ بدارند. هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهند روشنفکران و باسوادان کردستان پایه و مقامی داشته باشند.

همچنان که نام کرد در کتاب‌های تاریخ و جغرافیا حذف شده بود، در مدارس هم فقط از ترک و نژاد ترک سخن به میان می‌آمد و واژه‌ی دیگری جز ترک نوشته نمی‌شد و چیز دیگری به دانش‌آموز کرد نمی‌آموختند. در پرسشنامه‌ای که برای تنظیم به افراد می‌دادند یکی از سؤالاتش این بود: «افندی تا چه اندازه آمادگی دارد خود را از نژاد ترک بدانند؟» و هرگاه کرد روشنفکری خود را ترک به حساب نمی‌آورد از سرزمینش رانده می‌شد و از دریافت حقوق کارمندی و حق زندگی محروم می‌گردید. ترک‌ها از زیر پا گذاشتن حق انسانی کردها، پا را فراتر نهاده‌اند. نام کوه‌ها، دره‌ها، چشمه و رودها را که کردی هستند به ترکی تغییر داده‌اند. هنگامی که ارمنی‌ها را بیرون رانند، می‌گفتند: از شر «زو» گویان یعنی ارمنی‌ها خلاص شدیم، به امید خدا از شر «لُو»ها یعنی کردها هم خلاص می‌شویم. سردمداران ترکیه همواره با دمیدن در بوق‌هایشان بی‌شرمانه از تبعید و کوچ دادن دسته‌جمعی و قتل عام

کردها سخن می‌گفتند و برای این که ترک‌ها را در کردستان جایگزین کردها نمایند ترک‌ها را با یونانی‌ها مبادله می‌کردند. از استانداران کردستان می‌خواستند که هر کدام چند خانوار ترک‌ها را در مناطق زیردست خود سکونت داده و از نتیجه اقداماتی که انجام می‌دهند دولت مرکزی را آگاه سازند. در اجرای این برنامه غلات، آذوقه، زمین، باغ و مراتع کردها را در روستاهای تخلیه شده در اختیار ترک‌هایی می‌گذاشتند که از یونان رانده شده بودند، تا تعداد نفوس ترک‌ها در کردستان افزایش یابد. برای پیشبرد این برنامه نخست روشنفکران و با سوادان کرد را تبعید کردند و از کردهای آبرومند و باناموس مانند برده و اسیر کار می‌کشیدند.

آن چه مسلم است برای قانون‌گذاری و تعیین سرنوشت هر کشوری انجمن و مجلسی از نخبگان مورد اعتماد باید از راه انتخابات از سوی مردم برگزیده شوند و این کاری است که مورد تأیید همه ملت‌های جهان می‌باشد، ولی در کردستان انتخابات بنابه خواست دولت ترکیه انجام می‌گیرد و مردم تأثیری در انتخابات ندارند. دولت کاندیداها را خودش معرفی می‌کند و هر کس به ایشان رأی ندهد مورد تهدید قرار می‌گیرد و در نتیجه کاندیداهاى مورد نظر حکومت به مردم تحمیل می‌گردند.

بدیهی است چنین کاندیداهاى تحمیلی نمی‌توانند از حق مردم پاسداری نمایند و تنها از مصالح کسانی دفاع می‌کنند که ایشان را سرکار آورده است. با این وضع مردم کرد نمی‌توانست مدت‌های مدید بار سنگین ستمگران و سیاست‌نابودکننده سردمداران ناسپاس ترکیه را تحمل نماید، زیرا آن‌ها فقط به سلب آسایش کردها بسنده نمی‌کردند، بلکه به هر چیزی که نزد کردان گرامی بود دست درازی می‌کردند.

این بود که کردها ناچار می‌کوشیدند برای رهایی از آن مشکلات دست به کار شوند. برای تحقق خواسته‌هایشان بارها از دولت خواسته بودند از طریق عدالت و انصاف با ایشان رفتار نماید، ولی بی‌سود بود.

کردها در جنگ ترکیه و یونان و پس از آن هم می‌توانستند با قیامی ساده طبق و عده‌ای که به ایشان داده شده بود به آزادی دست یابند، اما چون ترکیه در آن هنگام زبون و زخمی بود نمی‌خواستند نامردانه از پشت با خنجر زهرآگین به آن حمله کنند. حتی با صداقت و حسّ میهن‌دوستی هرچه در توان داشتند ترکیه را یاری دادند و از دولت جدید جمهوری که برایش فداکاری نموده بودند، انتظار داشتند حق ملی ایشان را به رسمیت بشناسد. این در حالی بود که از نظر خاک و شماره نفوس بیش‌تر از نصف ترکیه به کردها اختصاص داشت... اما هیچ؟!!

جمعیت پیشرفت کردستان که وظیفه سنگین تعیین سرنوشت و آزادی ملت کرد را به عهده گرفته بود، خواست خود را به آگاهی جمهوری ترکیه رسانید، و پاسخی دریافت نکرد. ناچار از طریق جنبش «بیت‌الشباب» خواسته‌اش را که برایش تلاش کرده بود، مطرح ساخت، ولی دولت جمهوری ترکیه با سرنیزه و بمب به درخواست ایشان پاسخ داد؟!!

ترکیه مدت‌ها از توجه به خواسته‌ی کردها طفره رفت و به وعده‌ای که داده بود وفا نکرد. کردها که از خلاف وعده‌ی ترک‌ها رنجیده بودند، ناگزیر برای برآورده شدن هدفشان خود را آماده فداکاری ساختند. ترکیه فعالیت کردها را زیر نظر داشت و برای خفه نمودن صدای مخالف به تکاپو افتاد و سران جمعیت پیشرفت کرد و روشنفکران را دستگیر کرد. در این میان مجاهد بزرگ شیخ سعید افندی (پیران) که رهبری کردها را به عهده داشت و متوجه وضع حساس و بحرانی میهنش شده بود، فرمان داد آتش توپ و تفنگی که در منطقه‌ی «حسه‌ناناو» علیه کردها شعله‌ور بود، خاموش کرده و قیام را پیش از موعد مقرر آغاز نمایند.

این قیام مقدس که از سرچشمه لطف خدایی جوشیده بود، هر چند با مقاومت سرسختانه و تکنیک جنگی لشکر نهم ارض روم و لشکر هشتم ارزنجان و سپاه نیرومند پیرامون «دیاریکر» روبرو بود، اما دلیران انقلابی کرد

توانستند بلندی‌های (قوب - سپی‌کور - اورفه - تا نزدیک سیوه‌رک) را آزاد نمایند. نیروهای ترک دقیقاً بدون این‌که انقلابیون متوجه شوند، توانستند از راه تبلیغات و شایعه‌پراکنی و ایجاد ترس و وحشت که بعداً در توضیح ویژه‌ای بدان اشاره می‌شود، ایل و عشیره‌های شرق و جنوب کردستان را پراکنده نمایند تا به شورش نیبوندند.

کردها هرگز پیش‌بینی نمی‌کردند روزی از روزها مخصوصاً در سده‌ی بیستم، دولت فرانسه برای سرکوب مردم ستم‌دیده‌ی کرد و خفه کردن فریاد ایشان با نیروهای ترکیه همکاری نماید! کدام فرانسه؟ همان فرانسه‌ای که پس از انقلاب بزرگ خویش به خاطر مطرح نمودن آزادی اندیشه برای همهٔ جهانیان، مادر آزادی لقب گرفته بود.

دولت آنکارا برای آن‌که افکار عمومی اروپاییان را علیه مردم کرد بسیج نماید، بزدلانه و ناجوانمردانه کوشیده بود به جهانیان وانمود کند که قیام مقدس کرد را که با عشق به آزادی به پا شده و فرزندان جوانمرد و دلاورش در راه رهایی مسلح شده بودند، خیزش واپس‌گرایانهٔ دینی قلمداد نماید.

به دنبال چنان تبلیغات زهرآگینی ترکیه هشتاد تا یکصد هزار نفر نیروی باختر و شمال مقابل مناطق «قارص - طرابوزان - سیواس» را وسیلهٔ راه‌آهنی که از متصرفات فرانسه از سوریه می‌گذشت، همه را در کم‌ترین وقت علیه کردها به کار گرفت.

کردها هر چند در داخل کشور دارای جنگجویانی جانباز و نیرومند بودند، اما تجربهٔ فرماندهی نیروی جنگ آزموده و کارکشتهٔ ترک را نداشتند و در آغاز پیش‌بینی نکرده بودند که یکان‌های جنگجو را در مرز بی‌طرف مستقر نمایند. به همین علت نمی‌توانستند با نیرویی اندک در برابر ارتشی بزرگ و نیرومند و مجهز نبرد را ادامه دهند. دیگر این‌که در آغاز نبرد جنگ‌افزار لازم را آماده نکرده بودند و وسیلهٔ حمل و نقل کافی نداشتند. برای این‌که بتوانند در برابر

حمله‌های سریع و بی‌رحمانه سپاه ترک پایداری کنند ناگزیر شدند به جاهای صعب‌العبور پناه برده و به جنگ پارتیزانی دست بزنند.

ولی به علت این که مبارزه علیه سپاهیان ترک همگی در خطوطی نزدیک به هم انجام می‌شد، بخشی از نیروهای ملی کرد به دام افتاده و اسیر شدند. از جمله رهبر بزرگ کرد: شیخ سعید افندی (پیران) به هنگام عبور از محل بازرسی ترک‌ها به اسارت درآمد. خبر اسارت شیخ به زودی پخش گردید. بی‌گمان کارشناسان جنگی به خوبی می‌دانند که نبرد پارتیزانی به وجود آمده در پایان جنگ‌های جبهه‌ای هر چند با شهامت انجام گیرد، توانایی جنگ جبهه‌ای را ندارد.

آن‌هایی که مبارزه ملی را رهبری می‌کنند، هر چند مورد تهدید باشند، ستاد فرماندهی‌شان را در جای به ظاهر امن و دور از صدای توپ و تفنگ قرار نمی‌دهند و خود را در مخفیگاه پنهان نمی‌کنند. پس به اسارت درآمدن قهرمان ملی کرد حضرت شیخ سعید پیروزی سپاه ترک به حساب نمی‌آید. رستاخز ملی کم‌نظیر کرد، هر چند تصور نادرستی در ذهن پاره‌ای اشخاص به وجود آورده، ولی علت آن تا به امروز روشن نگردیده است. اما برای تصحیح آن اندیشه نادرست آنان در باره‌ی رستاخیز یاد شده، توضیح ذیل را ضرور می‌دانیم:

همچنان که قبلاً اشاره نمودم، در آغاز، جنبش کرد از سوی سه نیروی بزرگ ارتشی محاصره شده بود. این سه نیرو عبارت از نه لشکر پیاده و توپخانه بود. همچنین سواران «قارص - جزیره - نصیبین» و نیروهایی که ایلول ۹۲۴ موسوم به جنبش موصل در مناطق «سعد - ماردین - مدیات» مستقر بودند، با این ارتش همکاری می‌نمودند. نیروهای کرد با نظیر چنین ارتشی می‌جنگیدند که در مدت پانزده روز سپاه مجهز یونان را در غرب آناتولی فراری داد و به دریا افکند. دیگر آن که در سال ۱۹۲۰ لشکر ملی ارمنی را که از سوی کشورهای بزرگ مسلح شده و هواپیما و زره‌پوش و ماشین و وسائل

دیگر در اختیارش گذاشته شده بود، ظرف یک روز از صاری قمیش بیرون راند و پس از یک ماه استراحت بار دیگر در مدت چهار روز آن‌ها را از قلعه «قارص» خارج رد و قلعه را به تصرف درآورد. قلعه‌ای که با توپ و ابزار جنگی پاسداری می‌شد. سپس با پنج حمله‌ی دیگر از «اردهان» تا «الکساندره - پول» (کومری) آن‌ها را دنبال نمود و ناچار کرد اسلحه را زمین گذاشته و تسلیم شوند. در حالی که نیروی ترکیه در آن زمان از سه هنگ پیاده و یک لشکر سوار بیش‌تر نبود.

همچنان که اشاره رفت جنگجویان کرد رودرروی سپاهی قرار داشتند که سه چهار برابر نیروهایی بود که لشکر ارمنی را در هم شکست و نیروی یونان را به دریا ریخت، ولی رزم‌جویان کرد با دلاوری و روحیه بلند انقلابی توانستند در مدتی کوتاه سپاه سوم ترک را از رده خارج کنند و دوازده استان را از جنگ سپاه تفتیش درآورده و بر آن مناطق مسلط شوند. به دنبال این پیکار بار دیگر دولت ترکیه سپاه تازه‌نفسی را مرکب از هشتاد تا یکصد هزار نفر سازمان داد و وارد میدان کارزار نمود.

نیروی کرد هر چند هوایمانداشت تا جابه‌جایی نیروهای دشمن را شناسایی کند و دارای یک ستاد فرماندهی جنگی نبود که نقشه جنگی را برایش بکشد، ولی باز هم سه چهار ماه پایداری کرد و امروز باز هم قهرمانانه مقابل چنان ارتش درنده‌ای در پیکار است و فرزندان جنگجویانش در نبرد میهنی حداکثر شجاعت را از خود نشان می‌دهند، بی آن‌که به این مسأله بیندیشند که چگونه درگیری‌های ناجوانمردانه‌ی درونی گروه‌های نواخته‌شده وجدان بیدار بشریت را آزار و شکنجه می‌دهد. آیا چنین درگیری‌ها را نباید گناهی بزرگ به حساب آورد؟

در این سده بیستم که جنگ‌افزار ویرانگرش در برابر بنای مستحکم قلعه «دیاربکر» ناتوان است، جنگجوی کرد با خنجر به سپاهیان مستقر در آن حمله می‌کند و با نارنجک به جنگ کسانی می‌رود که در زره‌پوش پولادین پناه

گرفته‌اند و خروش «بژی کوردایه تی و کوردستان» (زنده‌باد کرد و کردستان) را به گوش ایشان می‌رساند. این گونه رزم قهرمانانه جنگاوران که آزادی را بر بندگی ترجیح می‌دهند گواهی می‌دهد، روح ملی نزد ایشان چه اندازه ارزشمند و مقدس است که نمونه‌اش را نمی‌توان تصور نمود.

هنوز زمان آن نرسیده از پاره‌ای سازمان‌های کردستان که به سرپرستی میهن‌پرست و شهید بزرگوار رئیس ایل جبران «خالدبگ میرآلا» به وجود آمده بود صحبت کنم. فعلاً در این باره اطلاعاتی بروز نمی‌دهم و از مطالبی سخن می‌رانم که خود ترک‌ها در کتاب و رساله‌هایشان در باره جنبش کرد و رهبری آن نوشته‌اند که چگونه بر اساس نظم و قاعده سپاهی بسیار نیرومند را سازماندهی کرده و اداره نموده‌اند.

به محض این که رستاخیز کرده‌ها آغاز گردید، ترک‌ها از توسعه و قدرت آن به هراس افتادند و هرچه زودتر کوشیدند تا نگذارند آوازه رستاخیز مرزهای ترکیه را درنوردد. آن‌ها از پخش اخبار جنگ و پیروزی کرده‌ها به داخل و خارج کشور به شدت جلوگیری می‌کردند و اخبار جنگ فقط به بخش قسمت‌های کمی از کشور محدود می‌شد. برای جلوگیری هرچه بیش‌تر از پخش خبرهای جنگی، عبور و مرور در داخل کشور برگه مخصوصی لازم داشت و هر کس در باره جنبش سخن می‌گفت، به شدت مجازات می‌شد و زبانش را می‌بریدند.

متأسفانه پیش از موعدی که «جمعیت تعالی کرد» مقرر داشته بود، رستاخیز آغاز گردید، به همین علت از هماهنگی لازم برخوردار نبود و با وجود چنان نقطه ضعفی نیروهای آزادی‌خواه توانستند در مرحله نخست نیروهای ترکیه را نابود کرده و دوازده استان را پیاپی آزاد سازند. ترک‌ها با تبلیغات نادرست و پخش اعلامیه‌های دروغین از شکست نیروهای کرد و دستگیری رهبران انقلاب خبر می‌دادند و با این ترغیب در ابتدا شک و دودلی را میان کرده‌ها به وجود آورده و باعث شدند ایل و عشیره‌هایی که وارد جنبش

نشده بودند به تصور این که جنبش بی نتیجه است از شرکت در آن خودداری کنند. دیگر این که چون در مناطق کردنشنی هیچ کنسولگری بیگانه وجود نداشت، پیوند جنبش با دنیای پیشرفته مقدور نبود و نمی توانستند اخبار درست پیروزی خود را به خارج برسانند، با این وصف بخش‌هایی از واقعی‌ها به طور غیرمستقیم، وسیله خبرنگاران روزنامه‌های ترکیه به گوش جهانیان می‌رسید، هر چند آن اخبار را بنا بر مصالح دولت مخایره می‌کردند. بی‌گمان آن‌هایی که با سیاست آشنایی دارند می‌دانند ترک‌ها چگونه اخباری را پخش می‌کنند و ما هم ناچاریم اخباری که درست به نظر می‌رسید از اعلامیه‌های ایشان دسته‌چین کنیم و به خارج منتقل نماییم.

اگر با موشکافی پرونده دادگاه مستقل دیاربکر و روزنامه‌های استانبول مورد بررسی قرار گیرد، دیده می‌شود کردها حقوق‌بگیران خودی را در پست خویش نگاه داشته و پست‌های مهم فرمانداری و استانداری را به روشنفکران کرد سپرده‌اند. همچنین با اسیرانی که از ترک‌ها گرفته‌اند، انسانی و جوانمردانه رفتار نموده و ایشان را در امور شهری به کار گرفته‌اند. در برخی جاها برای اسیران آسایشگاه ساخته‌اند و برای افسران و حقوق‌بگیران اسیر حقوق برقرار کرده و برای اداره اور مناطق آزاد شده، افراد و افسران کرد را برگمارده‌اند همچنین به کردهای میهن‌دوست و کاردان که در ستاخیز شرکت نموده‌اند درجه افسری (ستوان - سروان) اعطا کرده و در پست‌های مناسب منصوب نموده‌اند. این سخنانی که گفتم تبلیغات کردها نیست. اگر با دقت به اخبار منتشره از سوی ترک‌ها توجه کنیم به سادگی درمی‌یابیم که سازمان‌های انقلاب ملی کرد از انقلاب «ارناووت» و جنبش «یمن» و شورش «حوران» نظم بیش‌تری دارد و آن هم ناشی از حس میهن‌دوستی می‌باشد. دیگر این که برخلاف تبلیغات دروغین ترک‌ها و کسانی که مأمور پخش شایعات بی‌اساس بودند، کردها فقط برای یک حکومت ملی قیام کرده و با ارتش ترک جنگیده‌اند. ایشان سازمان‌های خود را با نظم اداره نموده و با ادامه مبارزه



پیروزی‌هایی به دست آورده و این چنین صدای حق طلبی خویش را به آگاهی آزاداندیشان جهان رسانیده‌اند:

«تساگرد به حق ملی خویش نرسد آرامش در شرق [ترکیه] تحقق نمی‌یابد...».

کردها در برابر کوچک‌ترین آشوب و ناامنی حساسند و رنج می‌برند و با اشتیاق به مسأله ملی می‌اندیشند. نمایندگان برگزیدهٔ کشورها در جامعهٔ ملل (سازمان ملل متحد) اعلام نموده‌اند که کرد بر موجودیت نژاد خود تأکید دارد و بر این باور است که نژادی جدا از ترک می‌باشد و لازم است پذیرفته شود که حق دارد با زبان خویش سخن بگوید، بخواند و بنویسد و امور اداری و هرگونه حقوق ملی داشته باشد.

تردید نیست که ترکیه حق مسلم مردم اصیل و دلاور کرد را نادیده می‌گیرد و این بی‌عدالتی از آشفتگی اندیشهٔ سردمداران آن حکومت حکایت می‌کند. در حالی که کردها به رایگان از مرزهای ترکیه بیش از ترک‌ها پاسداری نموده‌اند، ولی ترک‌ها نمی‌خواهند به حق برادرشان اعتراف کنند!! چرا؟ شگفت‌برانگیز این که ترک‌هایی که از صدها سال پیش به کردستان جنگ انداخته و مردمانش را اسیر کرده‌اند، بدون توجه به حقوق بشر نعره سر می‌دهند: «ما همه‌ی کردهای خواستار حقوق انسانی را می‌کشیم، سر می‌بریم. استان موصل را پس می‌گیریم و مردم آن‌جا را هم به سرنوشت ایشان دچار می‌سازیم!» آری! ترک‌ها با این روش می‌خواهند میلیون‌ها نفر مردم نجیب و دلاور کرد را که دادگاه بین‌المللی لاهه قضیهٔ ایشان را مطرح نموده، به سوی کشتارگاه گسیل دارد و پروندهٔ مربوط به آن را از دست دادگاه برآید.

بگذارید فعلاً بحث جنبش و خیزش‌های پیش از جنگ جهانی نخستین مسکوت بماند.

هنگامی که آتش جنگ جهانی به خاموشی گرایید، یک سازمان کرد به نام «کردستان تعالی جمعیتی» (جمعیت پیشرفت کردستان) در استانبول به

رهبری شهید بزرگوار جناب شیخ عبدالقادر افندی مشهور به غوث ثانی تشکیل شد. نمایندگانی از کردها در «ورسای» فرانسه برای تحقق خواست بر حق کرد و شناساندن آن به جهانیان بسیار کوشیدند و شایستگی خود را نشان دادند. بدیهی است کوشش و مبارزه شایسته و بیش از حد ایشان فراموش نمی‌شود.

هر چند ترکیه «جمعیت تعالی کرد» را منحل کرد، و طعم تلخ این ستم زهر آگین را به مردم کرد چشایند، اما تخمی که در سینه ایشان کاشته شده بود سربرآورد و باری دیگر به رهبری وطن‌پرست بزرگ جناب خالدبگ جبرانی آتش اندیشه آزادی از قلب مردم کرد زبانه کشید. در مدتی کوتاه جنبش و خیزش بزرگی پدید آورد و نشان داد که جنبش پرحرارت و توانای مردم کردستان ادامه دارد و از مبارزه دست نخواهند کشید. برای نمونه هزاران آغا و پیرو جوان و روشنفکر در راه سربلندی و آرامش و آسایش ملت، مال و خانواده و زادگاه خود راترک گفته و با ایمان محکم و آرمان بلند جان برکف به دنبال هدف مقدس خویش به میدان جانبازی شتافتند.

در این هنگام زبان جنوب کردستان به عنوان زبان استاندارد (رسمی) شناخته شده بوده، به منظور پیشرفت زبان و ادبیات کردی از دارا تا بی‌نوا، از کودک تا پیر، از مادر تا دختر همگی به فکر آزادی و اختیارات داخلی افتاده بودند، حتی چوپانان هم نام شهیدان میهن و جنگاوران نژادشان را در آواها و ترانه‌های کردی زمزمه می‌کردند، اما ترک‌هایی که دنبال بهانه می‌گشتند و جز چنگال زرد خویش به چیزی نمی‌اندیشیدند، هم چنان در حالت تنگ‌نظری بر جای مانده بودند.

در چنان شرایطی اگر رویدادها را مانند شورش «ارناووت» و «رستاخیز عرب» مورد توجه قرار می‌گرفت و دردها و رنج‌ها بیان می‌گردید، آن وقت روشن می‌شد که آن‌ها تا چه اندازه برای بهره‌مندی از آزمایش آمادگی نداشتند. همچنین با وجود اعتراف آشکار به کاستی‌های خودشان هنوز

نتوانسته‌اند درد اجتماعی را درمان کنند و نیز دیده می‌شود باز هم زمام امور در دست ترک‌هاست.

سردمداران ترک نمی‌دانند چگونه نزد ملت مقبول شوند و برای جنبش نیرومند و سرتاسری کرد نظر مساعدی بدهند. زیرا اگر امروز نباشد، فردا هم نباشد، روزی خواهد رسید که ناگزیر شوند در برابر خواست برحق کردها تسلیم شده و به حقوق روای آنان اعتراف کنند. آن روز متوجه می‌شوند که چگونه عزت و آبروی گذشته‌شان فدای بزه‌کاری کسانی شده که سیاست و اقتصاد کشور را پایمال کرده و فرمانروایی و اقتدار ترکیه را با خودشان به سیاه‌چال نابودی می‌برند.

## ملا مصطفی بارزانی

(۱۳۲۱-۱۳۹۸ هجری)

ملا مصطفی پسر شیخ بارزانی در سال ۱۳۲۱ هجری در بارزان متولد شد و در کودکی در خدمت پدرش علوم اسلامی را فرا گرفت. در سه سالگی با مادرش اسیر عثمانی‌ها شد و در چهار سالگی در موصل زندانی شد. همچنین در شانزده سالگی به آنادول و آنکارا تبعید شد و پس از آن استاندار موصل زهر در غذایش ریخت تا او را بکشد. سپس به بغداد ناصریه و آلتون کوپوری تبعید شد. پس از چندی با زنجیری که به پای داشت از زندان گریخت و مبارزه خود را با دشمنان آغاز کرد.

در سن چهل سالگی بارزانی‌ها او را قهرمان خود خواندند، بدین امید که مصطفی آرزوهای آنان را برآورده سازد. آن گاه او را ملا مصطفی نامیدند و پس از آن تمام قبایل کرد که در گذشته معاند هم بودند به او پیوستند. او سپاهیان را به چند گروه تقسیم کرد و هر گروه را به منطقه‌ای فرستاد تا در مقابل دشمنان بایستند.

در سال ۱۳۵۲ هجری دولت ترکیه شیخ احمد بارزانی و ملا مصطفی بارزانی و دیگر بارزانیان را که به آن دولت پناهنده شده بودند، دست بسته به دولت عراق تحویل داد. دولت عراق آنان را مدتی در زندان حله در بند کرد و سپس آنان را به سلیمانیه فرستاد. مدتی در آنجا تحت نظر بودند. در سال

۱۳۶۳ هجری ملامصطفی گریخت و خود را به بارزان رسانید که در پی آن دولت عده‌ای را مأمور دستگیری او کرد، ولی ملامصطفی آنان را خلع سلاح کرد. همین سال بین افراد ملامصطفی و پلیس عراق جنگ روی داد. سپس ملامصطفی با یارانش به یک قرارگاه پلیس یورش بردند و آن‌جا را تصرف کردند. پس از آن دولت عراق لشکری مجهز به توپخانه و ماشین‌آلات جنگی را به بارزان فرستاد و جنگ یک ماه طول کشید. سرانجام نیروهای عراق پس از تحمل شصت کشته شکست خوردند و عقب‌نشینی کردند.

بروز این حوادث مصادف بود با جنگ جهانی دوم. بریتانیا درگیر جنگ‌های داخلی مستعمراتش بود و مصلحت ندید نیروهایش درگیر شود، به خصوص منابع نفتی کرکوک و موصل آسیبی بینند. این بود که از دولت عراق خواست فعلاً با بارزانی‌ها مدارا کند و با آنان گفتگو نماید. طی مذاکره‌ای مقرر شد در مناطق کردنشین خواندن و نوشتن به زبان کردی آزاد و مدارس و بیمارستان به حد کافی احداث شود. زندانیان به وطنشان بازگردند و نیروهای مسلح مسؤول برقراری امنیت مناطق کردنشین گردند.

پس از عزل نوری سعید تهیه تدارک برای هجومی تازه به کردستان آغاز شد. ملامصطفی کوشید که صلح برقرار شود. در این باره تلاش‌های زیادی کرد، اما نتیجه‌ای نداد. ضمن تسلیم یادداشت‌هایی به سفرای انگلیس، آمریکا، فرانسه و شوروی از آن‌ها خواست که میانجی کنند و اجازه ندهند ارتش عراق بار دیگر جنگ را شروع کند، اما این اقدامات مؤثر نشد و لشکری همراه با هواپیمای انگلیسی به کردستان حمله کردند. ملامصطفی پنج هزار مرد مسلح را آماده جنگ با آن‌ها کرد و جنگ سختی درگرفت. نیروهای عراقی تلفات سنگینی دادند و عده‌ای از سربازان خود را تسلیم پیشمرگان کرد کردند.

جنگ ادامه داشت و نیروهای عراقی هر روز تلفات زیادی می‌دادند. نیروی هوایی انگلستان به یاری عراقی‌ها شتافت، اما پیشروی و فتح با کردها

بود. در یکی از جبهه‌ها هشت هزار نفر از نیروهای عراقی به محاصرهٔ کردها درآمدند.

در همین سال سی و پنج هزار نفر بارزانی از طریق کيله‌شین وارد کردستان ایران شدند، زیرا انگلیسی‌ها با هواپیماهای خود آنان را بمباران می‌کردند. بیش‌تر مردان مسلح بارزانی به نهضت مهاباد پیوستند. در سال ۱۹۴۶ که قاضی محمد اعدام شد، بارزانی‌ها با قوای ایرانی جنگیدند و سپس راه کوهستان را در پیش گرفتند. پس از مدتی بارزانی‌ها چون از هر طرف حکومت عراق با هواپیماهای انگلیس به آنان می‌تاخت، ناچار به ایران آمدند، ولی باز هواپیماهای انگلیسی آنان را دنبال کردند. این جنگ و گریز یک ماه طول کشید و طی آن بارزانی‌ها از زمین و هوا مورد حمله قرار گرفتند. شاه ایران که در آن موقع در ارومیه بود فرمان داد که از ورود بارزانی‌ها جلوگیری کنند، اما آن‌ها با شجاعت خود را به رود آرس رساندند و سرانجام پس از سه ماه راه‌پیمایی و جنگ با نیروهای سه دولت ایران، عراق و ترکیه از مرزهای شمالی ایران گذشتند و در روز هفدهم ماه ژوئن سال ۱۹۴۷ وارد سرزمین شوروی شدند.

آنان در شوروی ابتدا مورد استقبال قرار گرفتند، اما استالین دستور متفرق کردنشان را داد با مرگ استالین ملامصطفی خود به مسکو رفت و مقرر شد به همراهانش کار بدهند و جوانان را به تحصیل بگمارد. بدینسان بارزانی‌ها مدتی در شوروی ماندگار شدند، تا این که به سال ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم پس از یک کودتای نظامی قدرت را در دست گرفت. در یک بیانیه‌ای که پخش کرد، برای حقوق کرد و عرب را اعلام نمود. در هفتم اکتبر همان سال ملامصطفی به عراق بازگشت و در فروگاه به عنوان قهرمان مورد استقبال قرار گرفت. روابط عبدالکریم قاسم و بارزانی ابتدا خیلی دوستانه بود، اما با او مخالفت ورزیدند و سرانجام بارزانی‌ها مجدداً به بارزان رفتند. ناحیهٔ بارزان

به سال ۱۹۶۱ توسط هواپیماهای عراقی بمباران شد و جنگ میان بارزانی‌ها و دولت عراق دوباره به شدت شروع شد.

قوام‌السلطنه در یادداشت‌های خود در بارهٔ قیام ملامصطفی بارزانی می‌نویسد: ملامصطفی که در نتیجهٔ یازده سال تبعید، مردی سرسخت و لجوج بارآمده بود و نقشه‌های مفصل و پردامنه‌ای داشت، بلافاصله پس از ورود به بارزان نامه‌ای خطاب به فرماندار اربیل که بارزان جزو منطقهٔ حکومتی آن است نوشته، تذکر داد که به قصد راهزنی و آدم‌کشی نیامده‌ام، بلکه می‌خواهم به زندگی بی‌دردسری در میان افراد خانواده‌ام بپردازم. دولت به این نامه توجهی نکرد و دستور تعقیب او را داد. ملامصطفی بدون تماس گرفتن با مأمورین از این شهر به آن شهر و از این ده به آن ده رفت تا توانست با کلیهٔ رؤسای بارزان ملاقات کرده و آن‌ها را حاضر به همکاری کند.

برای ملامصطفی جلب رضایت آن‌ها بسیار آسان بود، زیرا گذشته از بدرفتاری و خشونت‌ی که کلیهٔ اکراد به خصوص بارزانی‌ها از مأمورین عراقی دیده بودند، مایل به گرفتن انتقام بودند. شیخ احمد نیز برادر بزرگ ملامصطفی بود. او و دو برادر دیگرش: شیخ بابا و محمد صدیق کمک بزرگی برای ملامصطفی بودند.

ملامصطفی به زودی با جمع‌آوری مردان عشیرهٔ خود اساس هیأت آزادی کرد را بنیاد نهاد. رسماً فعالیت خود را برای ایجاد یک کردستان آزاد آماده کرد. روشنفکران کرد هم از جنبش او حمایت کردند. در این میان حزب هیوا به تأکید و تقویت نهضت بارزان دست زد و دادخواست‌هایی برای نمایندگان سیاسی خارجی ارسال داشت. ملامصطفی بلافاصله دستورات خود را برای ایجاد وحدت صادر کرد و تشکل نیروهای مسلح و مبارزه با قوای دولتی و فراهم ساختن اعتصابات در شهرها به وجود آمد و دولت عراق مستأصل شد. بارزان‌ها با این‌که اسلحه و مهمات کافی نداشتند، مهاجمین را به سختی درهم شکستند و تا مرزهای ترکیه و سوریه عقب راندند. به زودی شمال و

غرب بارزان را از دشمن پاک کردند و با سلاح فراوانی که به غنیمت گرفته بودند به جنوب حمله کردند. پس از مدتی خود را به نواحی سلیمانیه و اربیل رساندند.

این پیروزی موجب شد که تعداد کثیری از نظامیان گرد زبان ارتش عراق، به صفوف بارزانیان بپیوندند و در مدتی کوتاه چنان نیرویی گرد آمد که دولت عراق را به وحشت انداخت. او را ناچار کرد که تمام توان نظامی خود را متوجه کردستان نماید. بارها از شوروی تقاضای کمک کرد. اعتبار محبوبیت ملامصطفی از مرزهای بارزان گذشت و همه به رهبری او گردن نهادند. پس از مدتی اکثر طوایف کرد متحد شدند و یکپارچگی آنان دولت عراق را به ضعف و ناتوانی انداخت.

در سال ۱۹۶۳ حزب بعث با حمایت انگلیسی‌ها کودتا کرد و دولت عبدالکریم قاسم را ساقط نمود. در این هنگام کردها با چاه‌های نفت کرکوک فاصله‌ای نداشتند و برای کردها فرصتی پیش آمده بود که کرکوک را تصرف کنند، اما ملامصطفی در این دم آتش بس حزب بعث را پذیرفت، تن به مذاکره داد و دچار اشتباه بزرگی شد.

مذاکرات کردها با حزب بعث چهارماه طول کشید. بعثی‌ها با شعار کرد و عرب برادرند و کردها باید به حقوق حقه خود برسند، کردها را فریب دادند. در این موقع اتحاد کشورهای عراق و مصر و سوریه مطرح شد. به این منظور سران سه کشور جلسات متعددی داشتند و در این نشست‌ها جمال عبدالناصر به صراحت خواستار حقوق کردها شد، در حالی که سوریه‌ای‌ها مخالف این طرح بودند و بعثی‌ها را به سرکوب کردها تشویق کردند.

پس از این مذاکرات حکومت عراق در سال ۱۹۳۶ نیروهای خود را برای سرکوب بارزانی‌ها به کردستان اعزام داشت. شهرهای کرکوک و اربیل و سلیمانیه را با تانک و توپ و به کمک نیروهای هوایی محاصره کردند. پس از تصرف این شهرها به کشتار مردم و غارت و چپاول خانه‌های مردم پرداختند.



بارزانی‌ها در این موقع ارتفاعات را در دست گرفتند و در مدت کمی عرصه را بر نیروهای عراقی تنگ کردند. دولت عراق ناچار از سوریه تقاضای کمک کرد و نیروهای سوری وارد عراق شدند، باکردها وارد جنگ شدند، اما کار چندانی پیش نبردند و خیلی هم کشته دادند.

پیشمرگان کرد پس از پنج ماه جنگ بسیاری از جاهای استراتژیک را تصرف کردند. سپس از سوی بعثی‌ها آتش‌بس اعلام شد. سقوط هواپیماهای عراقی به سال ۱۹۶۱ و مرگ چند تن از خلبانان باعث توقف جنگ نشد، چنان‌که کردها چنان جنگیدند که ارتش عراق را متحمل شکست سنگینی دادند و بسیاری از سربازان گریختند و تعداد فراوانی کشته شدند. عده‌ای هم به اسارت گرفته شدند. بالاخره در بیست نهم ژوئن سال ۱۹۶۶ طی بیانیه‌ای در دوازده ماده بخشی از حقوق کردها را به رسمیت شناختند.

در یازدهم ماه مارس سال ۱۹۷۰ ملامصطفی و صدام، پس از سه ماه مذاکره معاهده‌ای پانزده ماده‌ای امضاء کردند که در آن تمام خواسته‌های مبارزان کرد را تأمین کردند. دولت عراق چهارسال مهلت خواست تا در این مدت عمران و آبادانی را در کردستان شرع کند.

با این توافق تا بهار سال ۱۹۷۴ کردها صبر کردند و در این مدت برخورداردی میان پیشمرگان و دولت روی نداد. دولت قراردادی با شوروی منعقد ساخت که به موجب آن قرار شد کشور به مدت پانزده سال از جهات سیاسی و اقتصادی و نظامی باهم همکاری کنند. در این میان تنها مشکل بعثی‌ها کردها بود. کردها ادعای مالکیت حوزه‌های نفتی شمال عراق را داشتند.

دولت عراق پس از این قرارداد به احداث پایگاه‌های نظامی مختلف پرداخت و دوباره می‌خواستند ملامصطفی را ترور کنند، ولی موفق نشدند. در سال ۱۹۷۳ پس از آن‌که حزب بعث ارتش عراق مجدداً خود را برای جنگ با کردها آماده می‌کرد، اعلام داشت که شهرهای کرکوک و خانقین و

سنجار و شیخان دیگر جزو کردستان نیستند. معاهده ۱۹۷۰ شامل این مناطق نمی‌شود و سپس کردستان را از زمین و هوا زیر آتش ارتش گرفتند. ارتش عراق در این موقع سلاح‌های بسیار مخرب و پیشرفته در اختیار داشت، در مقابل پیشمرگان سلاح‌های سبک داشتند، اما پیشمرگان در جنگ رشادت خود را نشان دادند.

پس از مدتی صدام تکریتی رسماً طی اعلامیه‌ای خودمختاری کردستان عراق را اعلام کرد و به ملامصطفی و یارانش پانزده روز مهلت داد تا این طرح را پذیرفته و به جنگ خاتمه دهند، ملامصطفی نیز طرحی را در پنج ماده اعلام نمود که عبارتند از:

۱. کرکوک به عنوان مرکز کردستان شناخته شود و اقدام برای عربی کردن آن متوقف گردد.

۲. در وزارت خارجه و ارتش و سازمان امنیت از وجود کردها استفاده شود.

۳. یک دادگاه عالی برای رسیدگی به اختلافات طرفین تشکیل گردد.

۴. مقداری از درآمد نفتی به صنعتی کردن کردستان اختصاص داده شود.

۵. پادگان‌های نظامی کردستان به جاهای دیگر منتقل شوند.

حکومت عراق پس از پایان مهلت مجدداً جنگ علیه کردها را شروع کرد و چون در برابر کردها نتوانست کاری بکند و ناکام ماند، ناچار خود را به شاه ایران نزدیک کرد. در الجزایر شاه و صدام به هم رسیدند و حواری بومدین دست آنان را در دست هم گذاشت. قراردادی در مارس ۱۹۷۵ بین شاه و صدام بسته شد. به موجب آن نهضت کردها در عراق متوقف شد. وقتی شاه به تهران بازگشت ملامصطفی را به تهران احضار کرد و این شروط را به او پیشنهاد کرد:

۱. باید خود را به دولت عراق تسلیم نموده و از عفو عمومی استفاده کند.

۲. یا این که همگی به ایران مهاجرت نموده و تقاضای پناهندگی بکنند.

۳. طبق امکانات موجود دولت ایران، به مقاومت ادامه دهند.

ملا مصطفی ناچار به تهران آمد و پس از آن در کرج مقیم شد. سپس عازم آمریکا شد و در یکی از بیمارستان‌ها بستری شد. با سقوط رژیم شاه به امام خمینی تبریک گفت و قصد داشت به ایران بیاید، اما در تاریخ دهم اسفندماه ۱۳۵۷ مطابق خبرگزاری‌های واشنگتن خبر دادند که ملا مصطفی بارزانی ((به طرز مشکوکی)) درگذشت. چند روز بعد جنازه او را به ایران آوردند و در اشنویه به خاک سپردند. به این ترتیب طومار مردی که شصت سال تمام در حال مبارزه بود در هم پیچید و جهان را بدرود گفت.

قرارداد ننگین الجزایر که در سال ۱۹۷۵ با صدام بسته شد، باعث فروپاشی نهایی و شکست نهضت ملا مصطفی شد. پس از آن ملا مصطفی و یارانش مجبور شدند که در ایران بمانند. این قرارداد تجسم اتحاد نامیمونی است که همیشه غم اصلی دولت‌های استعماری بوده که کردستان را میان خود تقسیم کرده‌اند.

کریس کوچرا در کتاب جنبش ملی کرد در مورد توافق الجزیره بین شاه و صدام که در تاریخ ۶ مارس ۱۹۷۵ بسته شد، چنین اظهار می‌دارد:

در اکتبر ۱۹۷۳ رهبران کرد که از کوهستان وقایع دیپلماتیک جنگ اعراب و اسرائیل را دنبال می‌کردند، با دیدن پذیرایی گرم برژنف از کی سینجر در مسکو، تعجب‌کنان گفتند: «ما نمی‌خواهیم این‌ها همدیگر را در آغوش کشند... دلمان می‌خواست علیه همدیگر وارد عمل شوند.»

در مورد عراق و ایران هم همین طور: هر قدر که روابط ایران و عراق تیره‌تر می‌شد رهبران کرد بیش‌تر خوشحالی می‌کردند، و تا سخن از نزدیکی این دو به میان می‌آمد غم‌زده می‌شدند، اما چنین نزدیکی را محال می‌دانستند: این‌ها با به یاد آوردن خشم شاه پس از امضای موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ می‌گفتند: امکان این که روزی شاه با رهبران بعث کنار بیاید جای بحث و گفتگو نیست.

و اما در واقع، از اکتبر ۱۹۷۲ به این سو شاه ایران توسط یکی از وزیران خارجه یکی از کشورهای جهان سوم - که بی‌گمان ترکیه است - به دولت عراق فهماند که چنانچه دولت مزبور بپذیرد پیمان سال ۱۹۳۷ را در باره شط العرب، که ایران سه سال پیش تر آن را باطل اعلام کرده بود، علناً لغو کند، او نیز آماده است بپذیرد صلح بر منطقه حاکم باشد.

«سیا» از این جریان آگاه بود، اما کردها از این ماجرا بی‌خبر بودند.

با این همه پاره‌ای نشان‌های نگران‌کننده به کردها (که پیش تر قربانی آشتی بعث و شوروی‌ها (به شیوه تایوان) شده بودند) می‌فهماند که توافق بین شاه و صدام یک امر محال نیست.

از برقراری مجدد روابط دیپلماتیک بین ایران و عراق، از فردای تعرض رمضان به این سو، وزیران خارجه بغداد و تهران هر چند گاه در استانبول باهم دیدار می‌کردند، و در همان حال تماس‌هایی در سازمان ملل نیز صورت می‌گرفت. این دیدارها به چیزی منتهی نمی‌شد، اما همین که چنین دیدارهایی انجام می‌گرفت خود یک نشان نگران‌کننده بود.

در اکتبر ۱۹۷۴ امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران، در مصاحبه‌ای طولانی که به مسأله کرد اختصاص داشت موضعی قهقراپی به نسبت گذشته اتخاذ کرده و تأکیدش بیش تر بر «سنت‌های انسان‌دوستانه ایران بود، که نمی‌توانست در خانه خود را به روی کسانی که از ترس و گرسنگی و بمباران می‌گریزند ببندد.» نخست‌وزیر ایران در این مصاحبه در ورد به قلمرو سیاست احتیاط می‌کند، و ضمن انکار هر گونه کمکی به کردها می‌گوید: «ما در امور داخلی عراق مداخله نمی‌کنیم... این قصه‌ای است که عراقی‌ها دارند از کردها شکست می‌خورند جعل کرده و رنگ و روغن زده‌اند... به گمان من این مسأله مربوط به عراق است... به هیچ شک و گمانی کردها حقوقی دارند، و نمی‌توانند بپذیرند که عراقی‌ها با آن‌ها چون اتباع درجه دوم رفتار کنند.»

و وقتی از او می‌پرسند پس چه کسی به کردها کمک می‌کند، نخست‌وزیر ایران پاسخ می‌دهد: «چه کسی؟ شاید «سیا»... یا سازمان امنیت فرانسه.» در پایان دسامبر ۱۹۷۴ شاه ایران با روزنامه کوبیتی سیاسته مصاحبه‌ای کرد که بسیار نگران‌کننده‌تر از مصاحبه هویدا بود. در این مصاحبه شاه ایران عراق را متهم کرد به این که به توافقی که در استانبول به عمل آمده «صادقانه عمل نکرده» و گفت که او کردها را «تشویق نمی‌کند» به این که درخواست استقلال کنند، و افزود «این‌ها فقط خواستار یک خودمختاری محدوداند، در چارچوب کشور عراق، نه در خارج از آن.»

در همین هنگام پاره وقایع جدی مرزی، ایران و عراق را به آستانه جنگ کشید: یک توپولف ۱۷ و یک سوخوی، با موشک‌های ایرانی در مرز ایران سرنگون شدند.

چند روز پس از آن شاه در وین اعلام کرد که مسئله تحویل «سلاح‌های تعرضی» به کردها اصلاً مطرح نیست، زیرا وی خود «با استقلال کردستان موافق نیست.»

گذشته از این چیزها نشان دیگری از رویه بسیار مبهم مقامات ایرانی باید رهبران کرد را نگران می‌کرد. در ماه ژوئن دولت ایران از «کمیته بین‌المللی صلیب سرخ» و «کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان» درخواست کرد نمایندگان خود را برای بازدید از اردوگاه‌های پناهندگان کرد عراقی به ایران اعزام دارند.

این نمایندگان در پایان بازدید خود از مقامات ایرانی پرسیدند: آیا نیازی به کمک دارند؟ پاسخ ایران منفی بود.

نمایندگان مزبور سپس از دولت ایران درخواست کردند اجازه دهد نمایندگان صلیب سرخ از ایران به کردستان عراق بروند، و کمک‌های صلیب سرخ از این طریق برای مصدومین جنگ فرستاده شود، اما دولت ایران از صدور این اجازه سرباز زد.

در همان هنگام نخست وزیر ایران با تأکید بر این که دولت وی تاکنون ۸۰ میلیون دلار خرج این ۱۱۲۰۰۰ پناهنده کرد عراقی کرده است (اکتبر ۱۹۷۴) اعلام کرد: «باید بگویم که از این بی‌اعتنایی که سازمانی چون «صلیب سرخ جهانی» یا «کمیسارهای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان» نسبت به این مسأله ابراز کرده‌اند، متأسف و متعجبیم.»

نخست‌وزیر ایران در پاسخ به این پرسش که دقیقاً از این سازمان جهانی چه انتظار دارد، افزود: «باید می‌آمدند و آن‌ها را می‌دیدند! این‌ها بر طبق منشور خود موظف‌اند بیایند و مسأله را بررسی کنند... آخر این مردم روزی باید به خانه‌های خود برگردند.»

در واقع منظور ایرانی‌ها از آمدن نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی برای بازدید از اردوگاه‌های پناهندگان «انجام یک مبارزه تبلیغاتی بود.» و اما تنها پس از کسب اجازه ترانزیت از سوی صلیب سرخ سوئد بود (۲۴ اکتبر ۱۹۷۴) که صلیب سرخ جهانی به نوبه خود این اجازه را دریافت کرد.

دشوار بتوان پنداشت که ژنرال بارزانی و پیرامونیانش پاک از این جریانات ناآگاه بوده باشند - به ویژه مخالفت شاه با اعلام خودمختاری یا ایجاد یک کشور به «صورت جزئی از جمهوری فدرال عراق» قاعدتاً باید سوءظنی را که ژنرال بارزانی از ۱۹۴۷ نسبت به شاه داشت تشدید کرده باشد!

شاید امید ژنرال بارزانی به تضمین آمریکایی‌ها بود، و نمی‌دانست که «سیا» با همان بی‌شرمی و بی‌احساسی شاه ایران بر او تنها به چشم «وسيله وافزارى برای تضعیف بنیه و ظرفیت مساجراجویی بین‌المللی عراق» می‌نگریست.

به هر حال، در ۲۰ فوریه ۱۹۷۵ سفیر مصر در بیروت به نماینده بارزانی اطلاع داد که پرزیدنت سادات مایل است با نماینده «مسؤول» ژنرال بارزانی ملاقت کند.

چهل و هشت ساعت بعد سامی ناگهان از کردستان به تهران رفت (ژنرال

بارزانی نیز در ۲۶ فوریه به تهران رفت) و از آنجا عازم قاهره شد. در آنجا با  
پرزیدنت سادات و هیکل ملاقات کرد. (بی‌گمان در ۲۸ فوریه).

پرزیدنت سادات در این ملاقات به سامی گفت که در الجزیره توافق بین  
ایران و عراق به عمل خواهد آمد، و این توافق به کردها هم مربوط خواهد  
شد.

اما پرزیدنت سادات افزود که با این همه شاه «از کردها دفاع خواهد کرد».  
سامی در گفت‌وگوی با هیکل به لحنی قاطع گفت: «توافق بین شاه و صدام  
هرچه باشد، ما در صورت لزوم سال‌ها به جنگ ادامه خواهیم داد، و تسلیم  
نخواهیم شد.»

با توجه به محرمانه بودن تماس‌های اولیه دشوار به توان دریافت که برای  
این آشتی شگفت قدم اول را چه کسی برداشت - پرزیدنت سادات، پرزیدنت  
بومدین، یا ملک حسین پادشاه اردن؟

اگرچه در این جریان نقش سادات مهم بوده، لیکن «تضمین» او در نظر  
شاه، که خواستار تضمین یک رهبر عربی «سخت»، چون بومدین، بود کافی  
نمی‌نمود.

هدف پرزیدنت سادات روشن بود: اعراب در مواجهه با اسرائیل  
نمی‌توانستند جبههٔ دومی را هم بگشایند، حال این جبهه کردستان بود یا ظفار  
فرقی نمی‌کرد.

برای ملک حسین نیز قضیه همین بود.

طرح پرزیدنت بومدین وسیع‌تر از این بود: در مستوای جغرافیایی، او  
می‌کوشید از نفوذ دو ابرقدرت - ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی - در  
خلیج فارس و مدیترانه بکاهد. برای نیل به این منظور باید به جنگ کردستان،  
که به سرعت و به طرز خطرناک گسترش می‌یافت خاتمه داده می‌شد.

در جبههٔ نفت، سازش ایران و عراق با مساعی الجزیره، منافع قابل  
ملاحظه‌ای در برداشت: شاه ایران مانند الجزایری‌ها موضع بسیار سختی در

زمینه نفت اتخاذ کرده بود و به شدت از ملک فیصل پادشاه سعودی انتقاد می‌کرد، چندان که حتی یک بار گفت: «اگر فیصل و یمانی می‌خواهند به آمریکا تعارف کنند، می‌توانند به آن‌ها چک بدهند! ولی ما نمی‌توانیم به خودمان اجازه چنین کاری را بدهیم.»

به این ترتیب پرزیدنت بومدین با کمک دستیابی به چنین سازشی امیدوار بود عراق را به اوپک بازگرداند و جبهه «سخت»ها را با مثلث الجزایر - بغداد - تهران تقویت کند.

و باز از دیدی دیگر، بنابه گفته پاره‌ای اشخاص، پرزیدنت بومدین بدش نمی‌آمد با کمک به راندن شوروی‌ها از خلیج فارس «چشمکی» به آمریکایی‌ها بزند.

نخستین تماس‌ها در جریان کنفرانس سران، در رباط برقرار می‌شد. (۲۶ اکتبر ۱۹۷۴): به گفته الجزایری‌ها که اولین گام را در این زمینه برداشتند از صدام پرسیدند «آیا حاضر است با شاه ایران به دور یک میز بنشیند؟»

پرزیدنت بومدین پس از دریافت پاسخ مثبت از معاون رئیس جمهور عراق، به «استمزاج‌های خود ادامه داد - باز در سطح بالا.

در ۶ ژانویه ۱۹۷۵، شاه ایران برای یک دیدار رسمی سه روزه وارد عمان شد. در ۸ فوریه وارد قاهره شد و در آنجا به گرمی از او استقبال به عمل آمد. خاصه که پیش از آمدنش به مصر وعده اعطای یک اعتبار یک میلیارد دلاری به کشور مزبور داده بود.

این استمزاج‌ها تا کنفرانس سران اوپک ادامه یافت. پیشرفت کار چندان رضایتبخش بود که به پرزیدنت سادات امکان داد پیش از تشکیل کنفرانس، سران کردها را از سازش و توافق آتی آگاه سازد.

اجلاس سران اوپک در ۴ مارس ۱۹۷۵، در پایتخت الجزیره این فرصت را به پرزیدنت بومدین داد که شاه و صدام حسین را به گرد هم آورد. هر شب



پس از جلسهٔ اوپیک، شاه و «مرد نیرومندی» عراق می‌نشستند و تا سپیده دم به طور خصوصی با یکدیگر گفتگو می‌کردند.

نخستین شب از این شب‌های بی‌خوابی تاریخی، گفت و گویی بود دوفره، بی‌شاهد و واسطه، «برای هموار کردن راه».

پرزیدنت بومدین در شب دوم مداخله کرد: گفتگوها به زبان فراتسه بود و یکی از همکاران بسیار نزدیک پرزیدنت بومدین مطالب را برای صدام به عربی ترجمه می‌کرد.

پرزیدنت بومدین صدام حسین را مردی «بسیار واقع‌بین» یافت، که می‌فهمید بهای جنگ در کردستان (به گفتهٔ عراقی‌ها ۱۰،۰۰۰ کشته در یک سال، و نزدیک به چهار میلیارد دلار هزینه) چندان هست که اگر بخواهد این مبلغ را صرف توسعه و آبادانی عراق کند به زودی «جراحات» را التیام بخشد. و اما روابط با مسکو - معاون رئیس جمهور عراق در متقاعد کردن مخاطبان خود به این‌که انزوای عراق اجباراً موجب نزدیکی عراق به شوروی‌ها بوده با دشواری خاصی روبرو نبود.

شاه ایران نیز به نوبهٔ خود مدت‌ها بود (از آوریل ۱۹۷۲، یعنی از هنگام امضای پیمان دوستی عراق و اتحاد شوروی) که می‌خواست اتحاد شوروی را از منطقه براند.

شاه ایران نیک درمی‌یافت که با حمایت از کردها در حقیقت با آتش‌بازی می‌کند. در ایران پنج میلیون کرد زندگی می‌کردند که هیچ‌گونه حقوقی نداشتند، و تنها ایرانیان خوبی به‌شمار می‌آمدند! این مردم در مدارس از آموزش به زبان مادری خود محروم بودند (آموزگاران کرد را هر چند گاه به مناطق دیگر ایران منتقل می‌کردند) و نشریات به زبان کردی ممنوع بود. ملی‌گرایان کرد سخت معروض تعذیب و آزار بودند.

شاه با گشودن مرز بین کردستان عراق و کردستان ایران تصمیمی اتخاذ کرده بود که عواقب و آثار نامعلوم و غیرقابل تقویمی به دنبال داشت: هر ماه

هزاران پیشمرگ برای گذراندن مرخصی دو سه روزه خود به نزد خانواده‌های خود در ایران، که در اردوگاه‌های پناهندگان در رضاییه و کرمانشاه می‌زیستند، می‌آمدند.

داستان‌هایی که این پیشمرگ‌ها باز می‌گفتند، چه اثری در ذهن کردهای ایران باقی می‌گذاشت؟

شاه که همیشه از این جریان نیک آگاه بود، در جریان سفرش به فرانسه در ژوئن ۱۹۷۴ اعلام کرد: «ببینید، اگر شیر را بندم کار تمام است!» اکنون آن لحظه رسیده بود که شاه «شیر را ببندد!»

پس از یک شب بی‌خوابی دیگر، که به نشستن دور میز صبحانه منتهی شد، پرزیدنت بومدین در پایان جلسه سران اوپک اعلام کرد که یک «توافق جامع به منظور پایان بخشیدن به اختلافات موجود بین دو کشور برادر صورت گرفته است» و شاه و صدام در برابر چشم سران مبهوت کشورها یکدیگر را در آغوش کشیدند.

اینک آن زمان دور بود که پرزیدنت ناصر، شاه ایران را «مسلمان عزیز دردانه اسرائیل» می‌خواند.

موافقتنامه الجزایر رسماً مشتمل بر ۴ ماده است که این موارد را پیش‌بینی می‌کند:

— تحدید حدود زمینی بین ایران و عراق بر اساس مقاوله‌نامه‌های سال ۱۹۱۳ قسطنطنیه و عملیات کمیسیون سال ۱۹۱۴؛  
— تعیین مرزهای آبی، بر اساس خط میانه رود؛  
— نظارت شدید و «مؤثر» بر مرزها برای جلوگیری از نفوذ هرگونه «عناصر مخرب»؛

— این نکات، ترتیبات جامعی هستند و نفی آن‌ها به منزله به خطر انداختن روح این توافقنامه خواهد بود.

توافق الجزایر در واقع نه یک توافق ساده مرزی که توافقی اساسی و

درازمدت (استراتژیک) بود، و اگر به تمام کمال اجرا می‌شد عواقب و آثاری دیرپا در منطقه خلیج فارس به دنبال می‌داشت.

رهبان بعث عراق با شناخت خط مرزی کمیسیون‌های مرزی سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ نه تنها مسأله شط‌العرب را حل و فصل کرده، بلکه از حقوق تاریخی اعراب بر خوزستان (یا به قول آن‌ها عربستان) و حاشیه شمالی خلیج فارس نیز چشم پوشیده بودند - و به همین جهت مطبوعات دمشق به زودی و با الفاظی تند آن‌ها را از این بابت نکوهش کردند.

موافقتنامه الجزیره به ویژه حاوی ماده‌ای است در باره لزوم جلوگیری از بدل شدن کشورهای خلیج فارس به مهره‌هایی در بازی ابرقدرت‌ها، با حمایت از کشمکش‌های محلی؛ در این معنا ایران کردها را رها می‌کرد.

عراق نیز به نوبه خود متعهد می‌شد هرگونه پشتیبانی خود را از سازمان‌های ضد ایرانی که بغداد پایگاهشان بود - به ویژه حزب دموکرات کردستان ایران - و شورشیان ظفار، قطع کند.

کردها خبر توافق الجزیره را از رادیو شنیدند - نه از رادیو «صدای کردستان»، که کلمه‌ای در این باره نگفت، بلکه از بی‌بی‌سی، از صدای آمریکا، از رادیو قاهره، و رادیو اسرائیل و رادیو بغداد!

تنها تنی چند از عناصر نزدیک به رهبان کرد در شب ۵ مارس از این جریان آگاه بودند: برای سایر کردها، به ویژه پیشمرگ‌هایی که در جبهه‌های زاخو و رواندز و قلعه‌دیزه می‌جنگیدند و نیز پناهندگان و کارکنان «وزارتخانه»‌های دره چومان این خبر چون بمب صدا کرد، اما واکنش در قبال این خبر در جبهه و پشت جبهه متفاوت است. در جبهه‌ها، پیشمرگ‌ها، به رغم بهت و حیرتی که از این بابت به آن‌ها دست داده بود، هیچ باور نمی‌کنند که همه چیز پایان پذیرفته باشد و امیدوارند که با وساطت شاه این توافق به توافقی بین ژنرال بارزانی و بغداد بینجامد.

اگر هم واقعاً مرز را ببندند باز آن‌ها دست کم برای این که نشان دهند که «می‌توانند بی‌یاری ایران نیز برپای خود بایستند» به جنگ ادامه خواهند داد! در پشت جبهه، در درهٔ چومان، فروپاشی کامل بود... عده‌ای از دانشجویان که چند ماه یا چند هفته پیش به جنبش مقاومت کرد پیوسته بودند، از فرط ناامیدی در صدد خودکشی برآمدند، و ناچار اسلحه‌شان را از آن‌ها گرفتند.

معلوم است که چرا روحیهٔ خود را باخته‌اند؛ در همان شب ۶ مارس، ایرانی‌ها واحدهای توپخانه و سلاح‌های ضد هوایی را که از قرارگاه ژنرال بارزانی در حاج عمران دفاع می‌کردند برچیدند، و بردند.

این مردم با دیدن کامیون‌های ایرانی که پشت به جبهه کرده بودند و بر جادهٔ هامیلتن رده می‌سپردند، درمی‌یافتند که توافق ۶ مارس برای جنبش کرد عواقبی مرگبار به دنبال خواهد داشت.

و فردای آن، یعنی در ۷ مارس ۱۹۷۵، نیروی هوایی عراق که واهمه‌ای از اسلحهٔ ضد هوایی و موشک‌های ایرانی نداشت، تمام درهٔ چومان، از گلاله تا ناویردان و دربند و نزدیک مرز را عرصهٔ تاخت و تاز مرتب و بمباران و گلوله‌باران خود ساخت. منطقه دستخوش آشفستگی است، چندان که وقتی مترجمی که به همراه روزنامه‌نگاری به یکی از جبهه‌های دوردست رفته است، به دربند باز می‌گردد، مرکز مطبوعات و انتشارات و همهٔ «وزارتخانه» را تهی و خالی از جنبنده می‌یابد: کادرهای اداری پشت جبهه همه به ایران پناهنده شده‌اند.

در همان هنگام ارتش عراق دست به تعرض عمومی زد. تنها در جبههٔ رواندز یک لشکر و نیم را با پشتیبانی حدود ۲۰۰ تانک علیه مواضع پیشمرگ‌ها وارد عمل کرد. عراقی‌ها (شاید ایرانی‌ها هم) کم‌ترین شکی نداشتند در این که جبهه درهم خواهد شکست و فرو خواهد ریخت و نخستین واحدهای ارتش عراق ظرف چهل و هشت ساعت به مرز ایران خواهند رسید.

اما پیش‌مرگ‌ها با سرسختی و عزم فوق‌العاده جنگیدند و خوب ایستادند. تلفات سنگینی بر ارتش عراق وارد کردند. درست یک هفته پس از توافق الجزیره دولت عراق اعلام کرد عملیات نظامی را در کردستان به حال تعلیق درمی‌آورد. این آتش‌بس که به درخواست شاه ایران صورت گرفت، بنا بود تا پایان ماه دوام کند و به کردها امکان دهد از بین پناهنده شدن به ایران و تسلیم شدن به دولت عراق یکی را انتخاب کنند.

رهبران کرد تا پایان از پذیرفتن واقعیت سرباز می‌زدند، و به این امید دل خوش می‌داشتند که آمریکایی‌ها نزد شاه به سود آن‌ها پادرمیانی خواهند کرد!

ژنرال بارزانی، که به منظور به عمل آوردن آخرین تلاش نزد شاه در ۲۶ فوریه به تهران رفته بود، بی‌آن‌که از سوی شاه پذیرفته شود به کردستان بازگشت، اما به او گفته بودند که توافقی در کار خواهد بود، و این توافق به حال کردها سودمند است.

اما در ۵ مارس ۱۹۷۵، شب پیش از اعلام توافق الجزیره، یکی از افسران سازمان امنیت ایران به نزد او آمد و با «الفاظ و عباراتی خشن و تصوّرناپذیر» به او گفت که «مرز به روی هرگونه آمد و شدی بسته خواهد شد... دیگر نباید توقع کمک (از ایران) داشته باشد... و باید شرایط (عراق) را بپذیرد. واحدهای پیشمرگ اجازه پناهنده شدن (به ایران) را نخواهند داشت، مگر در گروه‌های کوچک و تنها پس از این‌که اسلحه خود را به ارتش ایران تسلیم کنند...»

بارزانی و پیرامونیانش هنوز همچنان امیدوار بودند که توافق الجزیره متضمن «چیزهایی برای کردها هم» خواهد بود، اما پس از آغاز تعرض ارتش عراق در ۷ مارس ۱۹۷۵، ناچار این آخرین توهمات را از سر به در کردند و در ۱۰ مارس پیامی نومیدانه به «سیا» در تهران فرستادند: «سرگشتگی و آشفتنگی بر مردم و نیروهای ما حکمفرما است. خطری بی‌سابقه سرنوشت

مردم ما را تهدید می‌کند. ما در معرض تهدید به نابودی کامل هستیم. این چیزها همه بی توضیح و توجیه است. ما به دولت آمریکا و شما مراجعه می‌کنیم و از شما می‌خواهیم موافق با وعده‌های خود در این جریان مداخله کنید و مگذارید متحدتان از پا درآید. جان ژنرال بارزانی و شوون خانواده‌های ما را حفظ کنید، و راه حل شرافتمندانه‌ای برای این مسأله بیابید.»

همان روز ژنرال بارزانی به کی سینجر نوشت: «ایالات متحده آمریکا در قبال مردم ما، که برای پیشبرد سیاست کشور شما درگیر این ماجرا بوده، مسؤولیت اخلاقی و سیاسی دارد، و از او خواست در این زمینه‌ها اقداماتی به عمل آورد:

– جلو تعرض ارتش عراق را بگیرد و برای رسیدن به راه‌حلی که «حفظ ظاهر را بکند!» بایی برای مذاکره بگشاید؛

– در این لحظه تاریخی و غم‌انگیز، برای کمک به مردم کرد از نفوذ خود بر ایران استفاده کند، دست کم تا این اندازه که مردم (و ارتش ما) بتوانند لااقل تا هنگامی که مسأله ما در چارچوب یک توافق جامع حل می‌شود به جنگ چریکی ادامه دهند.»

کی سینجر هرگز به این پیام بارزانی پاسخ نداد.

پس از اعلام آتش‌بس ۱۳ مارس ۱۹۷۵، تمام سران نظامی کرد و بیش‌تر اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب مصمم بودند به رغم قطع کمک ایران به جنگ ادامه دهند.

برای ادامه جنگ نقشه‌ای تنظیم شد: به موجب این طرح بنا بود شمار پیشمرگ‌ها به میزان قابل ملاحظه‌ای، حداکثر به ۱۴ تا ۱۵ هزار تن، کاهش یابد؛ جوان‌ها در خدمت بمانند و بقیه به خانه‌های خود بازگردند. انبارهای آذوقه ایجاد شود؛ رهبری جنبش و اعضای دفتر سیاسی حزب در پنج منطقه پراکنده شوند، و ژنرال بارزانی در «بالک» مستقر شود.

در ۱۶ مارس ۱۹۷۵ در جریان یک گردهمایی در گلاله، با حضور تمام

سران نظامی و فرماندهان گردان‌ها، ژنرال بارزانی نقشهٔ تعرضی را در جبههٔ رواندز تصویب کرد: مقرر شد تمام پیشمرگ‌های موجود در این جبهه، در این تعرض شرکت کنند. فرماندهی ارتش کردستان آماده بود ۲۰۰۰ پیشمرگ را فدا کند، به این امید که مابقی پیش‌مرگ‌ها خطوط عراقی‌ها را بکوبند، بروند و تا «گلی علی‌بیگ» پیش بروند، اما همهٔ این طرح‌ها و برنامه‌ها به زودی صورت خوابی آشفته به خود گرفت: در ۱۵ مارس، چنان که در توافق الجزیره پیش‌بینی شده بود، وزیران خارجهٔ ایران و عراق (عباسعلی خلعتبری و سعدون حمادی) در تهران، به ریاست بوتفلیقه، وزیر خارجهٔ الجزیره، باهم به گفتگو نشستند.

وزیران مزبور پس از چهل و هشت ساعت گفتگو، در بارهٔ نحوهٔ اجرای موافقتنامه به توافق کامل رسیدند: در ۱۷ مارس ۱۹۷۵ مقاوله‌نامه‌ای امضا کردند که در آن به ویژه تأسیس سه کمیسیون و فعالیت پنجاه افسر الجزایری در دو سوی مرز پیش‌بینی شده بود.

در ۱۸ مارس، در اجلاسی دیگر اعضای دفتر سیاسی و کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات کردستان عراق بر آن شدند از جنگ دست بکشند.

دست کشیدن ژنرال بارزانی از جنگ هنوز یکی از رازهای بزرگ لحظات پایانی جنبش مقاومت کرد است... کبر سن و خستگی توضیح همه چیز نیست: «رها کردن» (ایران) نیز به همینین.

بنابر پاره‌ای روایت‌ها، پس از جلسهٔ وزیران خارجه در تهران، یک افسر عالی‌رتبهٔ ایرانی به نزد بارزانی آمد و به او اخطار کرد، چنان چه به جنگ علیه ارتش عراق ادامه دهد ارتش ایران بیکار نخواهد نشست... مطلبی که حمید برواری، یکی از فرماندهان ارتش کردستان، به یک روزنامه‌نگار اظهار داشته، مؤید این مدعاست: نامبرده به روزنامه‌نگار خارجی گفت: حالا اگر بجنگیم نه با یک دولت، بلکه باید با چندین دولت بجنگیم.»

بنابر قول منابع دیگر، ژنرال بارزانی پس از توافق ۶ مارس به تهران

بازگشت و پس از دو سه روز که در اقامتگاهش عملاً در حال بازداشت بود شاه او را پذیرفت.

شاه او را احضار کرده و از او خواسته بود دست از جنگ بکشد. پس از اتمام حجّت، به وی پیشنهاد کرده بود به ایران پناهنده شود و گفته بود: «۱۲ سال در اتحاد شوروی زندگی کردی، بیا این‌جا دو سه سال هم در ایران زندگی کن.»

یکی از غریبان نادری که یک هفته پس از توافق الجزیره با بارزانی دیدار کرد (و این هنگامی بود که ژنرال بارزانی در کردستان بود و آزادانه سخن می‌گفت) او را به هیأت «پیرمردی سپیدموی» وصف می‌کند که: «روحش زخمی عمیق برداشته... دو ساعت تمام در باره «خیاتی» که به او شده بود حرف زد... اما خود را شکست خورده نمی‌دانست!

بارزانی خود معتقد به ادامه جنگ بود، اما این نکته را هم از نظر دور نمی‌داشت که مردم غیرنظامی (به ویژه مردم بادینان) دیگر این توانایی را نداشتند که از او پیروی کنند.

می‌گفت که آماده است بی‌درنگ با بغداد وارد گفتگو شود و مذاکراتی را که یک سال پیش قطع شده بود از سر بگیرد.»!

هیكل نیز که از این موقعیت ویژه بهره‌مند بود تا چند هفته بعد، یعنی در اوایل ماه مه ۱۹۷۵، در تهران با بارزانی دیدار کند، درصدد برآمد عللی را که موجب شد دست از جنگ بکشد دریابد.

ژنرال بارزانی - که اکنون عملاً گروگانی است در دست شاه و از آزادی رفتار و گفتار بی‌بهره است - به او پاسخ می‌دهد: «حتی اگر مرزها را هم می‌بستند، من باز قادر به ادامه جنبش بودم، اما ترجیح دادم بیش از این باعث ریختن خون مردم کرد و عراق نشوم.»!

و می‌افزاید: «من تسلیم نشده‌ام» (!). ترجیح دادم موقتاً به جنبش پایان



عده‌ای از سران نظامی نمی‌خواستند از جنگ دست بکشند. به ویژه اسعد خوشه‌وی، که از فرمان ژنرال بارزانی سرپیچید، و گفت: «شما هم اگر ادامه ندهید، من خودم این اندازه مهمات دارم که تا دو سال دیگر به جنگ ادامه بدهم!»

اما بارزانی تلگرام دیگری برایش فرستاد و به او دستور داد با خانواده‌اش به حاج عمران برود.

برخی از سران نظامی و رهبران حزب یک چند (تا ۲۴ مارس) به این فکرند که جنبشی چریکی در منطقه پنجوین به راه اندازند، اما با توجه به بحران سال ۱۹۶۴ هیچ یک از آن‌ها جرأت نکرد گام قاطعی در این راه بردارد. پایان ماجرا نزدیک می‌شد...

رهبران، راه حاج عمران و مرز ایران را در پیش گرفتند.

در بادینان دوری راه مانع از این بود که توده مردم و پناهندگان به «مأمین» ایران برسند، واقعه غم‌انگیزی روی داد.

چنین بود که عیسی سوار، یکی از فرماندهان گردان، هنگامی که خواست افراد خود را ترک کند، به دست آن‌ها کشته شد.

در تمام دره چومان همه، به اتفاق، رهبران‌شان را خائن می‌دانستند. در این روزهای آخر مارس، پیش از رسیدن اول آوریل (پایان مهلت آتش‌بس) که روزی سرنوشت‌ساز بود، «اگر یک عضو کمیته مرکزی یا دفتر سیاسی حزب یا یکی از پسران بارزانی خطر می‌کرد و بر راه حاج عمران و چومان پدیدار می‌شد، بی‌درنگ کشته می‌شد.» این را یکی از شاهدان صحنه‌های غم‌انگیزی نقل می‌کند که در آخرین ساعات حیات «با روی کردستان» روی می‌داد.

آخرین ساکنان گلاله و چومان و دربند، بنزین بر وسایل و اثاث و دکان‌چه‌های خود ریختند و آن‌ها را آتش زدند، در حالی که از فرط نومیدی می‌گریستند، و صدای رگبار تفنگ و مسلسل در تمام دره پیچیده بود - این

تیرها را پیشمرگ‌ها در می‌کردند، که می‌خواستند پیش از شکستن سلاح‌های خود و رفتن به آن سوی مرز مهاستان را تمام کنند.

در ۲۰ مارس ۱۹۷۵، رشید سیندی، یکی از سران نظامی بارزانی، فرمان متوقف شدن جنگ را تأیید کرد.

در بیست و یکم مارس «صدای کردستان» بی‌هیچ توضیحی پخش برنامه‌های خود را قطع کرد.

در سی‌ام مارس، شب‌هنگام، ژنرال بارزانی، که از ۲۲ مارس از طریق مجاری دیپلماتیک از ایالات متحد آمریکا درخواست پناهندگی کرده بود، برای آخرین بار در حاج عمران از مرز گذشت.

ژنرال بارزانی قریب سی سال پس از قاضی محمد، رئیس جمهوری کوتاه عمر مهاباد، که وی او را به این علت که بی‌هیچ جنگی ۱۰,۰۰۰ قبضه تفنگ را به ایران تحویل داده... به خیانت متهم کرده بود، به نوبه خود از جنگی که برای کسب «حقوق مردم کرد» آغاز کرده بود دست کشید و پس از این که چهل سال از زندگی خود را وقف این مبارزه مسلحانه کرد، باز راه تبعید را در پیش گرفت، و پشت به دستگاهی کرد که از عصر «افسانه گونه» امیر بدرخان به این سو نیرومندترین «حکومت» کرد بود.

چند هفته بعد، آخرین گروه رهبران کرد وفادار به ژنرال بارزانی را در اردوگاه نقده واقع در نزدیک مهاباد می‌دید.

هیچ مصیبت‌دیدگانی هرگز ترحم‌انگیزتر از این‌ها نبودند. چند چادر در حاشیه شهرک نقده جایگاه «دفتر» رهبران کرد بود: ادريس، مسعود، سامی، علی عبدالله... مسعود که ترجیح می‌داد سقوط و ادبار خود را به نمایش نگذارد و از دیدار با اشخاص پرهیز می‌کرد.

سامی از دم و دستگاه دفتر تنها یک میز کوچک داشت، در زیر یک چادر، با دو صندلی، و بر میز یک کلاسور نیم باز - آن هم خالی. با دیدن قیافه «نخست‌وزیر» کردستان دشوار می‌شد پنداشت که این مرد تکیده و رنگ و رو

پریده و وارفته‌ای که در پیش چشمت بود، چند هفته پیشتر توانسته باشد، با وزن و نیروی سی هزار رزمنده ارتش کردستان - یکی از بهترین ارتش‌های خاورمیانه -، با شاه ایران و پریزدنت سادات و کی‌سینجر به گفتگو نشستنه باشد...

سامی چیزی برای گفتن نداشت... همین می‌توانست بگوید که «جنبش مسلحانه کرد پایان پذیرفته... و از نظر سیاسی کار این دسته از رهبران کرد تمام است.»

این شخص که معمار اتحاد با «سیا» بود، با تلخی افزود: «کسی خیلی مهم‌تر از ایران به ما وعده‌های صریح داده بود، و به این وعده‌ها وفا نکرد.» اما به رغم واهمه و نگرانی «سیا»، کردها تا به آخر به قول خود وفا کردند و در باره نقش آمریکا هیچ مطلب لودهنده‌ای بروز ندادند.

در اردوگاه نقده، فعالان رژیم بارزانی، غمزده و بیکار، از این چادر به آن چادر می‌گشتند: فرانسوا، «فرماندار» سابق گلاله؛ علی عبدالله، وزیر سابق دارایی؛ شوان شاخه‌وان، مسؤول دفتر عمران روستایی، و بسیاری دیگر.

اما بی‌گمان از همه نومیدتر دانشجویانی بودند که با نگرانی و تشویق از خود می‌پرسیدند به کجا بروند؟

عده‌ای قبلاً انتخاب خود را کرده بودند، مانند صالح یوسفی، که به محض اعلام توافق الجزیره خود را در رواندز به مقامات عراقی تسلیم کرد... دیگران، که با اتومبیل‌هایی که ساواک در اختیارشان گذاشته بود، در تهران می‌گشتند، و یک چند بعد با گذرنامه عراقی به بیروت رفتند.

اما برای بیش‌تر دانشجویانی که در عراق یا اروپا دست از تحصیل کشیده بودند و به بارزانی پیوسته بودند، وضع بسیار رقت‌انگیز بود: برای آن‌ها مسأله استفاده از عفو که دولت عراق اعلام کرده و شورای فرماندهی انقلاب در ۳۰ آوریل آن را به مدت ۲۰ روز تمدید کرده بود، تا کسانی که مایل به استفاده از آن باشند بتوانند به عراق بازگردند، اصولاً مطرح نبود.

به رغم اطمینان‌هایی که صدام حسین می‌داد، بسیاری از آن‌ها بیم داشتند از این‌که اگر به عراق بازگردند آزادیشان را از دست بدهند و بسیاری دیگر نگران جان خویش بودند. صدام حسین در جریان سفر رسمی خود به تهران (۲۹ آوریل - اول مه ۱۹۷۵) اعلام داشت که تنها «چهار نفر اجازه بازگشت به عراق را ندارند: ژنرال بارزانی، ادریس، مسعود، و محمد خالد (یکی از دو پسر شیخ احمد)... بقیه، هر که هستند و هر جرمی مرتکب شده‌اند، چیزی علیه آن‌ها عنوان نخواهد شد: برای جرمی که در آینده ارتکاب خواهد یافت کسی از پیش قصاص نخواهد شد.»

پس از خیانت شاه، ماندن همه این دانشجویان در ایران، یعنی در کشوری که زبانش را در نمی‌یافتند و از رژیمش نفرت داشتند، خارج از بحث بود. این دانشجویان که بیش‌ترشان بی‌گذرنامه بودند، نومیدانه می‌کوشیدند به پاریس یا لندن برسند؛ اما در بانان سفارتخانه‌ها دستور یافته بودند (آن‌ها را به محوطه سفارت راه ندهند)، و این مردم حتی نمی‌توانستند با کنسول دیدار کنند... سرانجام کشورهای کوچکی چون سوئد و هلند و اتریش بودند که سنت پناهندگی را محترم شمردند، و هر یک چندین ده نفر کرد را پذیرفتند، و همچنان می‌پذیرند.

برای توده کثیر پناهندگان، مسأله بازگشت به عراق یا ماندن در ایران و پراکنده شدن در این کشور اصولاً مطرح نبود... در اکتبر ۱۹۷۵ ده‌ها هزار تن از پناهندگان کرد هنوز حاضر نشده بودند به عراق بازگردند، و در بسیاری از اردوگاه‌ها بین مأموران ساواک و پناهندگان برخوردهایی روی داد!

و اما ژنرال بارزانی، که یک چند در ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۵ با موافقت و حمایت «سیا»، در آمریکا ماند، در اقامتگاهش در کرج، واقع در نزدیک تهران، تحت مراقبت بود.

در آغاز مه ۱۹۷۵ روزنامه‌ای ایرانی مصاحبه‌ای با بارزانی به عمل آورد و عکسی از این رهبر کرد را در لباسی اروپایی منتشر کرد. در این مصاحبه

بارزانی اعلام می‌کرد که شورش «پایان یذیرفته و هرگز هم از سرگرفته نخواهد شد» و می‌افزود که «ادامه جنگ بی‌هوده» بود.

شاه با پخش این سخنان تحریف شده یا دروغ، در حالی که ژنرال بارزانی را از آخرین حق یک کرد - یعنی از حق پوشیدن لباس سنتی خود - محروم کرده بود، می‌خواست به شیوه خاص خود نقطه پایانی بر ماجرای کردستان بگذارد.

اما در همان هنگام ژنرال بارزانی در دیدار خصوصی خود با هیکل، که بی‌حضور شاهد و ناظر خارجی صورت گرفت، توانست آخرین پیام خویش را به جهانیان برساند: «نقش شخص من تمام شده است... اما پایان دادن به حیات ملت کرد ممکن نیست... و رهبرانی دیگر از دامن ملت کرد برخوانند خاست.»

## اسماعیل آقا سمکو

(۱۳۲۶-۱۳۵۰ هجری)

اسماعیل آقا معروف به سمکو یا سمیتقو، پسر محمد آقا شکاک که از سران ایل شکاک بود، نسبت خود را به صلاح‌الدین ایوبی می‌رسانید. خانواده او در اطراف ارومیه و خوی و ماکو می‌زیستند. دارای نفوذ فراوانی بودند و بیش‌تر عشایر کرد از آنان حرف‌شنوی داشتند.

پس از مرگ محمد آقا، ریاست قبیله به برادر ارشد سمکو یعنی جعفر آقا رسید، نفوذ جعفر آقا در میان قبیله چندان بود که نظام‌السلطنه حاکم تبریز بر آن شد که او را از سر راه بردارد. پس از مدتی تزار، جعفر آقا و عبدالرزاق بدرخان و سید طاها شمزینان را به روسیه فراخونده بود و نظام‌السلطنه ناچار او را برای مذاکره در باره امنیت منطقه که دستخوش آشوب شده بود به سال ۱۳۲۶ هجری به تبریز دعوت کرد. عده‌ای را در پشت دیواری گماشت تا او را بکشند و این عده هم جعفر آقا را در حضور وی به قتل رساندند.

پس از آن ریاست ایل به سمکو رسید، اما کینه سختی از نظام‌السلطنه به دل گرفت و در جستجوی متحدانی علیه آنان برآمد. بدین منظور با روس‌ها مذاکره کرد و سپس انگلیسی‌ها را برای این کار در نظر گرفت. از همین جا است که با کاپیتان دیکسن وابسته نظامی انگلستان مناسبات دوستانه برقرار کرد.

در پایان جنگ جهانی اول انگلیسی‌ها بر آن شدند که ارمنی‌ها و آشوری‌ها و کردها را متحد کنند و آن‌ها را علیه عثمانی‌ها بسیج کنند، تا بتوانند روس‌ها را تضعیف نمایند، اما سمکو از ورود انگلیسی‌ها ممانعت کرد و در عوض در بیست و پنجم ماه فوریه سال ۱۹۱۸ مطابق ۱۳۳۸ هجری، اسقف آشوریان، ماریشمون را به قتل رساند. سمکو پس از فروپاشی حکومت عثمانی و امضای پیمان متارکه جنگ، خود را رسماً سردار بزرگ کرد خواند و با نیروهایی که در دست داشت مناطق واقع، بین دریاچه ارومیه و مرز ایران و عثمانی را به تصرف خود درآورد.

در این حین قزاق‌ها در ایران تحت فرماندهی افسر روس بودند و جیره سربازان را دولت انگلیس می‌پرداخت که در پایان جنگ دچار فحطی شده بودند. از هر سو بیگانگان به ایران هجوم آورده بودند و دولت مرکزی از همان ابتدا سعی می‌کرد که سمکو را از میان بردارد. این بود که بسته‌ای حاوی مواد منفجره برای او هدیه فرستاد. بمب منفجر شد و یکی از برادران سمکو را کشت. این کار، کینه سمکو را دوچندان کرد و درصدد انتقام خون برادرش برآمد.

در تابستان سال ۱۳۳۹ هجری، سمکو ارومیه را تصرف کرد و دولت تمام نیروهای خود را به فرماندهی سرهنگ فیلیپوف روسی که در خدمت قزاق بود به جنگ سمکو فرستاد. فیلیپوف با سپاهیان‌ش به سمکو حمله کرد و او را تا چهاربیک راند، ولی پس از چند روز زد و خورد با وی به مذاکره پرداخت و سرهنگ قول داد مزاحم او نشود و عقب‌نشینی کند. از آن پس سمکو بیش‌تر مناطق ارومیه را به تصرف خود درآورد.

در سال ۱۳۴۰ هجری، سید طاها شمزینی داماد برادر سمکو، با چند صد سوار بر شهر ساوجبلاغ حمله کرد و آن‌جا را متصرف شد. روز بعد سمکو با دو هزار سوار زنده به یاری طاها آمد و پست‌های مقدم را در هم کوبید و بی‌رحمانه ژاندارم‌هایی را که در اطراف شهر نگهبانی می‌دادند، کشت.

سید طاها پس از آن بیش‌تر نواحی کردنشین را تصرف کرد و قوای دولتی را فراری و متواری نمود. بر اثر آن مهمات و ساز و برگ جنگی فراوانی به دست سمکو افتاد، اما چهار طرف او را خوانین کرد که همگی سودجو و فرصت‌طلب بودند گرفته بودند و به نام کمک به سمکو دست به غارت و چپاول زده و مردم را اذیت و آزار می‌کردند. من جمله عشایر اطراف بانه از سرحدات عراق، به سقر و دیواندره هجوم آوردند و اموال مردم را به غارت بردند.

شکست نیروهای دولتی فاحش بود و ژاندارم‌ها و افسران به اسارت درآمدند و سقوط شهر ساوجبلاغ بیش‌تر ناشی از بی‌کفایتی فرماندهان بود که برای دفاع شهر کمترین اقدامی نکردند. نیروهای سمکو پس از تصرف ساوجبلاغ شهر را در اختیار خود گرفتند، ولی متأسفانه افراد او مردم را غارت کردند و این زیان بزرگی به او رساند.

سمکو پس از آن به دلجویی مردم پرداخت و سپس نیروهای دولتی مستقر در آذربایجان متحمل یک رشته شکست شدند. سمکو به آنان حمله کرد و بسیاری از نیروهای دولتی پا به فرار گذاشتند. نیروهای دولتی ناچار شهر خوی را هم تخلیه کردند. سپس از این پیروزی سمکو چنان نفوذی پیدا کرد که تمام عشایر کرد به فرمانش گردن نهادند و بیش‌تر شهرهای کردستان در این دم تحت فرمان او بودند.

سمکو ادعای خودمختاری داشت. در نامه‌ای که به ظفرالدوله نوشته بود، اظهار داشت ببینید ملت‌های کوچک جهان که یک چهارم کردها هم نیستند، چگونه خودمختاری گرفته‌اند و اگر کردها نتوانند حق خود را از دولت بگیرند، باید بمیرند. دولت ایران چه خواهد و چه نخواهد باید به کردها خودمختاری اعطاء کند.

سمکو در پاسخ مصطفی پاشا فرستاده باشگاه‌های قسطنطنیه که آمده بود از او پرسد چگونه می‌خواهد سرزمین‌های متصرفی را اداره کند به او



می‌گوید: «در حال حاضر سازمان خاصی وجود ندارد و من تنها یک کردم و اصل، نجات دادن کشور است. مهم نیست چه کسی حکومت را در دست گیرد. من خود آرزوی چندانی ندارم و فقط می‌خواهم مردم آزاد باشند. رهبران کرد قسطنطنیه که در این هنگام شورشی تدارک دیده بودند، درصدد برآمدند سمکو را به این جنبش فراخوانند، ولی سمکو نپذیرفت و گفت مسأله کردهای ایران برایم بهتر است.

سمکو بنابه تقاضای سید طاها به انگلیسی‌ها گرایش پیدا کرد و سید طاها برای طلب موافقت انگلیسی‌ها چندین بار با ویلسن نماینده بریتانیا ملاقات کرد، در حالی که انگلیسی‌ها در این هنگام مشغول مذاکره با سران ایران بودند. در سال ۱۹۲۱ سمکو با سرپرستی کاکس که از مذاکره در باره پیمان با ایران فراغت یافته بود، به گفتگو پرداخت، سپس این پیمان با مخالفت سید ضیاء طباطبایی که با کودتائی بر سر کار آمد، باطل اعلام شد.

سمکو دریافته بود که اگر دولت ایران قوی شود، با همه شجاعتش نمی‌تواند زیاد در برابر تعرض ایران پایداری کند. مگر این که دولتی خارجی از او حمایت کند. خود اظهار می‌داشت کردها بیش‌تر به مهمات احتیاج دارند. گفتگوی او با انگلیسی‌ها سه ماه به طول انجامید، ولی انگلیسی‌ها هم او را یاری ندادند، زیرا خودشان می‌خواستند با ایران مذاکره کنند.

چون، سمکو بیش‌تر مناطق و شهرهای کردستان را به تصرف خود درآورده بود، لذا انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و ترک‌ها خواستند از او استفاده کنند. حتی روس‌ها هم درصدد برآمدند که با سمکو ملاقاتی داشته باشند، اما رضاخان که بر سر کار آمده بود، تصمیم گرفت کار سمکو را یکسره کند. او بر این عقیده بود که پیروزی‌های او ناشی از بی‌کفایتی فرماندهان محلی بوده که برای درهم شکستن به جای واحدهای بزرگ، واحدهای کوچک را به مقابله‌اش فرستاده‌اند و شکست خورده‌اند.

در سال ۱۳۴۴ هجری، رضاشاه رسماً با سمکو ملاقات نمود و حتی باهم

بازی نرد کردند. باهم به توافق رسیدند که او کردستان را اداره کند، اما تحت نفوذ دولت باشد. در این دم سمکو می‌توانست او را بکشد، اما این کار را نکرد. اطرافیانش به شک افتادند و فوراً او را صدا کردند و شاه را از این مهلکه نجات دادند. سپس سمکو گفت: من او را نکشتم، اما او مرا خواهد کشت.

سمکو به سال ۱۹۲۱ روزنامه‌ای به نام کرد در ارومیه منتشر کرد که در آن مقالات ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به طبع می‌رسید و زبان حال او و یارانش بود. همچنین اخبار کشورهای جهان و سیاست‌های استعماری انگلیس و فرانسه و روس در آن نگاشته می‌شد که جوانان از آن بهره‌های فراوان می‌بردند.

رضاخان در جنگ با سمکو با مشکلات زیادی روبرو شد، از جمله پادگان سنندج که مشتمل بر چهارصد سرباز بود، عملاً فاقد سلاح بودند و سمکو هم به نوبه خود نمی‌توانست این وضع را تحمل کند، زیرا او هم مهمات نداشت.

در سال ۱۹۲۲، سمکو در شمدینان با حیدریگ، والی سابق موصل دیدار کرد. در این سال بسیاری از نیروهای رضاخان در شمال دریایچه ارومیه مستقر شدند و علیه سمکو به سوی سلماس به حرکت درآمدند. پس از آن جنگی در شکرپازی روی داد و پیاده‌های کرد چهار بار بر نیروهای دولتی حمله بردند. سمکو سپس سواره نظامش را به میدان آورد، اما پیاده نظام دولتی آن‌ها را عقب راند و سرانجام قوای سمکو شکست خورد، نیروهای دولتی به سوی ارومیه تاختند و شهر را تصرف کردند.

در اکتبر سال ۱۹۲۲ بود که سمکو خود را به نزدیکی‌های شهر اربیل رساند. در این دم همه چیزش را از دست داده بود؛ زنش کشته شده بود و پسرش شش ساله‌اش اسیر شده بود. پس از آن وارد شهر سلیمانیه شده با آدموند که یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی بود، مذاکره کرد، اما کاری از پیش نبرد. او در سلیمانیه با شیخ محمود ملاقات کرد، اما شیخ هم که در آن هنگام در حال

مبارزه با انگلیسی‌ها بود، نتوانست کمکش کند. سمو یک ماه و اندی در سلیمانیه به سر برد و در سال ۱۳۴۴ هجری مجدداً به ایران آمد و خود را به سر لشکر تهماسبی تسلیم کرد و اجازه یافت در چهاریق اقامت کند، ولی یک سال بعد عشایر کرد به او پیوستند و او شهر سلماس را محاصره کرد، اما قوای دولتی او را تا مرز ایران و ترکیه راندند. ترک‌ها هم دورش را گرفتند و بازداشتش کردند. از آن‌جا به عراق رفت و سپس به ایران بازگشت و به سال ۱۳۵۰ هجری به طور ناجوانمردانه کشته شد.

کریس کوچرا در کتاب جنبش ملی کرد در باره سمو می‌گوید: اسماعیل آقا سمو پسر محمد آقا رئیس قبیله شکاک، چون برادرش جعفر آقا به دست نظام‌السلطنه کشته شد، از این رو کنیه سختی به دل گرفت و در جستجوی متحدانی علیه آن‌ها برآمد. این بود در مقابل رژیم رضاشاه قیام و در تابستان سال ۱۹۱۹ شهر ارومیه را تصرف کرد. سپس متوجه شهر ساوجبلاغ شد و با چند صد سوار به آن شهر حمله برد. پانصد و پنجاه ژاندارم که از شهر دفاع می‌کردند همه کشته شدند. پس از این پیروزی تمام قبایل اطراف به فرمانش گردن نهاند و بدین سان از خوی تا بانه تحت اختیار او قرار گرفت.

سمو ظاهراً درخواست خودمختاری می‌کرد. او نامه‌ای به رضاشاه نوشت و در آن یادآور شد که دولت ایران چه بخواهد و چه نخواهد ما کردستان را خودمختار خواهیم کرد. سمو چون اسلحه و مهماتش، و حتی زنش کشته شده و پسرش ساله‌اش که دُر دانه‌اش بود اسیر شده بود، از آن‌جا به سلیمانیه رفت و شیخ محمود استقبال گرمی از او نمود. شهر به افتخار ورودش تعطیل شد و سمو در رژه‌ای نظامی که به افتخار وی ترتیب یافته بود شرکت کرد، اما شیخ نتوانست به او کمک کند. او یک ماه و اندی در سلیمانیه ماند و سپس به ترکیه رهسپار شد. در سال ۱۹۲۴ از نو به ایران آمد و خود را تسلیم کرد و اجازه یافت در چهاریق اقامت کند، اما یک سال بعد با

چند تن از کردهای هرکی دشت سلماس را اشغال کرد. سپس از نیروهای ایران شکست خورد و تا مرز ترکیه رانده شد. همین که از مرز گذشت نیروهای ترک دورش را گرفتند. و خلع سلاح و بازداشتش کردند و او را به ایران تحویل دادند. سپس در سال ۱۹۳۰ به دست سربازان کشته شد.

## قاضی محمد

(۱۳۳۰-۱۳۶۷ هجری)

قاضی محمد پسر قاضی علی مهابادی، به سال ۱۳۳۰ هجری در شهر ساوجبلاغ (مهاباد) تولد یافت. در کودکی در خدمت پدرش سرگرم فراگرفتن قرآن کریم و صرف و نحو و منطق گردید، سپس در خدمت عالمان دین، فقه و اصول و تفسیر و علام کلام را آموخت. پیش از این که از سوی پدر و علما قاضی شود، رئیس اداره اوقاف ساوجبلاغ شد. در آن زمان به داوری در امور مردم و حل اختلافات آنان پرداخت، به طوری که ذکاوت و حسن تدبیر خود را به خوبی نشان داد. محبوبیتش روز به روز میان مردم فزونی یافت و منزل او پناهگاه کسانی بود که گرفتاری و مشکلی داشتند، چنان که در خانه اش به روی همه باز بود.

در این حین آتش جنگ جهانی دوم شعله ور شد. در نیمه های سال ۱۳۲۰ شمسی ایران از شمال و جنوب به اشغال کشورهای روس و انگلیس درآمد. قصد انگلیسی ها تصرف منابع نفتی جنوب و غرب کشور بود، در حالی که روس ها می خواستند به منابع نفت شمال برسند. در این زمان بخشی از شمال کردستان به اشغال قوای روسی درآمد. مردم کردستان خاطرات تلخ حضور روس ها را به یاد داشتند که چگونه آنان دست به غارت و چپاول اموال مردم می زدند که در این میان قاضی محمد بیش تر از هر کس احساس خطر و مسؤولیت می کرد.

قوای نظامی روس شهر ساوجبلاغ یا مهاباد کنونی را با هواپیماهای خود بمباران کرد و مردم در ترس و وحشت به سر می‌بردند. پادگان ساوجبلاغ بدون مقاومت تسلیم روس‌ها شد. این اشغال تا پنج سال ادامه داشت، در واقع هیچ نظم و امنیتی در شهر وجود نداشت و روس‌ها به طور مطلق بر مردم حاکمیت داشتند.

پس از آن کسانی که دارای ثروت و مکنت بودند، شهر را ترک کردند و برای حفظ جان خود و خانواده‌شان به شهرهای مجاور رفتند. یا برخی از آن‌ها به روستاها میان عشایر رهسپار شدند که در این میان تنها فقرا و مردم عادی در شهر باقی ماندند، در حالی که زندگی را با ترس و لرز می‌گذراندند. در چنین اوضاع و احوالی قاضی محمد که یک روحانی جوان بود، کمر همت بست و به امور مردم در شهر پرداخت، او در این دوره عده‌ای از مردم شهر را دور خود جمع کرد و به هر کدام یک سلاح داد تا از شهر در مقابل دزدها و تجاوزکاران محافظت کنند. همچنین ارزاق را میان مردم تقسیم کرد و با دایر کردن محکمه‌ای اختلافات فیما بین مردم را حل و فصل می‌کرد. به این دلیل قاضی محمد میان مردم محبوبیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد، چنان که به او لقب پیشوا دادند.

در این دوره قاضی محمد با تدبیر مخصوصی رفتار کرد و به کسی اجازه نداد که در شهر تعرض صورت دهد. یا اموال مردم را به غارت ببرد و یا به کسی تعدی شود. از این رو مردم علاقه و ویژه‌ای به قاضی پیدا کردند و او را از جان و دل دوست داشتند.

قاضی محمد عشایر کرد را که بیش‌تر در روستاها سکونت داشتند بسیج کرد. در همین سال، به سال ۱۳۲۰ شمسی، جوانان را جمع کرد و جمعیتی به نام: کومه‌له‌ی ژیا نه‌وی کورد یا کومله ژ - کاف، یعنی جمعیت احیای کرد، تشکیل داد. این جمعیت برای نجات مردم کرد بود. این جمعیت چون جمعیتی ملی - مذهبی بود، اعتقاد داشت که مردم کرد باید از راه رشد

فرهنگ نجات پیدا کنند. این جمعیت سه سال فعالیت کرد، عدهٔ زیادی از روشنفکران را به سوی خود جلب کرد و بیش‌تر مردم به آن دل بستند.

قاضی محمد در این هنگام با برخی از سران مقتدر ایلات و عشایر از جمله: حاج قرنی آقا، رئیس ایل مامش و عبدالله بابزیدی، رئیس ایل منگور مذاکره کرد و حفاظت دو شهر مهاباد و بوکان و روستاهای اطراف را به آنان سپرد. با دادن مسؤلیت به آنان تا اندازه‌ای خیالش از مردم راحت شد.

در این دم بود بارزانی‌ها با ده هزار سوار به مهاباد آمدند. رهبری آنان به عهدهٔ ملامصطفی بارزانی بود. ملامصطفی قول داد که نیروهایش را هر زمانی که قاضی لازم بداند در خدمت نهضت مهاباد و تحت فرماندهی وی باشد.

روس‌ها، در این زمان، فردی را به نام «باقراوف» به کردستان اعزام داشتند. او قاضی محمد را به باکو دعوت کرد. قاضی با عده‌ای از همراهانش به روسیه سفر کرد و از نتایج مهم این سفر تشکیل حزب دمکرات کردستان به پیشنهاد «باقراوف» بود. در سفر اول که در سال ۱۳۲۰ صورت گرفت، نماینده‌هایی از کردستان جهت دیدار از روسیه تعیین شدند و این دعوت که به وسیلهٔ بیست تن از نمایندگان کرد صورت گرفت، از تبریز به وسیلهٔ قطار در معیت ژنرال سلیم آتاکیشوف رهسپار بادکوبه شدند. کردها در بادکوبه از پیشرفت‌های صنعتی و کشاورزی و فرهنگی دیدن کردند. با سران جمهوری آذربایجان به مذاکره پرداختند. در این سفر میرجعفر باقراوف رئیس جمهور آذربایجان به کردان گفت: ما شما کردها را دوست داریم. برای ترقی شما در تلاش خواهیم بود. هر کاری که داشته باشید آن را انجام می‌دهیم. قاضی محمد در پاسخ گفت: ما آزادی و استقلال می‌خواهیم، دولت شوروی باید به ما اسلحه و مهمات بدهد و از ما حمایت کند.

سفر دوم در خرداد ۱۳۲۴ صورت گرفت. ژنرال سلیم آتاکیشوف از قاضی محمد خواست که از شوروی دیدن کند. در این سفر قاضی محمد همراه هفت نفر بود به نام‌های: مناف کریمی، علی ریجانی، قاسم، محمدحسین

سیف قاضی، عبدالله قادری مامش، حمزه مامش، نوری بیگ هرکی و این هیأت در بادکوبه مورد استقبال نمایندگان جمهوری آذربایجان قرار گرفتند. میرجعفر باقراوف رئیس جمهور آذربایجان به کردها گفت: ما خودمختاری و آزادی مردم کرد را تأمین خواهیم کرد.

قاضی محمد هم در جواب او گفت: مردم ستم‌دیدهٔ کرد هر دستی را که به مدد او برخیزد نه تنها می‌فشارد، بلکه می‌بوسد. در این سفر باقراوف قول داد که به کردها اسلحه و مهمات و کمک‌های جنسی بفرستد و قاضی هم عده‌ای از جوانان کرد را طی دورهٔ نظامی به دانشگاه افسری بادکوبه فرستاد که سپس این عده هشتاد نفر شدند و نیز یک دستگاه ماشین چاپ جهت نشر کتب و روزنامه به قاضی دادند.

در سال ۱۳۲۴ قاضی محمد به عنوان دبیر کل حزب دمکرات کردستان انتخاب شد. بندهایی از برنامهٔ این جلسه بدین قرار بود: ۱. ملت کرد باید در ادارهٔ محل خود آزاد باشد و خودمختاری را به دست گیرد. ۲. کردها باید به زبان کردی تحصیل کنند و این زبان در سرتاسر کردستان به رسمیت شناخته شود. ۳. انجمن ولایتی کردستان باید طبق قانون اساسی به فوریت انجام شود و در تمام کارهای اجتماعی نظارت کند. ۴. مأمورین دولتی باید از خود کردها تشکیل شود. ۵. تمام عایدات و درآمد منطقه باید در کردستان صرف شود. ۶. حزب دمکرات باید سعی کند که وحدت در میان مردم به وجود بیاید. ۷. حزب دمکرات به واسطهٔ استفاده از منابع طبیعی کردستان و ترقی کشاورزی و بازرگانی برای رفاه مردم اقدام نماید.

هنوز چند ماه از تشکیل حزب دمکرات نگذشته بود که در دوم بهمن ماه سال ۱۳۲۴ تأسیس حکومت جمهوری کردستان به وسیلهٔ قاضی محمد اعلام گردید؛ در میان چهار چراغ مه‌آباد با حضور افراد سرشناس کرد قاضی محمد در بالای جایگاه مخصوص قرار گرفت و موجودیت جمهوری خودمختار کردستان را اعلام کرد. در آغاز سخن چنین اظهار داشت: مردم



کرد مردمی هستند که سرزمینشان غصب و تقسیم شده است. آنان از ابتدایی‌ترین حقوقی که عبارت از حق تعیین سرنوشت باشد بی‌بهره‌اند. آن‌گاه قاضی محمد با لباس افسران روس و درجه ژنرالی به عنوان فرمانده کُل قوای کردستان از نیروهای خود سان دید و بعد از برگزاری مراسم، کابینه جمهوری کردستان را بدین شرح اعلام کرد: حاج بابا شیخ؛ نخست وزیر، محمد حسین سیف قاضی؛ وزیر جنگ، محمد امین معینی؛ وزیر کشور، حاج رحمان آقا مهتدی؛ وزیر امور خارجه، احمد الهی؛ وزیر اقتصاد، اسماعیل ایلخانی زاده؛ وزیر راه، حاج مصطفی داودی؛ وزیر تجارت، محمود ولی زاده؛ وزیر کشاورزی، کریم احدین؛ وزیر پست و تلگراف، مناف کریمی؛ وزیر فرهنگ، صدیق حیدری؛ وزیر تبلیغات، خلیل خسروی؛ وزیر کار.

مردم تا صبح در خیابان چهار چراغ گرد آمده بودند. در این هنگام پرچم کردستان را که دارای سه رنگ قرمز، سفید و سبز با علامت خوشه گندم و خورشید و قلم بود، به احتراز درآوردند. مردم به شادی پرداختند و با هم دست می‌زدند. آن روز شادی از در و دیوار شهر می‌بارید. صدای دهل و سرنا لحظه‌ای قطع نمی‌شد و در تمام شهر رقص کردی به چشم می‌خورد. روش قاضی محمد در اداره امور احترام به افکار و دادن ارزش و شخصیت به مردم بود. هیچ‌گونه اعمال فشاری از سوی دولت خودمختار دیده نمی‌شد. قاضی هیچ‌گاه عوض نشد و نسبت به ادای فرایض دینی خود در هر شرایطی تعلل نورزید. مردم را به امر به معروف و نهی از منکر می‌خواند و احترام به شعایر اسلامی در صدر همه مسایل بود. خود قاضی عمامه سفیدی بر سر داشت و در نماز مردم را امامت می‌کرد.

سفر قوام‌السلطنه نخست وزیر ایران به شوروی و عقد و امضای قرارداد معروف سه ماده‌ای با وزیر خارجه شوروی، مقدمات خروج ارتش سرخ از شمال غرب ایران را فراهم کرد. یک سال و اندی پس از آن ارتش سرخ با فرمان مسکو سریعاً به تخلیه اراضی اشغال شده پرداخت و کردستان را به

امید امتیاز استخراج نفت شمال به شاه سپرد. بدین سان اوضاع دگرگون شد و به ضرر حکومت خودمختار کردستان تغییر یافت. سپس نیروهای شوروی، کردستان را تخلیه کردند و پس از آن نیروهای ارتش ایران به فرماندهی سرتیپ همایون در دهم دی ماه ۱۳۲۵ وارد شهر مهاباد شدند که در این هنگام یاران قاضی به قاضی گفتند، هرچه زودتر شهر را ترک کند، ولی قاضی گفت شما هرچه را لازم دارید بردارید و بروید، من همراه مردم مهاباد می‌مانم. چون سوگند یاد کرده‌ام که همراهشان باشم و از آنان نگهداری کنم، آشکار است که حکومت مرکزی با خشم و کینه برخورد گشت و اگر مرا بگیرد خشم خود را روی من خالی خواهد کرد و دست از مردم بردارد. به همین جهت برای این که مردم شهر دچار ضرر و زیان نگردند، من مجبورم بمانم، و سرانجام در پانزدهم دی ماه ۱۳۲۵ قاضی محمد و عده‌ای از یارانش دستگیر شدند. قوام‌السلطنه در یادداشت‌های خود در باره محاکمه قاضی محمد و سیف قاضی و صدر قاضی می‌نویسد: در دی ماه ۱۳۲۵ دادگاهی به ریاست سرهنگ پارس‌تبار و دادستانی سرهنگ فیوضی تشکیل شد. سه متهم را به علت قیام مسلحانه علیه دولت مرکزی و عقد قرارداد نفت با بیگانگان نسبت به اراضی نفت خیز کردستان و توهین به ارتش و حکومت مرکزی و دستور قتل و حریق خانه مأمورین محلی محکوم به اعدام کردند. قاضی محمد در آخرین دفاع خود صریحاً اظهار داشت: «من می‌توانستم فرار کنم؛ شش دستگاه اتومبیل سواری و جیب در اختیار داشتم و هر ساعتی که تصمیم داشتم می‌توانستم از مرز عبور نموده و خود را خلاص نمایم، اما من مثل پیشه‌وری نبودم که در موقع مواجهه با خطر فرار نمایم، کجا فراری می‌کردم؟ این‌جا زمین کردستان و هنوز قبور هشت نسل از پدران و اجداد من در آن باقی است. پس از آن قاضی و رفقاییش را برای اعدام آماده کردند. قاضی وصیت کرد که مقداری از اموال خود را تخصیص به ایجاد دبستان و بیمارستان برای کردها در مهاباد نمایند و نیز کردها را به اتحاد و یگانگی

فراخواند، سپس نمازش را خواند و پس از آن شهادتین را به زبان آورد؛ او را در فلکه چهار چراغ که جمهوری کردستان در همان محل اعلا شده بود، با صدر قاضی و سیف قاضی به دار آویختند.

قیام قاضی محمد در حقیقت قیامی ضد امپریالیستی بود که برای منافع مردم و علیه ستم ملی و آزادی‌کردان برپا شده بود. در عین حال یک جنبش ضد ارتجاعی بود. بر همین اساس توده‌های مردم در آن نقش داشتند. گروهی از کردان عراق، ترکیه، سوریه و روسیه هم به آن پیوستند و امپریالیسم رژیم ارتجاعی ایران را تحریک کرد تا علیه قاضی محمد و یارانش وارد عمل شود. دکتر عبدالرحمن قاسملو در کتاب کردستان و کرد می‌گوید: در سال ۱۹۴۶ جمهوری کردستان به رهبری قاضی محمد تشکیل گردید. قاضی شخصیتی اجتماعی و مبارزی استثنایی برای مردم کرد بود. این حکومت ملی بیش از یک سال و اندی دوام نیاورد، اما در این مدت کم ثمره زیادی برای کردان داشت؛ از جمله: زبان کردی برای اولین بار به عنوان زبان رسمی تعیین شد و فرزندان کرد با زبان مادری در مدرسه به تحصیل مشغول شدند. کتاب و روزنامه و مجله به زبان کردی منتشر شد. برای نخستین بار تیتر کردی روی کار آمد و زن کرد برای نخستین بار در امور سیاسی و فرهنگی کشور سهم شد. به سبب ارتباط با اتحاد شوروی، بازرگانی توسعه یافت و سرمایه‌داران و مالکیت متواری شدند. کشاورزان صاحبان اصلی زمین شدند. با این همه به اندازه آذربایجان اصلاحات ارضی صورت نگرفت و سرمایه‌داران و مالکیت امتیازات خود را در کردستان حفظ کرده بودند. کارکنان کرد جای غیربومی‌ها را گرفته بودند و به جای ارتش نیروی مردمی تشکیل شده بود.

بزرگ‌ترین دستاورد حکومت کردستان این بود که مردم کرد پس از مدت‌های دراز آزادی ملی به دست آورده بودند، اما پس از مدتی دولت مرکزی سپاه خود را وارد کارزار کرد و منطقه را تصرف نمود. پس از یک محاکمه پنهانی در روز ۱۰ فروردین ۱۳۲۶ رهبر مردمی کرد قاضی محمد

باسیف قاضی و صدر قاضی را اعدام کردند. پس از آن به غارت و چپاول اموال مردم پرداختند، اما بارزانیان که طرفدار اصلی حکومت ملی کرد بودند، به رهبری ملا مصطفی بارزانی با نیروهای ایرانی وارد جنگ شدند. بارزانیان نبردی شجاعانه آغاز کردند به طوری که رئیس ستاد مشترک اعلام کرد که تا به حال ارتش ایران با چنین دشمن توانمندی در نیفتاده است، تا این که محمد رضا شاه فرمان داد با همه نیروی موجود بارزانیان را بکوبند و همه مقرها و مسیر حرکت بارزانیان را زیر آتش بگیرند. باید تا روز ۱۵ فروردین ۱۳۲۶ جنگ خاتمه یابد و کاری بکنید که بارزانیان نتوانند فرار بکنند، تا از این بیش تر آبروی ارتش نرود. پس از این که بارزانی‌ها خسارت و تلفات زیادی به ارتش ایران وارد آوردند، به کردستان عراق بازگشتند.

در باره قاضی محمد رساله‌ها و کتاب‌های زیادی به زبان‌های گوناگون نوشته شده است. از جمله اخیراً حمیدرضا جلالی پور گزارش مفصلی در این باره نوشته و به طبع رسانده‌اند که بسیار مفید است و ما در این جا گزیده این گزارش را نقل می‌کنیم:

در سال ۱۳۲۴ در شهر مهاباد جمهوری خودمختار کردستان به رهبری قاضی محمد تشکیل شد و بخش شمالی مناطق کردنشین ایران را شامل می‌شد. پس از یازده ماه با ورود ارتش به شمال غرب ایران سران این جمهوری دستگیر شدند. قاضی محمد پس از سه ماه بازداشت به اعدام محکوم و در همان محلی که جمهوری خودمختار کردستان را اعلام کرده بود به دار آویخته شد.

همه ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی با صحنه سیاسی کردستان آشنا شده‌ایم و یکی از بازیگران این صحنه حزب دمکرات کردستان است که افراد آن قبل از انقلاب با رژیم شاهنشاهی در حال مبارزه بودند. این حزب یکی از دلایل مشروعیت مبارزه خود را علیه دولت این گونه خلاصه می‌کند:

«حزب دمکرات ادامه دهنده راهی است که قاضی محمد سر بر آن

راه گذاشت، راهی که آزادی ملی، فرهنگی و سیاسی ملت کرد در آن نهفته است، راهی که ملت کرد برای رسیدن به آن چه مبارزه‌ها و چه خون‌ها که نداده است.»

به عبارت دیگر، حادثهٔ جمهوری خودمختار کردستان و داستان قاضی محمد، هم بیانگر راه حزب دمکرات است و هم اسوه و نمونهٔ این راه، و شیرین‌ترین حرف حزب دمکرات برای مردم کرد خصوصاً جوانان، ذکر همین حادثه است.

مسئله این است که چرا حزب دمکرات حادثه‌ای به اصطلاح به این مهمی را تشریح و تفصیل و تحلیل نمی‌نماید و از لحاظ تاریخی دست به تبیین آن نمی‌زند، و تنها به ذکر اسطوره‌وار آن بسنده می‌کند.

عدم توجه و اشارهٔ رهبران حزب مذکور به این موضوع - یعنی تشریح شخصیت و راهی که قاضی محمد برگزیده - سؤالی است که ذهن نگارنده را به خود مشغول کرده است. حزبی که در چند سال اخیر به فعایت‌های گسترده‌ای در جهت جذب هوادار از میان مردم کرد اقدام کرده و از قاضی محمد به عنوان بنیانگذار حزب حرف زده و می‌زند، چرا چهرهٔ این شخصیت کرد را در پرده‌ای از ابهام نگاه داشته؟ چرا خط‌مشی و سیاست‌های وی را تشریح نمی‌کند؟ اگر قاضی محمد اسوه است، دلایل چیست؟ آیا ذکر این جمله که او در راه خودمختاری کرد کشته شد کافی است؟ سکوت حزب و عدم تحلیل و تفسیر این حادثه، انگیزهٔ اصلی محقق برای انجام این مطالعه بوده و با طرح این سؤال و مسئلهٔ اساسی که: قاضی محمد که بود، راه او چه بود، چه خط‌مشی ارائه داده، در دورهٔ کوتاه حکومتش چه برنامه‌هایی را تعقیب می‌کرد و راه و وصول به آن‌ها را چگونه پیمود یا طراحی کرد؟» انجام این بررسی را برعهده گرفت. لذا هدف کلی از این مطالعه «توصیف و تحلیل قاضی محمد و چگونگی تشکیل حزب دمکرات و جمهوری خودمختار مهاباد با تکیه بر وضع سیاسی - اجتماعی زمانش» است.

شاید این سؤال به ذهن خواننده خطور کند که اساساً چه لزومی دارد؛ حادثه فوق به عنوان بخشی از تاریخ سیاسی مردم کرد به صورت جداگانه و مستقل مطرح و در اطراف آن بحث شود؟ پاسخ این سؤال را در استدلال زیر که به صورت دو مقدمه و یک نتیجه است، باید جستجو کرد. این استدلال روح حرف‌های حزب دمکرات را تشکیل می‌دهد.

در مقدمه اول، عده‌ای (خصوصاً در یکصد سال اخیر) سعی کرده‌اند به مردم کرد القاء کنند که تاریخ، نژاد، زبان و دین مردم کرد دارای هویتی مستقل است و ربطی به تاریخ و زبان و... سایر اقشار ملت ایران ندارد؛ مردم کرد به طور مستقل ملتی جداگانه‌اند؛ در مقدمه دوم همین عده سعی کرده‌اند و می‌کنند که به مردم کرد القاء کنند که کردها برای احیاء و استقلال تاریخ، زبان و نژاد خود چه مبارزاتی کرده، و چه خون‌هایی داده‌اند. بعد از طرح این دو مقدمه چنین نتیجه می‌گیرند؛ که یک کرد واقعی و صادق کسی است؛ قدم در این راه تاریخی بگذارد و مبارزات خونین مردم کرد را تا رسیدن به سرمنزل مقصود ادامه دهد که این سرمنزل مقصود را اصطلاحاً در واژه «خود مختاری» خلاصه کرده و می‌کنند.

طرفداران استدلال فوق همچنین در تشریح استنتاجشان از یک طرف بیش از همه از شخصیت قاضی محمد استفاده می‌کنند و در توضیحات کتبی و شفاهی آن‌ها قاضی محمد اسوه و نمونه این راه است، یعنی از نظر آنان دلسوزترین کس برای فرهنگ و مردم کرد قاضی محمد است که در این راه جانش را برای آنان فدا کرد، لذا نقد و بررسی این استدلال ایجاب می‌کند که مستقلاً به این حادثه تاریخی پرداخته شود. البته هدف این نوشته نقد و بررسی مقدمه استدلال مذکور است و در این ارزیابی سعی شده به مسأله قاضی محمد و حزب و حکومت توجه شود.

در هنگام طرح مسأله گفته شد که هدف اصلی از این مطالعه «توصیف و تحلیل قاضی محمد و چگونگی تشکیل حزب دمکرات و جمهوری

خودمختار مهاباد با تکیه بر اوضاع سیاسی - اجتماعی زمانش است، ولیکن اهداف جزئی یا اختصاصی این مطالعه را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. بررسی ویژگی‌های جریانات سیاسی در چند دهه اخیر در کردستان؛
۲. بررسی قاضی محمد در وضع سیاسی - اجتماعی مهاباد؛
۳. بررسی این‌که چگونه قاضی محمد پیشوا شد؛
۴. بررسی جمعیت ژ - کاف؛
۵. بررسی رابطه قاضی محمد با جمعیت ژ - کاف؛
۶. بررسی رابطه قاضی محمد با دولت شوروی؛
۷. بررسی نحوه تشکیل حزب دمکرات و جمهوری خودمختار کردستان و چگونگی سقوط آن.

از آن‌جا که موضوع مورد بررسی جنبه تاریخی اجتماعی دارد و ابعادی از پدیده‌های تاریخی است، و نیز به دلیل تاریخی بودن و نامکرر بودنش اطلاعات مربوطه را باید از لابه‌لای اسناد تاریخی و یادهای شاهدان عینی و عاملان پدیده مزبور جستجو کرد، لذا از شیوه «استفاده از اسناد و مدارک و مصاحبه» در این مطالعه بهره گرفته شده است.

همان‌طور که گفتیم، چگونگی شکل گرفتن شخصیت سیاسی قاضی محمد و نحوه تشکیل حزب دمکرات و بالاخره چگونگی تشکیل حکومت جمهوری مهاباد از مسائل مهمی است که نگارنده قصد توضیح آن را دارد، اما همین‌جا تذکر این نکته لازم است که کل حوادث فوق در برهه زمانی ۱۲۲۰ - یعنی با شروع جنگ جهانی دوم - تا ۱۳۲۶ در مهاباد اتفاق افتاده است، به عبارت دیگر این مطالعه به عمده‌ترین وقایع سیاسی در این شش سال در منطقه مهاباد می‌پردازد.

لذا این مطالعه به ترتیب ذیل ارائه می‌گردد: ابتدا در بخش دوم قاضی را در وضع سیاسی - اجتماعی زمانش مورد بررسی قرار می‌دهیم، سپس در بخش

سوم به چگونگی شکل‌گیری حزب دمکرات و جمهوری کردستان می‌پردازیم و در بخش آخر نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

همان‌طور که می‌دانیم تکیه بر ناسیونالیسم و دادن تشکیلات سیاسی به مبارزه، دو ویژگی است که مبارزات نوین ملت‌های مختلف را از تاریخ مبارزات گذشته آن‌ها جدا می‌کند. خصوصاً در دهه‌های اخیر بیش‌تر مبارزات ملت‌ها در مشرق زمین و خاورمیانه از این دو ویژگی تأثیر می‌پذیرفته و مناطق کردنشین به عنوان بخش حساسی از خاورمیانه نیز از این دو ویژگی تهی نبوده است.

اگر در تاریخ سیاسی گذشته مناطق کردنشین صحنه‌گردان صحنه داخلی کردستان، عشایر کرد بوده‌اند، در قرن حاضر - خصوصاً در پنجاه سال اخیر - ما بیش‌تر ناظر بر جریان‌های سیاسی، ملی و تشکیلاتی کردها با دولت‌ها هستیم. به بیان دیگر، ما اکنون دیگر شاهد حضور فعال رؤسای عشایر در صحنه‌های سیاسی منطقه نیستیم، بلکه این بار شاهد حضور گروه‌هایی هستیم که با تشکیلات سیاسی - نظامی خود برای احیای مسائل ملی و نژادی کردها وارد عرصه سیاست شده و آفریننده وقایع بسیاری بوده‌اند.

به‌طور کلی از بدو شروع جریان‌های حزبی و ناسیونالیستی در دهه‌های اخیر، مناطق کردنشین ایران ما شاهد دو جریان عمده سیاسی در میان همه جریان‌های سیاسی بوده، که این دو جریان نقش مادر را برای سایر جریان‌های کردی داشته‌اند. آن دو جریان عمده عبارت است از:

اول - جریان قاضی محمد و حزب دموکرات کردستان از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ که در نهایت به تأسیس جمهوری کردستان در سال ۱۳۲۴ منجر شد و در سال ۱۳۲۶ با اعدام قاضی محمد به پایان رسید.

دوم - جریان حزب دمکرات و حزب کومله در سال ۱۳۵۷ که یکی از عناصر اصلی صحنه سیاسی - امنیتی مناطق کردستان را پس از پیروزی انقلاب اسلامی تشکیل می‌دهد، که در این نوشته فقط جریان اول مورد



توصیف و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. و چون صحنه جغرافیایی این وقایع سیاسی در منطقه مه‌باد بوده است، لذا لازم است قبل از ادامه مطالب با موقعیت مه‌باد آشنا شویم.

هم اکنون مه‌باد یکی از شهرستان‌های استان آذربایجان غربی در شمال غرب ایران می‌باشد. این شهر در مقایسه با سایر مناطق و شهرهای کردنشین ایران - یعنی نیمی از استان آذربایجان غربی و استان کردستان و قسمتی از استان کرمانشاه - یکی از شهرهای قدیمی و با سابقه مناطق کردنشین می‌باشد که قریب ۴۰۰ سال از شکل گرفتن آن می‌گذرد.

در مقام مقایسه، شهر مه‌باد یکی از سه شهر مهم مناطق کردنشین ایران و یکی از پنج شهر مناطق کردنشین خاورمیانه (یا ایران زمین سابق) است، چون گفته می‌شود شهرهای سندج و سقز و مه‌باد در مناطق کردنشین ایران و شهر سلیمانیه در کردستان عراق و شهر دیاربکر در کردستان ترکیه از حدود چهار صد سال پیش شکل گرفته‌اند، در صورتی که بقیه شهرهای کردستان قدمتشان از لحاظ شهری به قرن اخیر برمی‌گردد.

اصولاً آغاز شکل گرفتن شهرهای فوق خصوصاً شهر مه‌باد با استقرار پاره‌ای از سران عشایر منطقه شکل گرفته و رفته رفته شکل شهری آن قوام گرفته است. به طور کلی می‌توان کارکرد اصلی و بقا و توسعه این شهر را در چهار صد سال گذشته تا جنگ جهانی اول در سه مورد زیر خلاصه کرد:

۱. محل دائمی استقرار سران عشایر.
۲. محل استقرار تجار و کسبه که نیازمندی روستائیان و عشایر منطقه را برآورد می‌کردند.

۳. نقش بازرگانی و تجاری این شهر بین شهرهای آذربایجان شوروی و تبریز و شهرهای سلیمانیه و حتی ترکیه. می‌توان گفت در زمان جنگ جهانی دوم و تشکیل جمهوری مه‌باد، بافت اصلی شهر را کسبه و تجار تشکیل می‌دادند و در مرحله بعد خانواده و متعلقین مالکان و رؤسای عشایر بودند.

همچنین در مراتع و کوهستان‌های اطراف این شهرستان سه عشیره منگور، دهبگر و گورک زندگی می‌کردند. این شهر در گذشته خود شاهد اختلافاتی که مردم شناسان ایران بین مردم کوچ‌رو و یکجانشین ذکر کرده‌اند، بوده است.

شروع کار قاضی محمد از سال ۱۳۲۰ در همین شهر مهاباد شروع و در فروردین ۱۳۲۶ به اعدامش ختم می‌شود. قاضی محمد در این شش سال در شرایط خاص مناطق کردنشین - خصوصاً در شهر مهاباد - رشد کرد و مطرح گردید و به عنوان یک روحانی مبارز و رهبر مبارزان کرد و بنیانگذار جمهوری مهاباد مشهور شد، اما شرایط خاص او در این شهر چه بود؟

در اوایل جنگ جهانی دوم - یعنی در سال ۱۳۲۰ - روس‌ها شمال ایران و انگیزی‌ها جنوب کشور ما را اشغال کردند. در بعد از ظهر پنجم شهریور ۱۳۲۰ در ادامه اشغال ایران توسط قوای نظامی شوروی، شهر مهاباد با هواپیماهای روسی بمباران می‌شود و در روز بعد در میان ترس و وحشت و تب و تاب مردم، قوای نظامی شوروی وارد شهر شده، پادگان مهاباد را که بدون مقاومت تسلیم شده بود به اشغال درمی‌آورند و این اشغال تا آذر ماه ۱۳۲۵ همچنان ادامه می‌یابد. به عبارتی می‌توان گفت که در این منطقه به مدت شش سال نیروی دولتی حضور نداشته و تا ورود ارتش ایران، در این منطقه هیچ نظم و امنیت حکومتی در کار نبوده است، یعنی در این شش سال از یکسو دولت مرکزی هیچ‌گونه حضوری در مناطق کردنشین نداشته و از سوی دیگر یک ارتش بیگانه نیز حاکمیت داشته است.

از شهریور ۱۳۲۰ به بعد در شهر مهاباد کسانی که دارای ثروت و موقعیتی بودند شهر را ترک کردند و برای حفظ جان خود یا به شهرهای امن داخل کشور تغییر مکان دادند و یا در منازل عشایر واقع در روستاهای مناطق کردنشین پناهنده شدند. در این میان تنها مردم عادی که دستشان بجایی نمی‌رسید در شهر باقی ماندند. این مردم از یک طرف از نیروی نظامی بیگانه

در وحشت بودند، و از طرف دیگر از حملهٔ پاره‌ای از عشایر به شهر در نگرانی و ترس به سر می‌بردند.

در چنین اوضاع و احوالی است که قاضی محمد به عنوان یک روحانی و معلمی که پدرش قاضی مذهبی شهر بوده، کمر همت بسته، دست به رتق و فتق امور مردم در شهر می‌زند. او در این زمان عده‌ای از مردم شهر را بسیج می‌کند و به ایشان چوبدستی و بعداً سلاح می‌دهد تا از شهر در مقابل دزدی و تجاوز حراست کنند. او هم چنین مسائل ارزاق مردم را با کارمندان بومی شهر حل و فصل می‌کند و با دایر کردن محکمه‌ای و قرار گرفتن خود در رأس آن، اختلافات فی‌مابین مردم را فیصله می‌بخشد. به مناسبت همین اقدامات است که قاضی محمد در دل مردم جای می‌گیرد و به او لقب «پیشوا» می‌دهند.

در این جا برای روشن شدن نقش قاضی در امور امنیتی شهر به دو مطلب اشاره می‌شود:

اول - در کتاب از مه‌باد خونین تا کرانه‌های ارس، نوشتهٔ نجفقلی پسیان - خبرنگار وقت روزنامهٔ اطلاعات - که در آن زمان در صحنه‌های کردستان و آذربایجان غربی حضور داشته چنین آمده است: «قاضی محمد در دورهٔ فرمانروایی خود در مه‌باد با تدبیر مخصوص رفتار کرد. به این ترتیب که اجازه نداد در شهر قتل و غارتی روی دهد و یا اموال مردم به یغما برده شود. این عمل سبب شد که در دورهٔ دو ساله‌ای که او فرمانروایی می‌کرد فقط یک نفر از اهالی شهر به قتل برسد و مردم علاقهٔ مخصوصی به قاضی پیدا کنند».

دوم - عشایر به علت فرهنگ خاص عشایری که داشتند و به دلیل برخوردارهایی که این عشایر با اهالی مه‌باد در بعضی از مقاطع تاریخی داشته‌اند و نیز به خاطر پاره‌ای از دلایل که هنوز هم کاملاً روشن نشده است، اغلب با دیدی خصمانه به مردم این شهر می‌نگریستند و در هر فرصتی که برایشان پیش می‌آمد از آن چه می‌توانستند انجام دهند دریغ نمی‌کردند. به

عبارت دیگر ما در منطقهٔ مهاباد شاهد همان بحثی هستیم که در مردم‌شناسی ایران مطرح است و آن عبارت است از اختلاف کوچ‌روها با یکجانشینان. مثلاً قادر مدرسی می‌گوید:

«در شهریور ۱۳۲۰ که قوای شوروی وارد ایران می‌شوند و حکومتی در منطقه نمی‌ماند و خلأ ایجاد می‌شود؛ بار دیگر عشایر تجهیز و مسلح شده، مدام در این اندیشه بسر می‌برند که در موقعی مقتضی به شهر مهاباد حمله کنند. جالب این جاست که برابری شواهد (شاهدان زنده) در آن زمان، در حالی که هنوز عشایر در روستاها بودند، در همان محل (روستا) ثروت و دارایی مردم مهاباد را در بین خود تقسیم کرده و مثلاً تصمیم گرفته بودند وقتی به شهر حمله کردند، ثروت میرزا رحمت شافعی را - که ثروتمندترین و نامدارترین فرد شهر مهاباد بود - به فلان طایفه بدهند و همین امر باعث ایجاد ترس و وحشت شدیدی در میان مردم مهاباد شده بود. در این حال، قاضی محمد عده‌ای را با چوب و چماق و عده‌ای را هم با تفنگ و خنجر مسلح کرد، به مواظبت از شهر و مردم آن پرداخت و نهایت سعی و کوشش خود را در این راه به کاربرد، بدین سان محبوب‌القلوب مردم شهر شد.»

باز در اثنای همین شش سال عده‌ای از کردها با توجه به فلاکت‌هایی که در طول تاریخ بر این مردم وارد شده بود (خصوصاً از جنگ چالدران به بعد) و همیشه دولت‌ها و جریان‌های سیاسی از آنها به عنوان ابزار استفاده کرده بودند، به فکر چاره‌جویی افتادند و در ادامهٔ همین چاره‌جویی بود که از سال ۱۳۲۰ به بعد در مهاباد نیز جمعیتی ملی - مذهبی تحت عنوان کوملهٔ «ژ - کاف» زمینهٔ تشکیلش فراهم شد. این جمعیت که قبلاً در کردستان عراق تشکیل شده بود، معتقد به نجات مردم کرد بود (لذا به همین خاطر است که عده‌ای تشکیل این جمعیت را به انگلستان نسبت می‌دهند، چون در آن زمان انگلستان در سراسر عراق نفوذ داشت) و همچنین معتقد بود که تنها راه نجات مردم کرد ارتقای فرهنگ این مردم است. یکی از مؤسسان این جمعیت

که هم‌اکنون نیز در قید حیات است می‌گوید که: اساساً این جمعیت اعتقاد به جنگ مسلحانه نداشت، بلکه جمعیتی بود ملی - مذهبی و اعتقاد داشت که مردم کرد را باید از راه رشد فرهنگ نجات داد.

این جمعیت سه سال به صورت مخفی با آداب و شرایط معنوی خاصی در منطقه مکریان - یعنی همین منطقه مهاباد یا جنوب استان آذربایجان غربی فعلی - فعالیت کرد. نکته قابل توجه این که قاضی محمد عضو آن جمعیت نبود.

در طول مدت سه سال، این جمعیت عده زیادی را به صورت تیمی و مخفیانه جذب خود کرد. می‌گویند حرکات این جمعیت تأثیر زیادی روی مردم گذاشت، بطوری که مردم به آن دل بستند و حتی گفته می‌شود مردم شهر شب‌ها درب خانه خود را برای تردد این جمعیت تا صبح باز نگه می‌داشتند. در این جا برای این که به وضع این جمعیت و رابطه آن با قاضی محمد بهتر آشنا شوید، عین سخن سید محمد صمدی محقق تاریخ مهاباد و مترجم کتاب جمهوری مهاباد را ذکر می‌کنم:

«در سال ۱۳۱۹ روحانی مؤمن و پرشوری به نام ملا احمد فوزی که به ملای سلیمانیه مشهور بود، (سلیمانیه یکی از شهرهای مهم کردستان عراق است) محفلی درست می‌کند که در آن محفل درس ایمان و اخلاق و نیز مقداری درس ملی‌گرایی به علاقه‌مندان داده می‌شد. این محفل هیچ‌گونه چهارچوبه مشخص تشکیلاتی و اساسنامه و مرامنامه‌ای نداشته است. افرادی که در این محفل بودند و از محضر این روحانی استفاده می‌کردند، بعدها جمعیت «ژ - کاف» را به وجود آوردند. جمعیت مذکور در کردستان ایران در روز ۲۵ مرداد ماه ۱۳۲۱ با حضور هیجده نفر - شانزده نفر مهابادی و دو نفر کرد عراقی - در مهاباد به وجود آمد. این جمعیت که مذهبی - ملی بود و تنها در جهت ارتقای سطح فرهنگ مردم کرد کوشش وسیع و همه‌جانبه می‌کرد، نخستین حرکت سیاسی متشکل در کردستان ایران بود. لازم به

توضیح است که روز ۲۵ مرداد - همان‌گونه که ذکر شد - روز تشکیل نطفه جمعیت «ژ-کاف» است که هیچ ربطی به حزب دمکرات کردستان ندارد، (اما چنان که می‌دانیم حزب دمکرات خود را دنباله جمعیت «ژ-کاف» می‌داند و روز تأسیس حزب را همان ۲۵ مرداد می‌داند.

این جمعیت در نخستین اقدام خود با حزب «هیوا» در کردستان عراق که یک سازمان مبارز و دارای تجربه بود پیوند برقرار کرد و از سوی حزب مزبور نمایندگان جهت راهنمایی و سازمان‌دهی «ژ-کاف» به مهاباد اعزام شدند. در همین زمان کردهای ترکیه هم سازمان‌هایی تشکیل دادند که در رأس آن سازمان «خوی بون» (خودی - بودن) قرار داشت که در بیرون و پاریس هم دارای نماینده و دفتر بود و اوضاع کردستان را در رسانه‌های گروهی جهان منعکس می‌کرد. این سازمان هم با حزب «هیوا» و کومله «ژ-کاف» (که معنی آن جمعیت رستاخیز کردستان یا جمعیت کوشنده برای تجدید حیات کردستان است) ارتباط داشت. این جمعیت برای عضوگیری شرایطی داشت و هر کس تقاضای عضویت می‌کرد می‌بایست این شش شرط را به جای آورد:

۱. هرگز به کرد خیانت نکند.

۲. برای خودمختاری کردستان از تلاش باز نایستد.

۳. نه با نوشته و نه با گفتار، اسرار سازمان را بروز ندهد.

۴. تا پایان زندگی عضو کومله باشد.

۵. تمام مردان کرد را برادر و تمام زن‌ها را خواهر خود بداند.

۶. بدون اجازه به عضویت هیچ حزب و دسته‌ای در نیاید.

تنها سندی که در این زمان می‌توان به آن تکیه کرد نظر ملا قادر مدرسی یکی از بنیانگذاران این جمعیت است که هم‌اکنون در سن ۹۷ سالگی در قید حیات است و در این باره چنین می‌گوید:

«ایشان (یعنی ملا قادر مدرسی) شخصی تیزهوش و دارای حافظه‌ای فوق‌العاده خوب و قوی است. او از بنیانگذاران جمعیت «ژ-کاف»

بوده و در بیان مسائل مربوط به آن جمعیت صادقانه سخن می‌گوید. برابر اظهارات ایشان قاضی محمد جزو بنیانگذاران جمعیت «ژ - کاف» نبوده است، تنها همکاری با جمعیت را قول داد و همکاری هم کرد. نام مستعار مرحوم قاضی در جمعیت «ژ - کاف» «بینایی» بود. قاضی برای عضویت در جمعیت دعوت شد. محل دعوت، منزل مرحوم امام احمد الهی (که بعداً در حکومت قاضی وزیر اقتصاد شد) بود. در آنجا دو نفر در اتاقی مخفیانه با قاضی صحبت کردند و از او خواستند که وارد جمعیت شود. این دو نفر یکی آقای ملا قادر مدرسی بود و دیگری مرحوم قاسم قادری. قاضی در حضور این دو نفر اظهار داشت که حاضرم صمیمانه و صادقانه همکاری و هر کمکی که از دستم برآید نسبت به این جمعیت انجام دهم، ولی رسماً عضو نخواهم شد. یعنی نه رسماً عضو شد و نه سوگند خورد، اما به طور جانبی با جمعیت همکاری داشت.

در سال ۱۳۲۴، یعنی چهار سال بعد از اشغال شهر مهاباد توسط قوای شوروی، ما شاهد دو واقعه مهم سیاسی در منطقه هستیم؛ یکی تشکیل حزب دمکرات به دبیر کلی قاضی محمد و دیگری تأسیس جمهوری خودمختار مهاباد و باز به ریاست جمهوری قاضی محمد. اینک قبل از این که به توضیح این دو واقعه بپردازیم، لازم است به دو سفر قاضی محمد به شوروی که در طی این چهار سال انجام گرفته اشاره کنیم.

سفر اول؛ در سال ۱۳۲۰ نمایندگانی از کردستان ایران جهت دیدار از شوروی تعیین می‌شود و از طرف شوروی از آن‌ها دعوت به عمل می‌آید. این دعوت مورد قبول نمایندگان کرد - که بیش از ۲۰ نفر بودند - قرار می‌گیرد و مدعوین از تبریز به وسیله قطار در معیت ژنرال سلیم آتاکشیوف رهسپار بادکوبه می‌شوند. این هیأت در بادکوبه از پیشرفت‌های صنعتی، کشاورزی، فرهنگی و هنری دیدن کردند و با سران جمهوری آذربایجان شوروی در باره

کردستان مذاکراتی به عمل آوردند. در این سفر میرجعفر باقراف، رئیس جمهور آذربایجان شوروی خطاب به این هیأت چنین می‌گوید:

«ما شما را دوست داریم و برای ترقی و تعالی مردم کرد در تلاشیم و شما هر کار داشته باشید به ما مراجعه کنید، بگوئید فعلاً چه تقاضایی از ما دارید.»

و قاضی محمد در پاسخ به این سخن رئیس جمهوری شوروی چنین می‌گوید:

«ما استقلال می‌خواهیم و دولت شوروی باید به وسیله ارتش سرخ استقلال ما را تضمین کند و اسلحه به ما بدهد...»

البته در این سفر اختلافاتی بین خود نمایندگان کرد درگرفت (چون بافت هیأت هم شامل رؤسای عشایر می‌شود و هم شامل افراد سیاسی). سفر دوم؛ در خرداد ۱۳۲۴ بود که ژنرال سلیم آتاکشیوف نماینده سیاسی شوروی در آذربایجان از قاضی محمد خواست به همراه هیأتی از شوروی دیدن کند. در این سفر همراه قاضی محمد هفت نفر بود (که این عده اغلب از افراد سیاسی بودند). این هیأت در ایستگاه راه آهن بادکوبه مورد استقبال نمایندگان جمهوری آذربایجان قرار گرفتند و سپس مذاکره با حضور میرجعفر باقراف رئیس جمهور آذربایجان و هیأت مذکور آغاز شد. در این مذاکره باقراف در حالی که با مشت به دسته صندلی خود می‌کوفت چنین گفت:

«... تا روزی که جمهوری سوسیالیستی شوروی هست، خودمختاری و آزادی مردم کرد هم برقرار است...»

و قاضی محمد در جواب او می‌گوید:

«خلق ستم‌دیده کرد هر دستی را که به مدد او برخیزد نه تنها می‌فشارد، بلکه می‌بوسد...»



در این سفر باقراف موارد زیر را نیز به هیأت قول می‌دهد:

۱. اسلحه و مهمات و کمک‌های جنسی به مهاباد ارسال شود.
۲. قاضی محمد عده‌ای از جوانان کرد را جهت طی دوره نظامی به دانشگاه افسری بادکوبه بفرستد (که بعداً هشتاد نفر فرستاده شدند).
۳. دادن یکدستگاه ماشین چاپ جهت نشر کتب و روزنامه.

تشکیل حزب دمکرات، پس از سفر دوم به شوروی بود که قاضی محمد پس از توجیه افراد اصلی جمعیت ژ-کاف تأسیس حزب دمکرات کردستان را به عنوان تنها سازمان سیاسی مناطق کردنشین اعلام کرد و جمعیت ژ-کاف نیز در آن ادغام شد. در پی آن نخستین کنفرانس حزب در تیر ۱۳۲۴ جهت تصویب اساسنامه و انتخاب کمیته مرکزی و دبیر کل تشکیل یافت و قاضی محمد به عنوان دبیر کل آن انتخاب شد.

بندهایی از برنامه این حزب عبارت بودند از:

۱. ملت کرد در داخل ایران در اداره امور محلی خود آزاد و مختار باشد و در حدود دولت ایران، خودمختاریت کرد را بدست گیرد.
۲. با زبان کردی خود بتواند تحصیل کند و این زبان به رسمیت شناخته شود.

۳. انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به فوریت انتخاب شده و در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی کند.

۴. مأمورین دولت در منطقه، قطعاً باید از اهل محل باشند.

۵. تمام عایدات و درآمد منطقه، لازم است در خود منطقه صرف شود.

۶. مخصوصاً حزب دمکرات کردستان سعی خواهد کرد ما بین ملت آذربایجان و اقوامی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (آشوری، ارمنی و...) وحدت و برادری کامل برقرار گردد.

۷. حزب دمکرات کردستان به واسطه استفاده از منابع طبیعی سرشار

کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه فرهنگی و بهداشتی برای رفاه حال اقتصادی و معنوی ملت کرد مبارزه خواهد کرد.

هنوز چند ماه از تشکیل حزب دمکرات نگذشته بود که در دوم بهمن ۱۳۲۴ تأسیس این حکومت به شرح زیر اعلام می‌گردد:

در میدان «چوارچرا» - چهار چراغ - مه‌آباد با حضور افراد سرشناس کرد و یک جیب ارتش شوروی، قاضی محمد در بالای جایگاه مخصوص قرار گرفته موجودیت جمهوری خودمختار کردستان را اعلام می‌کند. قاضی محمد در آغاز سخنش چنین می‌گوید:

«مردم کرد مردمی تنها هستند، سرزمینشان غصب و تقسیم شده است، و از ابتدایی‌ترین حقوق که عبارت از حق تعیین سرنوشت باشد، بی‌بهره‌اند...»

آن‌گاه قاضی محمد با لباس افسران روسی و درجه ژنرالی به عنوان فرمانده کل قوای کردستان از نیروهای خود سان دید و بعد از برگزاری مراسم سان و رژه، کابینه جمهوری مه‌آباد را به شرح زیر اعلام می‌کند:

حاج بابا شیخ؛ نخست‌وزیر، محمد حسین سیف قاضی؛ وزیر جنگ، محمد امین معینی؛ وزیر کشور، حاج رحمان آقا مهدی؛ وزیر امور خارجه، احمد الهی؛ وزیر اقتصاد، اسماعیل ایلخانی‌زاده؛ وزیر راه، حاج مصطفی داودی؛ وزیر تجارت، محمود ولی‌زاده؛ وزیر کشاورزی، کریم احدین؛ وزیر پست و تلگراف، مناف کریمی؛ وزیر فرهنگ، صدیق حیدری؛ وزیر تبلیغات و خلیل خسروی؛ وزیر کار.

با سفر قوام السلطنه به مسکو و قراردادهایی که فی‌مابین دولت ایران و استالین برقرار شد، اوضاع را به ضرر حکومت خودمختار مه‌آباد و قاضی محمد تغییر داد. پس از این سفر نیروهای ارتش شوروی، شمال ایران (و از آن جمله کردستان) را به ترتیب تخلیه کردند. و پس از آن نیروهای ارتش ایران به

فرماندهی سرتیپ همایونی در دهم دی ماه ۱۳۲۵ وارد شهر مهاباد شدند. سرانجام در پانزدهم دی ماه ۱۳۲۵ پس از جا افتادن ارتش در منطقه، قاضی محمد و اطرافیانش دستگیر می‌شوند و بالاخره پس از تشکیل دادگاه ارتش، او در شب دهم فروردین ۱۳۲۶ در همان فلکۀ چهارچرای مهاباد به دار آویخته می‌شود.

در یادداشت‌های عمرعلیا در زمینۀ نحوه دستگیری قاضی محمد و سقوط جمهوری مهاباد چنین آمده است:

«... ارتش ایران با کمک‌های همه جانبه انگلستان و امریکا عازم فتح آذربایجان و کردستان شد تا با از هم پاشیدن جمهوری‌های خودمختار، حاکمیت شاه را برقرار سازد. کاظم‌اف نماینده شوروی که به عنوان وابسته بازرگانی در مهاباد سکونت داشت، خواست قاضی محمد را وادار سازد که به اتفاق نزدیکان خود ایران را ترک کند و به شوروی برود. ولی قاضی حاضر به ترک مهاباد نشد. مردم معمولاً نرفتن قاضی را چنان تعبیر می‌کردند که قاضی گفته است: «اگر من بروم ملت کرد را تحت شکنجه و آزار قرار می‌دهند. بگذار من فدای ملت کرد شوم.»؛ ولی این تعبیرات تماماً نمی‌توانست درست باشد، چرا که قاضی فریب قول پشتیبانی قوام‌السلطنه مبنی بر عدم ترک مهاباد را نیز خورده بود و فقط مسأله آزار و اذیت مردم کرد مطرح نبود. کاظم‌اف نماینده شوروی به ناچار عازم ارومیه شد و قاضی بدون هیچ‌گونه جنگ و خونریزی برای استقبال از ارتش ایران که در بوکان بود، به قریهٔ حمامیان منزل محمود آقا ایلخانی زاده که در ده کیلومتری بوکان قرار دارد، رهسپار شد و در آن جا با سرتیپ همایونی فرمانده نیروهای اعزامی ملاقات به عمل آورد و وقتی که از حمامیان به مهاباد مراجعت کرد، تمامی اسلحه و مهماتی را که در مهاباد بود بین بارزانی‌ها و مردم و طرفداران خود پخش کرد که به دست نیروهای دولتی نیفتد.

اردوی دولتی بعد از چند روز توقف در بوکان یک ستون به فرماندهی

سرهنگ علی اکبر غفاری را از راه برهان به اتفاق سواران علی آقا علی یار به سرپرستی ابراهیم، پسرش روانه مه‌آباد کرد. این عده شب را در قریه کلیجه بسر بردند و روز بعد ابتدا ارتش و دو روز بعد عشایر وارد مه‌آباد شدند، در حالی که از سوی اهالی شهر هیچ گونه ابراز احساسات یا اظهار دلخوشی به عمل نیامد.

پس از آن که تمام نیروهای دولتی در مه‌آباد مستقر شدند. سرتیپ همایونی فرمان رژه ایلات و عشایر کرد را صادر کرد و در دهم ۱۳۲۵ تمام سواران عشایر به سرپرستی ابراهیم علی یار و مام عزیز، امیر عشایر از مقابل سرتیپ همایونی و قاضی محمد رژه رفتند و بعد از اتمام رژه سرتیپ همایونی به همراه قاضی برای صرف ناهار به منزل قاضی محمد روانه شدند و ناهار را در آن جا با هم خوردند. فردای آن روز از طرف سرتیپ همایونی فرمان خلع سلاح عشایر صادر و به آن‌ها ابلاغ شد که هر چه زودتر اسلحه خود را به دولت تسلیم کنند. عشایر نیز اسلحه خود را با اخذ رسید به مقامات تحویل داده، خود بدون اسلحه روانه محل سکونت خود شدند. عجیب این است که در روزهای نخست، سرتیپ همایونی فرمانده سپاه کردستان تا جا افتادن نیروهایش در منطقه ناهار را در مه‌آباد و در منزل قاضی صرف می‌کرد و صحبتی از بازداشت او نبود.

در آن روزها صدر قاضی برادر قاضی محمد که ارتباط نزدیکی با نخست وزیر وقت احمد قوام داشت، در تهران مشغول فعالیت بود، تا به قول خودش سوءتفاهم‌های موجود را مرتفع ساخته، از شدت عمل دولت علیه خود و اقوامش جلوگیری کند. سرانجام در ۱۵ دی ۱۳۲۵ پس از جا افتادن ارتش در منطقه، صدر قاضی را در تهران دستگیر کردند و به مه‌آباد آوردند و همزمان، قاضی محمد و محمد حسین سیف قاضی و اعضای کابینه و همکارانش را نیز دستگیر کرده، به زندان انداختند.

پس از دستگیری قاضی محمد و همراهانش و تشکیل دادگاه و صدور

حکم اعدام، این رأی برای اجرا به اطلاع مقامات نظامی تهران رسید، ولی چون در گوشه و کنار گفتگوهایی برای رعایت حال متهمان می‌شد و از طرف دیگر به علت این که هنوز جنگ با بارزانی‌ها آغاز نشده بود و دولت نیز نمی‌خواست چنین شدت عملی را نشان دهد، از این رو اجرای حکم به تأخیر افتاد، تا این که پس از هشتاد روز با پناهنده شدن افراد مسلح بارزانی به دولت شوروی و بعد از تثبیت اوضاع امنیتی منطقه، دادگاه دیگری به ریاست سرهنگ نجات‌الله ضرغامی در مهاباد تشکیل شد و چون دیگر بعضی ملاحظات سیاسی و نظریات خصوصی در میان نبود، حکم این دادگاه جدید که آن هم متهمان را مثل سابق به اعدام محکوم کرده بود، در شب دهم فروردین ۱۳۲۶ به مورد اجرا گذاشته شده و در فلکۀ چهارباغ که جمهوری خودمختار در همان محل اعلام شده بود، قاضی محمد، صدراعظمی و سیف‌قاضی به دار آویخته شدند».

روشن است که شوروی به عنوان یک نظام سوسیالیستی از احزاب سوسیالیست و کمونیست در ایران دفاع می‌کرد، مثل دفاع از حزب توده و یا دفاع از حزب دمکرات آذربایجان (جریان پیشه‌وری). لذا از همین زاویه نیز می‌توان حمایت شوروی را از قاضی محمد برای تشکیل حزب دمکرات کردستان تفسیر کرد، اما صرف‌نظر از این توجیه، با توجه به عمل کرد دولت شوروی در شش سال حضورش در منطقه مهاباد می‌توان نتیجه گرفت که شوروی دو هدف مشخص زیر را در حمایت از قاضی محمد و تشکیل حزب دمکرات و جمهوری خودمختار مهاباد تعقیب می‌کرد:

اول - دولت شوروی به عنوان رژیم‌ی که سربازهایش منطقه کوهستانی شمال کردستان ایران را اشغال کرده بود، به یک نوع وفاق و هماهنگی در کردستان نیاز داشت تا از آن طریق مطمئن شود که هیچ آسیبی به نیروهایش نخواهد رسید. لذا دولت شوروی در سفر اول از قاضی محمد و سرشناسان سیاسی و سران عشایر دعوت کرد، اما چون سران عشایر که عمده‌ترین آن‌ها

عشیره دهبکر بود با قوام‌السلطنه ارتباط داشت، موفق به ایجاد ائتلاف بین این دو گروه نشد، اما در سفر دوم که هیأتی یکدست بود، دولت شوروی حمایت رسمی خود را از قاضی محمد و اقدامات او اعلام کرد.

در این مطالعه ما متوجه شدیم در طول مدتی که سربازان شوروی شمال کردستان را اشغال کرده بودند، هیچ آسیبی از ناحیهٔ اکراد خصوصاً طرفداران قاضی محمد به آنان نرسید.

دوم - هدف بعدی دولت شوروی از این حمایت، برمی‌گشت به نیاز دولت شوروی به اهرم‌های سیاسی علیه دولت ایران. به‌طور کلی ما از شهری ۱۳۲۰ به بعد شاهدیم که دولت شوروی از لحاظ بدست آوردن موقعیت سیاسی در ایران از انگلستان عقب می‌افتد، یعنی انگلستان در این دوره موفق می‌شود با تغییر محمد رضا شاه به جای رضا شاه دولت مرکزی ایران را در اختیار خود قرار دهد. لذا قدرت گرفتن حزب تودهٔ ایران و حزب دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان می‌توانست اهرم‌هایی را در اختیار شوروی قرار دهد تا بتواند از آن طریق از دولت مرکزی ایران امتیاز بگیرد.

لذا می‌بینیم پس از مذاکره و توافق قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت با هیأت حاکمهٔ شوروی، از شمال ایران خارج می‌شوند و شوروی حزب دمکرات کردستان و قاضی محمد را تنها می‌گذارد.

طبق نوشتهٔ ویلیام انگلتون در کتاب جمهوری ۱۹۴۶، بعد از خروج شوروی از کردستان از آندره گرومیگو که آن زمان نمایندهٔ دائمی شوروی در سازمان ملل متحد بود سؤال شد:

«... اکنون که ارتش سرخ از آذربایجان و کردستان خارج می‌شود، تکلیف و سرنوشت کردها چه خواهد شد؟ او چنین پاسخ داد: این امر مسألهٔ داخلی ایران است و ما هم حق مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر را نداریم...!»

براساس آن چه که در بخش دوم و سوم مطرح کردیم در بررسی شرایط

سیاسی - اجتماعی زمان قاضی محمد سه محور زیر مورد غفلت قرار گرفته است:

۱. نیاز عموم مردم مهاباد به امنیت در مقابل نیروهای روسی و حملات احتمالی عشایر و نقشی که قاضی محمد در این زمینه بازی کرد.
۲. شکل‌گیری جمعیت ژ - کاف، مسأله‌ای مسبوق به سابقه بوده است و نقطه شروع آن را باید ابتدا کردستان کشور عثمانی در جنگ جهانی اول و بعد در شهر سلیمانیه (کردستان فعلی عراق) در فاصله دو جنگ جهانی جستجو کرد، نه در اقدامات قاضی محمد.
۳. مسأله حضور و نفوذ سیاسی عناصر دولت شوروی در شکل‌گیری حزب دمکرات و جمهوری خودمختار مهاباد.

## سردار رشید اردلان

(۱۳۳۶-۱۳۸۳ هجری)

عباس خان معروف به سردار رشید ابن غلی خان اردلان که به چند پشت به امان الله خان والی می‌رسد، در سال ۱۲۸۴ هجری با مرگ غلامشاه خان اردلان، ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) فرهاد میرزای عمویش را به سال ۱۲۸۴ هجری والی سنندج کرد و امارت اردلان را برچید. پس از گرانی و قحطی سال ۱۲۸۸ هجری و جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ مردم کردستان در نابه‌سامانی و تنگنا قرار گرفتند. عثمانی‌ها و انگلیسی‌ها و روس‌ها هم کردستان را به آشوب کشیده بودند.

در این دم سردار رشید به سال ۱۳۳۶ هجری در روانسر، طوایف کرد را دور خود جمع کرد و نهضتی پدید آورد. او هدفش این بود که حکومت اردلان را مجدداً تجدید کند، لذا پنهانی با سران عشایر به گفتگو پرداخت، آن‌ها هم به او وعده کمک و مساعدت دادند. پس از آن: حسین خان رضا، جعفرسان لهن، محمود خان کافی سانان، محمود خان دزلی و محمد خان بانه‌ای به او پیوستند. از سوی دیگر سنجرخان میاوران و حسین قلی خان کلیائی آماده همکاری شدند. سپس سردار رشید با سپاهی گران به سنندج رفت و حکومت اردلان را از نو به وجود آورد. روس‌ها هم او را تأیید کردند و با او پیمان بستند که حکومتش را تقویت کنند.



در این هنگام سردار رشید به کرمانشاه حمله کرد و محمد خان کرمانشاهی حاکم کرمانشاه را به قتل رساند. در این دم علی اکبر خان سنجایی که از بزرگان و ناموران کرمانشاه بود با او بیعت کرد. پس از خاتمه جنگ جهانی مجدداً به روانسر رفت و در آنجا به فرمانروایی پرداخت.

در این زمان ناصرالدین شاه قاجار شریف‌الدوله را به سنندج اعزام داشت. شریف‌الدوله به سال ۱۳۳۷ هجری در سنندج مستقر شد و با مردم بنای بدرفتاری و ستم را گذاشت. سپس پیامی به سردار رشید فرستاد و در آن اظهار داشت: چون تو از خاندان اردلان هستی و اردلانی‌ها برای این که مدت‌ها به شاهان قاجار خدمت کرده‌اند، از این رو دوست دارم به سنندج بیایی و حکومت اردلان را در دست‌گیری. من هم عازم شیراز می‌شوم. این سخنان او را فریب داد و به سال ۱۳۳۸ هجری با چند تن از یارانش به سنندج آمد تا حکومت را در دست‌گیرد. شریف‌الدوله هم از او استقبال شاهانه کرد، اما پس از چند روز او و یارانش را دستگیر نمود و به تهران روانه‌اش ساخت. سردار رشید مدتی در تهران در زندان بسر برد تا به سال ۱۳۳۹ هجری، سید ضیاءالدین طباطبایی او را آزاد کرد و به روانسر فرستاد، اما سردار رشید مجدداً به سال ۱۳۴۰ هجری با سران عشایر به گفتگو پرداخت و آنان را برای همکاری و حمله آماده ساخت. جوانان روانسر و جوانرودی و سنجایی هم به او قول مساعد دادند.

در این هنگام رضاخان وزیر جنگ شده بود. گزارشاتی در باره اغتشاشات سردار رشید به او داده بودند. رضاخان به سرلشکر امیر احمد فرمان داد که او را در کرمانشاه دستگیر و به تهران اعزام دارد. امیر احمد نخست با جعفر سان و محمود خان دزلی و حسین خان رضا مذاکره کرد و از آنان تعهد گرفت که در این امر او را یاری کنند تا سردار رشید را دستگیر و به سزای عملش برسانند، چون این خبر به سردار رشید رسید، با چهار هزار و پانصد سوار زیده به جعفرسان و یارانش حمله کرد و در کوه‌های شمشیر، جنگی شدید روی داد.

یاران جمع‌فرسان هم که بیش از چهار هزار نفر بودند به خاطر سختی جا و برف و سرما، سردار رشید نتوانست کاری بکند و به روانسر بازگشت. پس از آن امیر احمد به او حمله کرد و او ناچار روانسر را رها کرد و به شهر همدان رفت و خود را تسلیم کرد، سپس او را به تهران فرستادند و در بندش کردند.

پس از مدتی اغتشاشاتی در تهران رخ داد. سردار رشید این را فرصت شمرد و از زندان فرار کرد و به روانسر آمد. مجدداً قوایی جمع کرد، اما کردهای خائن باز او را محاصره کردند. او ناچار به سلیمانیه رفت و به خدمت شیخ محمود صفید رسید و از او یاری خواست، اما چون شیخ محمود در حال جنگ بود، نتوانست برایش کاری بکند و از آنجا به مُحَمَّرَه یا خرْمَشهر رفت و خود را به شیخ خزل رساند. او نیز نتوانست کمکش کند. از آنجا عازم بغداد شد. در آن هنگام رضا شاه برای زیارت به نجف رفته بود. وی خود را به رضا شاه رساند و تقاضای عفو کرد. پس از مدتی به روانسر بازگشت و به وسیله شیخ حسام‌الدین نقشبندی به سال ۱۳۴۲ هجری به سنندج رفت. در آن دم مظفرخان سردار حاکم سنندج شده بود. مظفرخان تلگرافی در باره سردار رشید به تهران مخابره کرد و مجدداً او را دستگیر و به تهران اعزام داشتند، تا به سال ۱۳۴۴ هجری که اوضاع ایران مغشوش شد و احمد شاه قاجار از سلطنت خلع شد. سلطنت قاجاریه منقرض گردید و پادشاهی به سلطنت پهلوی رسید. سردار رشید رستگار شد، اما در تهران ماندگار شد و همان جا به سال ۱۳۸۲ بدرود حیات گفت.

علاء‌الدین سجادی در کتاب تاریخ جنبش‌های کرد می‌گوید: سردار رشید اردلان پس از قحطی سال ۱۲۸۸ هجری در کردستان، علیه دولت ایران قیام کرد و بیش‌تر قبایل کرد با او همدست شدند. او نخست به کرمانشاه حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد، سپس سنندج را هم گرفت. پس از خاتمه جنگ جهانی دوم دولت ایران نیرو گرفت. اعیان و ثروتمندان سنندج چون از این وضع ناراضی بودند، از دولت تقاضای کمک کردند. دولت، شریف‌الدوله

را با قوایی فرستاد و سردار رشید ناچار به روانسر بازگشت. شریف‌الدوله با فریب، سردار رشید را به سنندج دعوت کرد و او را همان‌جا دستگیر و به تهران فرستاد. مدتی زندانش کردند تا این‌که سیدضیاءالدین طباطبایی او را به سال ۱۳۳۹ هجری آزاد کرد و به روانسر بازگشت. پس از مدتی مجدداً شروع به جمع‌آوری قوا کرد تا حکومت اردلان را در دست گیرد، ولی این بار نیز او را دستگیر کردند و به تهران فرستادند. در آن‌جا تحت نظر بود تا این‌که جهان را بدرود گفت.

## ملا آواره

(۱۳۵۴-۱۳۸۹ هجری)

احمد پسر ملا محمد امین هموندی معروف به ملا آواره، به سال ۱۳۵۴ در ده شلماش از توابع سردشت متولد شد. در کودکی در خدمت پدرش به کار فراگرفتن علوم مقدماتی مشغول شد و تا سن ده سالگی قرآن را از بر کرد. سپس در پی فهم قرآن ترک خانواده گفت و به روستای آوایی رفت و در خدمت ملا صالح بیژوی منطق و حکمت و تفسیر و فقه را آموخت. پس از مدتی به اخذ افتاء نائل آمد و چون به مطالعه کتب علاقه پیدا کرد، برایش روشن شد که بیشتر تر ملل دنیا آزادند، ولی کردها آواره و دربدرند و کسی برایشان احترام قائل نیست؛ بر اثر رنج‌ها و مشقاتی که از ژاندارم‌ها و امنیه‌ها دیده بود، به خود می‌گفت کردها هم انسانند، چرا باید همیشه تحت ستم قرار بگیرند، از وطنشان دور شوند و آواره گردند؛ این بود که در این باره با جوانان مشورت کرد و آنان را برای از بین بردن ظلم و ستم دست‌نشانندگان شاه با خود هم عقیده کرد و خود را آواره خواند که جوانان سپس او را ملا آواره صدا می‌کردند.

ملا با این که در آغاز به مبارزه با رژیم پرداخت، اما سپس تصمیم گرفت مجدداً به دهکده خود بازگردد و به کار کشاورزی و دامداری که پیشه اجدادش بود بپردازد. این بود که به کار کشاورزی مشغول شد و در حین کار

مردم را آگاه می‌کرد و آنان را به مبارزه تحریک می‌کرد، اما امنیه‌ها که در ده بودند او را نظارت می‌کردند. او کم‌تر می‌توانست با مردم تماس بگیرد.

ملا برای این که تاکتیک و رزم آرای و تدبیر جنگ را بیاموزد، به میان پیشمرگان کرد عراق رفت و با آنان هم‌آوازه شد، تا فن حرکت دادن پیشمرگان و به کار انداختن نیروهای نظامی در جنگ را به طور کلی بیاموزد. با آنها سنگر به سنگر راه می‌رفت و شب‌ها با آنها شب‌زنده‌داری می‌کرد، تا این که سال ۱۹۶۴ به سرزمین خود بازگشت و یاران و دوستان خود را جمع کرد و شروع به جنگ پارتیزانی نمود. آن‌گاه بیشتر روستاها را گشت و جوان‌های ترس را انتخاب کرد و به آنان دستور داد که در مقابل رژیم خونخوار شاهنشاهی بایستند و مبارزه کنند.

پس از مدتی اسماعیل شریف‌زاده، سلیمان معینی و عبدالله معینی و چند جوان دیگر به صف آزادی‌خواهان پیوستند. آنان یک کمیته انقلابی پدید آوردند و با دیگر آزادی‌خواهان با رژیم به مبارزه پرداختند و در میان خود دسته‌های منظمی به وجود آوردند.

ملا آواره هدفش این بود که مردم را بیدار کند و دردهای اجتماعی مردم را با واقع‌بینی بازگوید و راه اصلاح و چاره‌جویی را به توده مردم نشان دهد. نهضت او یک نهضت فکری و اجتماعی بود. او می‌خواست رستاخیزی را اندیشه هم‌میهنان خود پدید آورد. او در یک جا توقف نکرد، بلکه روستاها را می‌گشت و در هر جا با گروه‌های مختلف در تماس بود و درد کردها را ستم ملی تشخیص داد. هر جا با گروه‌های مختلف در تماس بود و ریشه درد مردم را استبداد داخلی می‌دانست و با آن به شدت مبارزه کرد، سرانجام هم جان خود را در همین راه از دست داد.

او همواره در کنار مردم بود و به آگاه‌سازی آنان می‌پرداخت. از مضمون و محتوای اشعارش که در این باره سروده، این مدعا کاملاً پیداست. او تشخیص داده بود که مردم باید همه قیام کنند و در مقابل زور و استبداد بایستند و حق

خود را از آنان مطالبه کنند. به مردم می‌گفت که مبارزه با استبداد یک وظیفه شرعی است و تنها در این راه مردم به آرزوهای خود می‌رسند. شعر برای او هدف نبود، بلکه وسیله آگاهی و بیداری مردم بود.

ملا از هوش و استعداد خارق‌العاده‌ای برخوردار بوده و این چیزی است که کسانی که او را دیده‌اند بدان معترضند و نیز در ابراز سخن و تلقین، قدرت فوق‌العاده‌ای داشته و در سرودهایش که به یادگار مانده و لوله ایجاد می‌کرده و حتی مردم را به گریه می‌انداخته است.

او معتقد بود که هر مستبدی می‌کوشد برای تحکیم پایه‌های استبدادش جنبه قدسی بدهد و از دین و مذهب بهره‌جوید و این تنها آگاهی و بالا بردن سطح شعور مردم است که جلو این سوءاستفاده‌ها را می‌گیرد و مردم را آزاد می‌کند.

در آغاز سال ۱۳۴۷ شمسی ملا پیشمرگ‌هایش را جمع کرد و به آنان اظهار داشت: همگی باید این را بدانیم که این اسلحه را برای چه با خود برداشته‌ایم. آشکار است، اسلحه را برای حفظ جان و مال هموطن‌هایمان برداشته‌ایم که از آن‌ها محافظت کنیم. این اسلحه باید برای گرفتن حقوق آزادی ملتمان به کار رود، اسلحه برای زیبایی نیست، برای ستاندن حق و حقوق مردم است، زیرا حق را از این رژیم خونخوار باید به ضرب اسلحه و زور گرفت، پس از این به بعد باید به جنگ رژیم پردازید و از جان خود نترسید تا به آرزوهایتان برسید.

پیشمرگان پس از چند روز با مأموران دولتی که به سرکوب ملا آواره و یارانش آمده بودند روبرو شدند و جنگی شدید میان آنان روی داد. عاقبت دو پیشمرگ به نام‌های سلیمان معینی و خلیل مصطفی‌زاده شهید شدند و این باعث نگرانی ملا شد. پس از آن از آن‌جا به منطقه‌ای دیگر کوچیدند، زیرا جنگ آن‌ها جنگ پارتیزانی بود.

ملا در بهار سال ۱۳۴۷ همراه چند تن از دوستان پیشمرگش، در کوه‌های

بلند و زیبای لانک و گیاه رنگ در منطقه سویسیان مشغول گشت و گذار بودند و سپس به ده بازگشتند. آنان در آن دم در حدود سی نفر بودند که سحرگاه ناگاه صد تن از ژاندارم‌ها حمله کردند و آنان هم در مقابلشان ایستادند. بعداً معلوم شد که یکی از پیشمرگان خودفروش خود را به پاسگاه رسانده و نشانی ملا و یارانش را به آن‌ها داده تا دستگیرشان کنند که در این درگیری ملا و پیشمرگ‌ها چند تن از ژاندارم‌ها را کشتند. سپس چند فروند هلیکوپتر به کمک ژاندارم‌ها آمدند و ملا آواره و دوستانش را گرفتند و به سردشت بردند. حکومت دژخیم شاه پس از هفتاد و یک روز به سال ۱۳۸۹ هجری آنان را تیرباران کردند. بنا به وصیت خودش وی را در دامنه کوه گرده‌سور به خاک سپردند.

ملا آواره قبل از تیرباران به دژخیمان رژیم شاه گفت: ای دژخیمان شما می‌توانید من و دوستانم را بکشید، اما باید بدانید که پس از ما صدها ملا آواره و مام رحمان به وجود خواهند آمد، زیرا نهضت این ملت با کشتن ما از بین نخواهد رفت، بلکه با کشتن ما تقویت خواهد شد و سرانجام مردم از شما انتقام خواهند گرفت.

اینک در این‌جا برخی از اشعار انقلابی ملا آواره را برای خوانندگان ارجمند نقل می‌کنیم:

دوژمن تا که ی بدهم باجت

دهک و هرگه ری ته‌خت و تاجت

ئه‌ی وه رزیران، ئه‌ی جووتیران

ئه‌ی تووتنه وانی مال ویران

بابه یه‌ک دل و یه‌ک زمان

به خه‌بانی شورش گیرمان

تا دوا پشوو هه‌ول بده‌ین

شه‌ق له و رژیمه هه‌ل بده‌ین

یه ک گرتن هوی سه‌رکه وتنه  
خه بات ریگه‌ی ده س که وتنه  
ئه گه ریه ک بین و یه ک بگرین  
له گه ل یه ک دا بژین بمیرین  
زال ده بین و وسه‌رده که وین  
به رز ده بین و نانه وین  
یعنی: ای دشمن! تاکی باج و خراجت را بدهم  
خدا کند تخت و تاجت زیر و رو شود  
ای کشاورزان وای دهقانان!  
ای توتون کاران خانه خراب  
بیایید یک دل و یک زبان  
با مبارزهٔ انقلابیون  
تا آخرین نفس کوشش کنیم  
و آن رژیم را با لگد از بین ببریم  
وحدت و یگانگی باعث پیروزی می‌شود  
مبارزه راه نجات است  
اگر متحد شویم و یکدست گردیم  
و با هم زندگی کنیم و بمیریم  
بر دشمن چپیره می‌شویم و پیروز می‌گردیم  
سرافراز می‌شویم و از بین نمی‌رویم



## جلال طالبانی

(۱۳۹۵ - ... هجری)

بعد از امضای موافقت نامه محمد رضا شاه پهلوی و صدام حسین در الجزایر، به سال ۱۳۹۵ هجری مطابق ۱۹۷۵ میلادی که منجر به درهم شکسته شدن مقاومت کردهای عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی شد و حزب دمکرات کردستان عراق که تنها حزب سیاسی و نظامی کردهای عراق محسوب می شد، از نظر سازمان تقریباً متلاشی شد و تعدادی از سران و مسئولین آن خود را تسلیم رژیم بعثی عراق کردند و امان نامه گرفتند. تعدادی هم راهی کشورهای اروپا و سوریه و لبنان شدند. ملامصطفی هم با تعدادی از یارانش پناهنده ایران شدند و این مسأله فرصت مناسبی برای جلال طباطبایی پیش آورد تا رهبری خود را در جنبش کردهای عراق که سالها در آرزوی آن بود اعمال نموده و حزبی را به نام اتحادیه میهنی کردستان تشکیل دهد.

در تاریخ ۱۹۷۵/۶/۱ یعنی چند ماه پس از شکست حزب دمکرات عراق، اتحادیه میهنی کردستان موجودیت خود را اعلام کرد و ضمن بر شمردن علل و عوامل شکست شورش بارزانی که استعمار آمریکا و انگلیس و عوامل ارتجاع باعث آن شدند، اصلی ترین وظایف اتحادیه را به شرح زیر اعلام نمود:

۱. آزاد ساختن عراق از قیود استعمار نواز جنبه های اقتصادی و سیاسی.

۲. سرنگون ساختن رژیم دیکتاتوری خونخوار بعثی.
  ۳. استقرار یک حکومت ملی و دمکراتیک با ائتلاف از نیروهای دمکرات به گونه‌ای که دمکراسی را برای مردم تضمین نماید.
  ۴. شناسایی حقوق ملی کردها و تأمین خودمختاری آنان در چهارچوب جمهوری مستقل و دمکراتیک عراقی.
  ۵. انجام اصلاحات ارضی ریشه‌ای به نفع توده دهقانان و صنعتی کردن کشور و بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور در جهت پیشرفت جامعه عراق به عنوان مرحله انتقالی در جهت استقرار ساختمان سوسیالیستی در کشور.
- «اتحادیه انقلابیون کردستان» یا «خط‌العام» که طالبانی شخصاً ریاست آن را بر عهده داشت، در ابتدا نیروی اصلی اتحادیه میهنی کردستان بود و پس از آن بسیاری از کردهای عراقی مقیم اروپا و سوریه نیز به آن پیوستند.
- جلال طالبانی در مورد تشکیل اتحادیه میهنی کردستان طی مصاحبه‌ای می‌گوید:

«... ما در آن زمان به یک نوع سازماندهی احتیاج داشتیم که با روحیه و موقعیت کردستان عراق سازگار باشد و بدین گونه ما به این نتیجه رسیدیم که فعلاً یک نوع اتحادیه را تأسیس کنیم که بتواند ایدئولوژی‌ها و افکار و اندیشه‌ها را در خود جای دهد و گروه‌ها بتوانند در چهارچوب همان اتحادیه فعالیت سیاسی نمایند و از جدایی احزاب و سازمان‌های سیاسی جداً پرهیز گردد و شخصیت‌های مفید و مؤثر مبارز را هم در خود گرد آورد که این هم ضرورت اتحادیه‌ای میهنی و دمکراتیک و ترقی بوده و چنین شد که اتحادیه میهنی کردستان را در اواخر سال ۱۹۷۵ تشکیل دادیم، بمانند نیم جبهه‌ای که راه‌گروه‌هایی افراد و سازمانها و گروه‌ها را باز گذاشته تا در آن حضور داشته باشند...»

پس از تشکیل اتحادیه میهنی کردستان، ابتدا جمعیت رنجداران کردستان و یک سال بعد جنبش سوسیالیستی کردستان عراق به آن پیوستند و بدین ترتیب اتحادیه میهنی کردستان به نیروی نسبتاً بزرگی تبدیل شد.

اکنون به لحاظ این که به گونه‌ای بهتر بر ترکیب اتحادیه میهنی کردستان در سال‌های نخست تشکیل آن واقف شویم، نگاهی به بیوگرافی جناح‌های آن در آن سال‌ها می‌اندازیم:

### اتحادیه انقلابیون کردستان

این گروه که از همان ابتدا به عضویت اتحادیه میهنی کردستان درآمد، توسط جلال طالبانی و همفکران وی تشکیل شد، ولی جلال طالبانی برای این که خود را یک شخصیت مستقل در اتحادیه میهنی کردستان نشان دهد، در عین رهبری آن، دکتر فؤاد معصوم را دبیر اول گروه مذکور و افرادی چون دکتر عمر شیخ موسی، دکتر کمال فؤاد، سید مجید، سید کریم، ملازم عمر و... را به عنوان اعضای کمیته مرکزی آن برگزید، این گروه که هنوز در اتحادیه میهنی کردستان عضویت دارند، ظاهراً دارای ایدئولوژی خاصی نیستند و هر کس که دارای هر عقیده و مرامی باشد، مادامی که با هدف خودمختاری کردستان مبارزه کند، می‌تواند عضو این گروه شود.

این گروه در حال حاضر در کردستان عراق تشکیلات خاص خود دارد و در کردستان عراق به عنوان «یه کیتی شورشگیران» یعنی «اتحادیه انقلابیون» معروف است.

### جمعیت رنج‌دوران کردستان

این گروه نیز که یک گروه شبحه مائوسیستی می‌باشد و با هدف ایجاد یک کردستان واحد و مستقل از تمام بخش‌های کردستان تشکیل شده، به توسط کسانی چون انوشیروان، دکتر کمال خوشنوا، فریدون عمرسیدعلی، جعفر عبدالکریم، ملابختیار، سالار، آرام... و با همفکری جلال طالبانی به وجود آمد. با این که رهبر پشت پرده و اصلی این گروه و نظریه‌پرداز آن شخص جلال طالبانی می‌باشد، ولی همان‌طور که گفتیم جلال طالبانی برای این که

شخصیت به اصطلاح مستقل خود را در اتحادیه میهنی کردستان حفظ کند، از همان اوایل تشکیل این گروه دبیر اولی آن را بر عهده انوشیروان گذاشت. این گروه در حال حاضر نیز در اتحادیه میهنی کردستان عضویت دارد و به صورت مستقل به فعالیت‌های تشکیلاتی خود در کردستان عراق ادامه می‌دهد.

در این جا یادآوری این نکته اهمیت دارد که گفته شود هدف جلال طالبانی از ایجاد دو گروه مذکور با دو رهبری و ایدئولوژی جداگانه در عین این که خود نظریه پرداز سیاسی و فکری آنان می‌باشد، این است که اتحادیه انقلابیون را به عنوان یک سازمان دمکرات در مقابل حزب دمکرات کردستان عراق و جمعیت رنج‌دوران کردستان را به عنوان یک سازمان چپی در مقابل سازمان حزب شیوعی عراق در کردستان علم کند.

حدود یک سال بعد از اعلام موجودیت اتحادیه میهنی کردستان و در حالی که رابطه دوستانه‌ای میان آن با حکومت حافظ اسد در سوریه برقرار شده بود و رژیم بعثی سوریه کمک‌های فراوان مالی و تسلیحاتی در اختیار اتحادیه میهنی قرار می‌داد، سران اتحادیه، نخستین کنگره خود را در سوریه در سال ۱۹۷۶ منعقد ساختند.

مهم‌ترین وظایف کنگره اول اتحادیه میهنی کردستان، تدوین برنامه و اساس‌نامه داخلی برای اتحادیه به مثابه جبهه‌ای بود که متحد ساختن تمام سازمان‌های سیاسی کردستان عراق را جهت سرنگون ساختن رژیم بعثی عراق و به دست آوردن خودمختاری برای کردستان را هدف قرار داده بود.

در کنگره اول اتحادیه میهنی کردستان نمایندگان حاضر در کنگره بر دوستی در کنگره اتحادیه با دولت سوریه تأکید نمودند و مقرر شد که اتحادیه فعالیت‌های خود را در جهت جلب دیگر گروه‌های کرد عراقی تشدید نماید. نکته جالب توجهی که در کنگره اول اتحادیه میهنی کردستان مطرح شد، این بود که شخص جلال طالبانی علی‌رغم تمایلات شخصی خود و در حالی

که در تمام تحلیل‌ها و تفسیرها مقررگشت که با افراد خانوادهٔ بارزانی که به تازگی حزب دمکرات کردستان عراق را به عنوان قیادهٔ موقت احیاء کرده بودند رابطه برقرار سازد.

حدود یک سال پس از تشکیل اتحادیهٔ میهنی کردستان و بعد از این‌که کنگرهٔ اول اتحادیهٔ میهنی کردستان در سوریه تشکیل و خط‌مشی سیاسی و نظامی آن را تعیین کرد، سران اتحادیهٔ میهنی کردستان دستجات مسلحی در مناطق مرزی و کوهستان‌های صعب‌العبور کردستان عراق تشکیل داده و در گسترهٔ محدودی، فعالیت‌های نظامی را علیه رژیم بعثی عراق از سر گرفت، البته در ایجاد این دستجات مسلح، کمک‌های دولت سوریه که با رژیم بعثی عراق اختلافات شدیدی داشت، نقش اصلی و قابل توجهی ایفا نمود. در مدت کوتاهی، تعدادی از پناهندگان کرد عراقی در ایران و کردهای عراقی که از سیاست تجهیز و تخریب مناطق کردنشین عراق توسط رژیم بعثی‌ها ناراضی بودند، به دستجات مسلح اتحادیهٔ میهنی کردستان پیوستند، بدین سان این گروه به تدریج به نیروی نسبتاً بزرگی تبدیل شد که بخشی از کردهای عراق را تحت تأثیر قرار داد.

در سال ۱۹۷۷ بعد از این‌که تعداد زیادی از پیشمرگان اتحادیهٔ میهنی کردستان از طریق مرزهای ترکیه - عراق - خاک سوریه را به مقصد کردستان عراق ترک می‌نمودند، دولت ایران همکاری‌هایی با پیشمرگان اتحادیه در خصوص انتقال آنان از مناطق کردنشین غرب ارومیه به مرزهای سردشت نمود و حتی کامیون‌هایی جهت انتقال آنان در اختیار مسؤولین اتحادیه قرار داد. پیشمرگان اتحادیهٔ میهنی کردستان پس از انتقال به مرزهای سردشت، به طور کلی در درهٔ ناوزنگ و روستای نوکان و بیدلان استقرار یافتند. با این‌که اتحادیهٔ میهنی کردستان ظاهراً در کلیهٔ موضعگری‌های خود از رژیم شاه ایران به عنوان یکی از عوامل شکست کردها در سال ۱۹۷۵ یاد می‌کرد و شاه را دشمن کردها معرفی می‌نمود، ولی روابط مابین اتحادیهٔ میهنی و رژیم در

سال ۱۹۷۷ کاملاً مبرز بود، رفت و آمد مسؤولین اتحادیه به هنگ ژاندارمری سردشت و دیدار آنان با سرهنگ تاج‌الدینی فرمانده وقت هنگ سردشت بر کسی پوشیده نبود. با این حال رژیم شاه به لحاظ آن‌که روابط خود را با این گروه پرده پوشی کند در عملیات هماهنگی علیه آنان با دولت عراق در سال ۱۹۷۷ شرکت کرد، ولی این عملیات صرفاً یک عملیات تاکتیکی و صوری بود و ضربه‌ای بر پیشمرگان اتحادیه وارد نساخت.

بعد از عملیات وسیع رژیم بعثی عراق علیه مواضع پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان در سال ۱۹۷۷ در نوار مرزی مناطق غربی سردشت و هماهنگی‌های تاکتیکی واحدهایی از ارتش ایران با رژیم عراق، حدود ۸۰۰ نفر از پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان ظاهراً به منظور آوردن اسلحه از سوریه از طریق مرزهای مشترک ایران - عراق و عراق - ترکیه عازم سوریه شدند که در مسیر خود در مناطق بادینان کردستان عراق و در حوالی استان هکاری ترکیه مورد حملات واحدهایی از افراد بعثی قرار گرفته و تقریباً تارومار شدند.

### کنگره دوم اتحادیه میهنی کردستان به سال ۱۹۷۹

چند ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در حالی که پیروزی این انقلاب عظیم تحولات بزرگی در حرکت کردها ایجاد کرده بود، به سال ۱۹۷۹ اتحادیه میهنی کردستان در دره ناوونگ که به وادی الاحزاب معروف شده، دومین کنگره خود را منعقد ساخت. این کنگره در حالی برگزار گردید که گروه‌های مختلفی در مناطق کردنشین ایران با هدف به اصطلاح مبارزه برای ایجاد خودمختاری در کردستان به وجود آمد و هر کدام به گونه‌ای با جلال طالبانی در ارتباط بودند و حتی اتحادیه میهنی کردستان در غارت و خلع سلاح پایگاه‌های ژاندارمری مناطق کردنشین تفنگداران خود را در اختیار آنان قرار می‌داد و آنان را تشویق می‌کرد که جهت تقویت خود از رژیم بعثی

عراق اسلحه و مهمات و دیگر وسایل مورد نیاز را بگیرند. در دومین کنگره، سران اتحادیه میهنی کردستان تصمیم گرفتند که رابطه نزدیکی با دولت جمهوری اسلامی ایران برقرار سازند. البته قبل از پیروزی انقلاب نیز جلال طالبانی در حالی که رژیم شاهنشاهی را حتمی الزوال می‌دانست، برای برقراری رابطه با سران نهضت کوشش‌هایی به خرج داد. یک بار نماینده خود را در پاریس جهت همبستگی با مردم ایران خدمت امام فرستاد و در همان حال طی نامه‌ای به آقای شریعتمداری اعلام آمادگی کرد که در صورت تمایل وی نیروهای خود را در اختیار او قرار دهد.

- ٣٩- کردستان و الحركه القوميه الكرديه، تأليف جلال طالبانى - بيروت ١٩٧١
- ٤٠- خلاصه تاريخ الكرد و كردستان، تأليف امين زكى، ترجمه محمد على عوفى - مصر ١٩٣٦
- ٤١- حول المشكله الكرديه، تأليف جمال نيز - فرانكفورت ١٩٦٩
- ٤٢- العشائر الكرديه، تأليف عباس عزادى - بغداد ١٩٥٩
- ٤٣- اليزيديه قديماً و حديثاً، تأليف عبدالرزاق الحسنى - بغداد ١٩٤٨
- ٤٤- دين الكرد القديم، تأليف توفيق و هبى ترجمه روژياني - بغداد ١٩٤٥
- ٤٥- الكاكائيه فى التاريخ، تأليف عباس الغراوى - بغداد ١٩٥١
- ٤٦- القضيه الكرديه، تأليف شيخ عمر غريب - بيروت ١٩٩٢
- ٤٧- القضيه الكرديه، تأليف: معروف جياوك - بغداد ١٩٢٥
- ٤٨- المسأله الكرديه، تأليف: محمد كريم فتح الله - بغداد ١٩٧٢
- ٤٩- الاكراد، تأليف مينورسكى، ترجمه الدكتور معروف خزنده دار - بغداد ١٩٦٨
- ٥٠- القوميه الكرديه و تراثها التاريخى، تأليف هادى رشيد چاوشى - بغداد ١٩٦٧
- ٥١- القضيه الكرديه، تأليف الدكتور بلج شيركوه - قاهره ١٩٣٠
- ٥٢- المستضعفون الكرد و اخوانهم المسلمين، تأليف جمال نيز - لندن ١٩٩٧

53. The Encyclopedia of Britanica, Vol. 14, London 1958

54. The Encyclopedia of Islam, London 1913

55. A.Kurds and Kurdistan, by Safrastian, London 1948







عبدالواحد صفی زاده، فرزند دانشمند برجسته ی کرد صدیق صفی زاده (بوره که بی) در سال ۱۳۴۹ خورشیدی در پای به عرصه ی هستی گذاشت. دوران تحصیل دبستان و دبیرستان را در مدارس تهران به پایان رسانید. پس از دانشگاه رودهن، در رشته ی ادبیات انگلیسی به اخذ لیسانس نایل گردید. در آغاز دست به کار نویسندگی و تحقیقات در تاریخ و ادبیات ایران زد و سپس به ادبیات پهلوی علاقه پیدا کرد. مدتی مشغول فراگیری زبان پهلوی شد. در زمینه کتابی به نام در پیرامون فرهنگ و زبان پهلوی نوشت که تاکنون به طبع نرسیده. پس از آن به تاریخ و ادبیات گرایش پیدا کرد که کتاب حاضر، یکی دیگر از آثار اوست. او علاوه بر این، یکی از ورزشکاران زنده ی ایران است تاکنون چندین گواهینامه ی مدرسی و مدال افتخار و نیز گواهینامه ی قهرمانی و مربیگری از بوداپست اخذ نموده

## *The Movements Of Kurdistan In Recent Century ( Kurdish Historical Sociology)*

By:

*Abdolvahed Safizadeh (Borakai)*



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
مركز پژوهشهای ایران شناسی

ISBN : 964-7849-03-6

شابک : ۶-۳-۰۳-۷۸۴۹-۹۶۴